

خشونت خانوادگی

"زنان کتک خورده"



دکتر شهلا اعزازی

خسونت خانوادگی

«زنان کتک خوردده»

انتزاسا

نشر سالی

خسونت خانوادگی
« زنان کتک خورده »

شهلا اعزازی



نشر سالی

۱۳۸۰

اعزازی، شهلا، ۱۳۲۸ -

خشونت خانوادگی «زنان کتک خورده» / شهلا اعزازی - تهران: نشر سالی، ۱۳۸۰
۲۲۴ ص. حدود

ISBN 964-7191-19-7

فهرست‌هایی بر اساس اطلاعات فیبا

کتاب‌نامه ص ۲۳۶ - ۲۴۳

۱. تمییز -- ایران -- نگرشها، ۲. تبعیض جنسی -- ایران، ۳. زنان ایران -- اوضاع
جنسیتی، ۴. زنان ایرانی -- مسائل اجتماعی و اخلاقی، ۵. خشونت در خانواده الف عنوان
عنوان زنان کتک خورده

۳۰۵ / ۴۲۰۹۵۵

شماره ۶ الف / ۱۱۳۵ / HQ

۸۹۰-۱۷۳۹۶

نشرخانه ملی ایران

محل نگهداری

انتشارات

نشر سالی

تهران صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۱۸۸۴ تلفن: ۸۷۸۵۸۵۹

خشونت خانوادگی «زنان کتک خورده»

شهلا اعزازی

آماده سازی، حروف نگاری، نظارت بر چاپ: نشر سالی

لیتوگرافی طالس رایانه / چاپ حیدری

چاپ اول / پاییز ۱۳۸۰ / شمارگان ۲۲۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

ISBN 964-7191-19-7

شابک: ۷-۱۹-۷۱۹۱-۹۶۴

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
	بخش اول:
	آشنایی با خشونت
	مفاهیم اساسی و پژوهش‌ها
۲۳	تعریف خشونت
۲۹	پژوهش‌های انجام شده در زمینه خشونت
۳۷	شرایط کنونی بررسی‌ها
۳۸	نتایج حاصل از بررسی‌ها
	بخش دوم:
	نظریه‌های خشونت
۵۷	پرخاشگری و خشونت
۶۰	نظریه یادگیری اجتماعی
۶۲	نظریه مبادله
۶۵	نظریه نظارت اجتماعی
۶۹	نظریه کارکردگرایی

۷۳	نظریه‌های ساختار اجتماعی (تنش، تضاد)
۷۶	نظریه فمینیستی
۸۰	نظریه منابع
۸۲	نظریه سیستمی
۸۴	نظریه زیست محیطی

بخش سوم:

نتایج بررسی زنان کتک خورده

۸۹	اهمیت موضوع و چگونگی انجام دادن تحقیق تحلیل داده‌ها:
۱۰۱	۱- ویژگی‌های فردی
۱۱۶	۲- همسرگزینی و تقسیم نقش در خانواده
۱۲۴	۳- روند شکل‌گیری خشونت
۱۲۴	۴- واکنش افراد نسبت به خشونت
۱۴۸	۵- طبقه بندی خشونت
۱۵۷	۶- ساختارهای اجتماعی و خشونت خانوادگی
۱۹۴	۷- وضعیت کنونی و تصمیم‌گیری برای آینده
۲۰۴	۸- نتیجه‌گیری و پیشنهادها
۲۰۵	نگرش‌های اجتماعی در مورد خشونت
۲۰۷	نگرش نسبت به مردان
۲۰۸	نگرش نسبت به زنان
۲۰۹	نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده
۲۱۰	شرایط اجتماعی موجود در ایران

بیشگفتار

خشونت خانوادگی پدیده‌ای جدید نیست، اما توجه به آن به عنوان مسأله‌ای اجتماعی جدید است. در کشورهای غربی از حدود سی سال پیش و در ایران از چند سال پیش نگاه افراد متخصص به این پدیده جلب شده است.

اگر منابع موجود در غرب در طول این سی سال افزایش چشمگیری یافته‌اند، هنوز در ایران در ابتدای راه بررسی‌های مربوط به خشونت هستیم. این کتاب در برگیرنده نتایج یک بررسی در مورد زنان کتک خورده است که در سال ۱۳۷۶ در تهران صورت گرفته و سه مبحث کلی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بخش اول آشنایی با خشونت خانوادگی و اهمیت فردی و اجتماعی آن است که پس از ارائه مقدمه‌ای کوتاه در مورد آغاز بررسی‌های خشونت و روند شکل‌گیری آن، تعریف خشونت با توجه به مشکلات آن مطرح شده است. سپس به موانع مهمی که در راه بررسی‌های خشونت وجود دارند اشاره شده و در نهایت نتایج بررسی‌های کشورهای غربی ارائه شده است.

بخش دوم به مباحث نظری می‌پردازد و در این بخش دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناسان متفاوت ارائه شده است. در بین دیدگاه‌ها، هم تفاوت از لحاظ تبیین عوامل مؤثر بر خشونت و هم تفاوت از لحاظ راه حل‌های کاهش یا از میان بردن خشونت مشاهده می‌شود. برای گروهی خشونت ناشی از یادگیری‌های

دوران کودکی و آگاهی و شناخت فردی در نظر گرفته می‌شود و دسته‌ای دیگر واقعیت‌های اجتماعی که بر روی فرد تأثیر گذاشته و انجام رفتار خاصی را باعث می‌گردند به عنوان عامل مؤثر در نظر می‌گیرند. راه حل‌ها نیز متفاوت است گروهی معتقدند که برای جلوگیری از خشونت خانوادگی باید روابط نهادی شده‌ای را که به ظهور خشونت کمک می‌کند بار دیگر تنظیم کرد، مثلاً از طریق افزایش نظارت اجتماعی بر روی افراد و یا نظایر آن، در صورتی که گروه دیگر از طریق تحلیل‌های تاریخی و توجه به ساختار اقتداری موجود در جوامع راه حل را در دگرگونی‌های ریشه‌ای مشاهده می‌کنند.

بخش سوم به نتایج به دست آمده از بررسی اختصاص دارد. در این بخش پس از توضیحی مختصر در مورد اهمیت موضوع و چگونگی انجام تحقیق، ویژگی‌های آماری زنان، چگونگی همسرگزینی و تقسیم نقش در خانواده مطرح شده، سپس روند شکل‌گیری خشونت و طبقه‌بندی انواع خشونت‌ها انجام می‌گیرد. قسمت بعدی به رابطه میان ساختار جامعه و خشونت خانوادگی می‌پردازد. پس از مشخص کردن چگونگی جامعه‌پذیری در خانواده پدری به نظارت‌ها و حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی که از این زنان می‌شود پرداخته و در نهایت به جبر اجتماعی برای ادامه زندگی در شرایط خشن خانوادگی توجه می‌شود.

انجام این بررسی با استفاده از روش کیفی بود. علت انتخاب این روش از یک طرف مشکلات همراه با بررسی‌های خشونت است که در بسیاری از موارد استفاده از روش‌های کیفی را ضروری می‌سازد. از طرف دیگر قصد از انجام بررسی کمتر متوجه ارائه اطلاعاتی در مورد روابط میان متغیرها و تبیین رابطه علی که بیشتر متوجه تفسیر و درک تفهیمی از این پدیده بود. در عین حال این تمایل نیز وجود داشت که نگاهی انتقادی به پدیده خشونت انداخته شود و به

این سؤال که چگونه انجام چنین رفتاری در میان خانواده‌ها به عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی امکان‌پذیر است توجه شود.

در حال حاضر در ایران بسیاری از مسایل و آسیب‌های اجتماعی در رابطه با خانواده وجود دارد. می‌توان از مشکل دختران فراری و افزایش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و افزایش طلاق و خشونت خانوادگی نام برد. به احتمال زیاد شرایط زندگی در خانواده‌ها مشکلاتی برای اعضای خود به وجود می‌آورند، برای حل مشکلات خانوادگی نمی‌توان تنها به پند و نصیحت یا نظارت بر رفتار افراد اکتفا کرد، بلکه در عین حال باید به رابطه متقابل میان جامعه و خانواده نیز توجه داشت. اگر ساختار جامعه براساس اقتدار و نابرابری میان اعضای شکل گرفته و قوانین، آداب و رسوم باورها و نگرش‌های اجتماعی سلسله مراتب موجود را تأیید کنند، بازتاب آن در خانواده نیز مشاهده خواهد شد و اقتدار و نابرابری و استفاده از خشونت برای پیشبرد امیال فرد مقتدر و خانواده به عنوان رفتاری طبیعی در نظر گرفته می‌شود.

نتیجه خشونت خانوادگی نه فقط باعث ایجاد مشکلات فردی بلکه باعث مشکلات اجتماعی و تشدید روابط اقتداری در جامعه خواهد شد که بار دیگر در خانواده‌ها انعکاس خواهد یافت. بررسی مشکلات خانواده بدون توجه به ساختار اجتماعی (خشونت ساختاری) که به وجود آورنده روابط خانوادگی است به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

در این بررسی کلیه اطلاعات از زنان و از طریق مصاحبه‌های عمقی به دست آمد. با توجه به امکانات محدود، به طور یقین کاستی‌هایی در کار وجود دارد، از آن جا که قصد از ارائه کار وارد کردن مبحث خشونت خانوادگی در افکار عمومی و جلب توجه پژوهشگران در این حوزه تقریباً ناآشنا می‌باشد، امیدوارم که در اثر پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت می‌گیرد، بتدریج آگاهی در مورد

۱۰ خشونت خانوادگی

این پدیده افزایش یافته، ابعاد مختلف آن و عوامل اجتماعی مؤثر بر افزایش و کاهش آن شناخته شود.

در خاتمه باید از کلیه کسانی که در انجام تحقیق کمک کردند تشکر کنم، بخصوص از خانم‌ها اشرف صفریان و ندا حبیب الله که در انجام مصاحبه‌ها با دقت و مسئولیت یاری‌گر بودند. همکاری مسئولین بهزیستی و مراکز مشاوره و راهنمایی که امکان مصاحبه‌ها با زنان را فراهم کردند. باید از کلیه زنانی که با خوشرویی تمام با ما مصاحبه کرده و شرایط زندگی خود را بیان کردند و وقت خود را در اختیار گروه تحقیق گذاشتند تشکر کنم، بدون همکاری آن‌ها انجام تحقیق میسر نمی‌شد.

شهلا اعزازی

تهران، زمستان ۱۳۷۹

مقدمه

تا حدود سه دهه قبل، جامعه‌شناسی خانواده به دو صورت متفاوت مورد بررسی قرار می‌گرفت: از دید بسیاری از جامعه‌شناسان، خانواده به مثابه پدیده‌ای خودمختار و مستقل، در برابر جامعه قرار داشت. البته این جامعه‌شناسان هرگز منکر تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی بر خانواده نبودند. اما با وجود قبول این تأثیر، خانواده را گروهی خاص و با روابطی خاص در نظر می‌گرفتند. این نوع خانواده، واجد شرایط صمیمیت، عشق، علاقه، محبت و نزدیکی افراد به یکدیگر و تنها مکانی است که رشد و پرورش و اجتماعی کردن کودکان و تبدیل آن‌ها به شخصیت‌های اجتماعی و فرهنگی، در آن شکل می‌گیرد. به علاوه، تنها در این محیط شخصیت بزرگسالان استحکام می‌یابد و به شکوفایی می‌رسد.

گروه دیگری از جامعه‌شناسان، خانواده را از شرایط اجتماعی و اقتصادی دوران، متأثر می‌دانند و عقیده دارند که جبرهای اجتماعی، شکل خانواده و چگونگی روابط افراد را در خانواده تعیین می‌کند. از دید این گروه، روابط واقعی افراد خانواده، الزاماً بر الگوی مطلوب خانواده‌ها منطبق نیست و بازتابی از شرایط (تضادهای) اجتماعی در درون خود است. در نتیجه، نگاه این جامعه‌شناسان متوجه تضادهای میان افراد در درون خانواده و تفاوت‌های قشری در روابط خانوادگی است.

تا سه دهه قبل، هیچ یک از جامعه‌شناسان، به طور خاص، به بررسی پدیده خشونت خانوادگی پرداخته بودند. آنان، با این که از وجود خشونت در خانواده

آگاه بودند، گمان می‌بردند این نوع رفتار خشونت‌آمیز استثنایی است و در شرایط بحرانی (طلاق، جدایی و فقر مالی) در میان خانواده‌ها بروز می‌کند. اما از اوایل دهه ۷۰ میلادی، نگاه پژوهشگران متوجه این پدیده شد و با انجام دادن بررسی‌های گوناگون، کوشیدند خشونت خانوادگی را شناسایی کنند. علاوه بر جامعه‌شناسان، گروهی از محققان علوم دیگر و افراد علاقه‌مند به مسائل اجتماعی نیز به پدیده خشونت علاقه نشان دادند که از این میان، می‌توان از روان‌شناسان نام برد که با مطالعه آثار خشونت بر سلامت روانی کودکان، اقدامات مفیدی انجام دادند. جرم‌شناسان نیز با ارائه اطلاعاتی در مورد انگیزه و ویژگی‌های شخصیتی افراد خشن و وضعیت زندگی آنان، در پیشبرد این مبحث نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند. به علاوه، باید از مددکاران، مشاوران، پزشکان و پرستاران و افراد نیروی انتظامی نیز نام برد. این افراد که در فعالیت‌های روزمره خود با پدیده خشونت مواجه هستند، اطلاعات فراوانی در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

در این میان، نباید نقش مهم جنبش‌های زنان و کودکان را از نظر دور داشت. این جنبش‌ها، با متمرکز کردن فعالیت‌های خود در زمینه خشونت خانوادگی، برگزاری راهپیمایی، تجمعات و سخنرانی‌های گوناگون، توجه افکار عمومی را به این مبحث جلب و برای حمایت از زنان و کودکان، از دولت‌ها تقاضای حمایت کردند. آن‌ها در بسیاری موارد نیز سبب ایجاد دگرگونی‌های قانونی در جهت پشتیبانی از قربانی‌های خشونت شدند.

با آن‌که جامعه‌شناسی به صورت رسمی (دانشگاهی)، با اندکی تأخیر وارد بررسی‌های مربوط به خشونت شد، در طول زمان به نتایج مهمی دست یافت. اما آنچه که اهمیت خشونت خانوادگی را مشخص می‌کند، وجود رفتار خشونت‌آمیز در میان افرادی است که طبق باور عمومی، به یکدیگر علاقه دارند و روابط میان آنان، بر پایه محبت و صمیمیت شکل گرفته است.

تحت عنوان خشونت خانوادگی، رفتار خشن یکی از اعضای خانواده (معمولاً مردان) نسبت به سایر اعضا در نظر گرفته می‌شود. از

دیدگاه‌های گوناگون، پدیده رفتار خشن یکی از اعضا، به صورت متفاوت نام گذاری می‌گردد. به طور معمول از خشونت خانوادگی (family violence) نام می‌برند. اما اصطلاحات دیگری مانند خشونت در خانواده (violence in the family) یا خشونت زناشویی (marital violence) نیز وجود دارد. جنبش‌های زنان از اصطلاحاتی نظیر همسر آزاری (زن آزاری) (wife abuse)، کتک زدن زنان (wife battering) و کودک آزاری (child abuse) نام می‌برند؛ زیرا به گمان آن‌ها، مفهوم خشونت خانوادگی باعث تداعی رفتار خشن از جانب هریک از اعضای خانواده نسبت به دیگری می‌شود. در صورتی که تحت عنوان «همسر آزاری» یا «کودک آزاری»، فرد عامل خشونت و قربانی به خوبی مشخص می‌گردد.

در مباحث این کتاب، بدون درگیر شدن در تفاوت‌های نام‌گذاری، از عنوان رایج خشونت خانوادگی استفاده خواهیم کرد. زیرا قصد داریم بر خشونت خانوادگی تأکید کنیم و ویژگی‌ها و خصوصیت‌های آن و تأثیر خشونت بر زندگی اجتماعی را مشخص سازیم، نظریه‌های خشونت را توضیح داده و با ذکر نکاتی از بررسی‌های انجام شده در ایران، بر وجود خشونت در خانواده‌های ایرانی و ضرورت اقداماتی برای از میان بردن آن تأکید ورزیم. بر این اساس، ابتدا توضیح کوتاهی در مورد سرآغاز بررسی‌های مربوط به خشونت ارائه می‌دهیم:

بررسی‌های مربوط به خشونت با مقاله‌ای آغاز شد که در سال ۱۹۶۲، هنری کمپ و همکاران (Henry Kempe and et al) تحت عنوان «علایم مشخصه کودک کتک خورده (Syndrom of battered child) منتشر کردند (Kempe, 1962). آن‌ها در این مقاله به توصیف و تشریح جراحات و صدمات وارده بر کودکان بستری در بیمارستان، که از جانب والدین آن‌ها اعمال شده بود پرداختند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، به تدریج محققان دیگری در این زمینه بررسی‌هایی انجام دادند و نتایج آن‌ها را اعلام کردند. با وجود کلیه دشواری‌های نظری و روشی موجود، نتایج تحقیقات مبهورکننده بود. برخلاف تصور، خشونت، رفتاری استثنایی نبود؛ بلکه بیشتر رفتاری عمومی (معمولی) بود که تنها در شرایط بحرانی، در میان خانواده‌ها بروز نمی‌کرد. بلکه در میان خانواده‌هایی با ظاهر «مطلوب» هم دیده

می‌شد. متغیرهایی مانند سطح سواد، میزان درآمد و تعلق به طبقه‌ای خاص در آن دخیل نبود و در میان کلیه طبقات اجتماعی، با سطح سواد و میزان درآمد متفاوت مشاهده شد. عوامل دیگری مانند قومیت، نژاد، مذهب و... نیز در بروز این پدیده دخالت چندانی نداشتند.

با آن‌که اولین بررسی‌ها در مورد خشونت‌های فیزیکی (بدنی) بود، در طول زمان انواع دیگر خشونت (روانی، اقتصادی، اجتماعی و...) مشخص شد. همچنین در طول بررسی‌ها برای مشخص کردن و طبقه‌بندی عوامل و قربانی‌های خشونت‌کوش‌هایی به عمل آمد و در نهایت، مجموعه‌ای از بررسی‌ها در مورد خشونت گرد آمد که سبب پذیرش وجود خشونت در خانواده و تأثیر منفی آن بر افراد شد و ضرورت جلوگیری از آن مطرح گردید. در نتیجه، صاحب‌نظران علوم گوناگون نیز با اعلام نظریه‌های خود، روش‌های بررسی را تکمیل کردند.

جامعه‌شناسان متعددی تحقیقات مربوط به خشونت را در کشورهای گوناگون انجام داده‌اند. در اینجا تنها بر سرشناس‌ترین آنان، که طی چندین سال تحقیقات متعددی انجام داده‌اند، تأکید می‌شود: از اولین افرادی که در این زمینه شروع به فعالیت کردند، می‌توان از جیل "Gill" نام برد که از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد، بررسی‌هایی در زمینه خشونت نسبت به کودکان انجام داد.

تحقیقات "Elmer" در سال ۱۹۶۷ در مورد سوء استفاده از کودکان و در سال ۱۹۷۷، بار دیگر به صورت بررسی پیگیر "followup study" انجام گرفت. استراوس و استاین‌متز "Straus and Steinmetz" نیز از افراد سرشناس در این حوزه هستند که بررسی‌های آن‌ها به سال ۱۹۷۴ مربوط می‌شود. از افراد دیگری که تا اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی بررسی‌هایی در این زمینه انجام دادند، می‌توان از برگس و هولم‌استورم "Burgess, Holmstorm" ۱۹۷۴/۱۹۷۸ و گروث، برگس و هولم‌استورم "Groth, Burgess and Holmstorm, 1977" و گروث و بیرنباوم "Groth and Birnbaum, 1979" نام برد.

مارتین (Martin) در بررسی‌های خود به زنانی توجه داشت که از شوهران

خودکشی می‌خوردند. (۱۹۷۶) گلز "gelles" در سال ۱۹۷۴، سوء استفاده از زنان را مورد بررسی قرار داد و مایسل من "Meiselman, 1978" در مورد سوء استفاده جنسی از زنان اطلاعات نسبتاً کاملی در دسترس دیگران گذاشت. سپس مبحث خشونت به تدریج وارد مجامع علمی شد و در اولین کنفرانس ملی بررسی خشونت در خانواده در سال ۱۹۸۱ در نیوهامپشایر، به بررسی مسایل و مشکلات خشونت خانوادگی پرداختند. در فاصله سال‌های ۸۷-۱۹۸۴، گروه‌ها و سازمان‌های دیگری نیز به این موضوع پرداختند و به تدریج، مجله‌های تخصصی‌ای مانند:

"The Journal of Family Violence" و "The Journal of interpersonal violence" و "Victims and violence"، که موضوع اصلی کار آن‌ها بررسی خشونت خانوادگی بود، منتشر شدند.

در سال ۱۹۸۷، مقوله خشونت خانوادگی در پارلمان اروپا مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت و سازمان ملل نیز با توجه به پدیده خشونت خانوادگی، آن را مطرح ساخت و در مقاله‌نامه‌هایی که دولت‌های گوناگون آن‌ها را امضا کردند، ضرورت مراقبت و حمایت از اعضای ضعیف خانواده، با تأکید بر کودکان، مورد موافقت قرار گرفت. در نتیجه، دولت‌های امضاءکننده موظف شدند حمایت‌های لازم را از زنان و کودکان در جامعه و در خانواده به عمل آورند، به آن‌ها امکان تحصیل، کار و برابری اجتماعی اعطا کنند و از سوء استفاده‌های جنسی درون خانواده ممانعت به عمل آورند. در سال جهانی خانواده، بار دیگر بر مسئله خشونت در خانواده تأکید شد. در ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق بشر از کشورهای طرف کنوانسیون خواسته شده است که تمام اقدام‌های قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی را در جهت حمایت از کودکان در برابر تمام شکل‌های خشونت جسمی و روحی، آسیب‌رسانی یا سوء استفاده، بی‌توجهی یا سهل‌انگاری، بدرفتاری یا استثمار و از جمله سوء استفاده جنسی از کودکانی که تحت مراقبت والدین یا قیم قانونی یا هر شخص دیگری قرار دارند، به عمل آورند.

در مواد ۳۲، ۳۳ و ۳۴ همین کنوانسیون به اقدامهای حمایتی از کودکان در برابر استثمار اقتصادی و استفاده غیرقانونی از مواد مخدر و تمام اشکال سوء استفاده و استثمار جنسی پرداخته شده است (عبادی، ۱۳۷۱: ۲۲۸ به بعد). درخواست سازمان ملل، که دولت‌ها را موظف به دخالت در امور خانواده می‌داند، نشان دهنده تغییر نگرش نسبت به خانواده است. در گذشته، خانواده محدوده‌ای کاملاً خصوصی بود که به مثابه آخرین سلول جامعه در نظر گرفته می‌شد. در این سلول اجتماعی، افراد در یک رابطه سلسله مراتبی نسبت به یکدیگر قرار داشتند و ساختار خانواده روابط متقابل اجتماعی آنها را مشخص می‌کرد. هر آن چه در درون خانواده رخ می‌داد، مربوط به خانواده بود. البته در همان دوران نیز در مورد چگونگی برقراری روابط مناسب در خانواده، دستورهای اخلاقی وجود داشت. اما این دستورها بیشتر از آن که حافظ منافع اعضای خانواده باشد، در برگیرنده اصولی بود که به برقراری این واحد اساسی در جامعه کمک می‌کرد تا از طریق ثبات و استحکام خانواده، نظم جامعه نیز پایرجا بماند.

امروزه به سبب دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی، دولت‌ها به اجبار در بسیاری از مسایل کاملاً خصوصی خانواده‌ها دخالت می‌کنند که نمونه بارز آن، دخالت دولت در محدود کردن تعداد فرزندان است. در شرایط کنونی، تصمیم‌گیری‌های فردی اعضای خانواده در مورد تعداد فرزندان باعث ایجاد شرایط حادی از نظر اقتصادی و اجتماعی می‌شود و برنامه‌ریزی‌های دولتی را کاملاً بهم می‌زند. بر این اساس، دولت‌هایی که به ایجاد ثبات در جامعه و فراهم آوردن رفاه اجتماعی برای اعضای خود تمایل دارند، به اجبار و با توجه به مشکلات بهداشتی، آموزشی، تغذیه‌ای، نزول استاندارد زندگی و پدیده بیکاری، که همه آنها ناشی از تصمیم‌گیری افراد خانواده در مورد تعداد مطلوب فرزندان است، در این امر دخالت می‌کند. در این کشورها، دولت از طریق ایجاد تمهیدات و اجرای تبلیغات، و حتی در مواردی تعیین جریمه، از افزایش جمعیت جلوگیری می‌کند؛ زیرا رفتار فردی خانواده، مشکلاتی برای

کل جامعه به وجود می‌آورد که دولت باید به حل آن‌ها بپردازد. خشونت خانوادگی نیز مقوله‌ای است که رفتار خصوصی اعضای خانواده با یکدیگر، عواقب سنگینی برای جامعه در بر دارد. البته هنوز اهمیت آن برای بسیاری از کشورها مشخص نشده است، اما باید دقت کرد که برای داشتن جامعه‌ای سالم و افرادی متعادل در جامعه، نمی‌توان بر روابط خشونت‌آمیز خانوادگی چشم بست و آن را در اختیار پدران و مادران یا زن و شوهرها قرار داد؛ زیرا نتایج ناشی از رفتار خشونت‌آمیز خانوادگی بر قربانی، سبب می‌شود او در روابط اجتماعی خود با دیگران رفتار نابهنجاری داشته باشد و حتی برای افرادی که از مقوله خشونت دورند و از آن ذهنیتی ندارند، مشکلاتی به وجود آورد.

بدین ترتیب، همان‌گونه که بعضی دولت‌ها در امر فرزند آوری دخالت دارند و همان‌گونه که در بسیاری از مسایل مربوط به فرزندان، دولت در حکم آمر و مقتدر، از خانواده درخواست‌هایی دارد (مانند واکسن زدن، فرستادن کودکان به مدارس، دادن آموزش‌های لازم و حمایت‌های ضروری از کودکانی که در شرایط خانوادگی یا اجتماعی نامناسبی بسر می‌برند) پدیده خشونت خانوادگی نیز باید مد نظر دولت قرار گیرد. دولت باید برای جلوگیری از این رفتار، سازمان‌های حمایتی به وجود آورد، به افرادی مانند نیروی انتظامی، پرستاران، مددکاران و مشاوران خانواده و مدارس، که به دلایل شغلی با پدیده خشونت برخورد دارند، آموزش و اختیارات کافی بدهد تا در صورت مشاهده رفتار خشونت‌آمیز، به اقدامات لازم دست بزنند و قوانین نیز از آن‌ها حمایت کند تا بتوانند با ارائه امکانات به قربانی، او را از شرایط زندگی خشونت‌بار خانواده دور سازند.

خشونت خانوادگی در ابعاد متفاوتی بر فرد و جامعه تأثیر می‌گذارد. در ابتدا، تأثیر خشونت را بر فرد قربانی، به منزله عضوی از جامعه که حقوقی برابر با دیگران دارد، در نظر می‌گیریم.

مشکلاتی که در اثر اعمال خشونت برای اعضای خانواده به وجود می‌آید،

حتی در کشورهای بی‌دریغ برای کمک به قربانی‌ها فعالیت می‌کنند، پوشیده و پنهان است. زیرا بسیاری از صدمات جدی و سنگینی که در خانواده به قربانی وارد می‌گردد، معمولاً تحت عنوان تصادف، اتفاق و نظایر آن رده‌بندی می‌شود. بنابراین، حتی آمار کشورهای غربی نشان دهنده درصد ناچیزی از میزان خشونت واقعی خانوادگی است. اما در مجموع باید گفت که هر سال، عده زیادی از کودکان و زنان به علت جراحات و صدمات سنگینی که به آنها وارد می‌شود، در بیمارستان بستری می‌گردند و مرجعی برای رسیدگی به دادخواست این افراد وجود ندارد. قتل نوزادان و کودکان زیر دو سال نیز به طور معمول در رده اتفاق و تصادف قرار می‌گیرد؛ اما خشونت خانوادگی به صورت قتل اعضای بزرگسال نیز تجلی می‌یابد. این قبیل جنایات تا حدودی به رسانه‌های جمعی راه می‌یابد و افکار عمومی از آن آگاه می‌شود.

قربانی‌های خشونت خانوادگی در محیط‌های خارج از خانه، مانند مدارس، محل‌های کار و اصولاً در هر جا که به شکل سازمان یافته با دیگران در ارتباط اجتماعی قرار دارند، با مشکلاتی مواجه‌اند و از نظر اجتماعی، رفتار مناسبی ارائه نمی‌دهند. کودکانی که در خانواده تحت خشونت قرار می‌گیرند، در مدرسه پیشرفت چندانی از خود نشان نمی‌دهند. همچنین به طور مشخصی از نظر رشد و تکامل اجتماعی از سایرین عقب‌ترند (Finkelhor, 1988). از علایم وجود خشونت در خانواده، اشکالات تکلمی و به خصوص لکنت زبان است. این کودکان رفتارهای عصبی دارند و در روابط با دیگران یا دارای رفتاری برانگیزاننده یا رفتاری همراه با اطاعت و فروتنی بیش از حد از خود نشان می‌دهند. علایم افسردگی نیز در آنها دیده می‌شود. به علاوه، این کودکان با دیگران هم رفتار پرخاشگرانه دارند "BMFF, 1994: 33"

بزرگسالان تحت خشونت خانوادگی نیز در محیط کار رفتار نابهنجار اجتماعی دارند و در مقایسه با دیگران، کارآیی پایینی از خود نشان می‌دهند که در مواردی به از کار برکنار شدن آنها منتهی می‌گردد. به علاوه، این افراد معمولاً منزوی‌اند، اعتماد به نفس اندکی دارند، در روابط اجتماعی با دیگران تزلزل و

عدم اطمینان نشان می‌دهند، دارای حالات هیجان زدگی یا افسردگی شدید هستند و تمایل بسیار زیادی برای اقدام به خودکشی و زوی آوردن به مواد مخدر دارند.

از منظر بهداشت و سلامت عمومی جامعه، این افراد استعداد زیادی برای ابتلا به انواع بیماری‌های روان-تنی، روانی و جسمانی دارند. در یک بررسی که در مراکز بیمارستان‌های روانی صورت گرفت، مشخص شد که ۳۹٪ از بیماران در زندگی خانوادگی خود تحت خشونت قرار داشتند. یک بررسی دیگر در بیمارستان‌های لوس‌آنجلس و کالگاری (کانادا) مشخص کرد که تجاوزهای جنسی در دوران کودکی، باعث مشکلات جسمانی می‌گردد. افرادی که در کودکی به آن‌ها تجاوز شده بود، دو برابر بیشتر از افراد معمولی برای درمان به بیمارستان مراجعه می‌کردند و دو برابر بیشتر از افراد معمولی مشکلات روانی داشتند. این افراد برای برقراری روابط جنسی سالم و طبیعی با دیگران نیز با مشکل مواجه بودند. قربانی‌های تجاوز جنسی یا اصولاً از هر نوع برقراری رابطه جنسی تنفر و انزجار داشتند یا بر عکس دارای رفتارهای هرج و مرج طلبانه بودند. (Finkelhor, 1988). بنابراین، باید گفت که رفتار خشونت‌آمیز خانوادگی تنها بر فرد قربانی تأثیر نمی‌گذارد و باعث ناراحتی‌های فردی (روانی، جسمانی، اجتماعی) او نمی‌گردد؛ بلکه تأثیر آن بر جامعه و افراد دیگر نیز مشاهده می‌شود.

افرادی که در دوران کودکی تحت خشونت (به خصوص تجاوز جنسی) قرار داشته‌اند، تجربه بسیار نامطبوعی دارند. زیرا از فرد محبوب و مورد اطمینان و علاقه خود صدمه دیده‌اند یا به دست او مجروح شده‌اند یا به آن‌ها تجاوز شده است. صدمه دیدن از فرد محبوب، که با حس نداشتن قدرت برای پایان بخشیدن به شرایط ناگوار خانوادگی همراه است، از طرفی باعث انزوای طلبی افراد و بی‌اعتمادی آن‌ها به دیگران می‌شود و از طرف دیگر، این پندار را به وجود می‌آورد که آن‌ها نیز در اعمال خشونت خانوادگی گناهکارند. زیرا نگرش

عمومی جوامع هنوز بر این است که فردی که کتک می خورد، احتمالاً کار خلافی انجام داده که شایسته کتک خوردن است و به سبب اعمال خلاف خود مورد تنبیه قرار گرفته است. احساس گناهی که در مورد تجاوز جنسی در قربانی به وجود می آید، شدیدتر است؛ زیرا فرد عامل، با تهدید و اصرار از قربانی می خواهد که این عمل را پنهان نگه دارد. در نتیجه، قربانی که جرأت ابراز این عمل توأم با شرمساری را ندارد، به جای محکوم کردن دیگری، خود را مقصر و گناهکار و دارای رفتار نابهنجار اجتماعی می داند. مجموعه این عوامل، باعث ایجاد احساسات ضد و نقیضی در قربانی‌ها می شود؛ به نوعی که از ارائه رفتار صحیح در جامعه باز می مانند.

مسئله مهم دیگر این است که به کرات دیده شده است افرادی که در دوران کودکی در رده قربانی‌های خشونت قرار می گیرند، در بزرگسالی نیز رفتاری ارائه می دهند تا بار دیگر به صورت کتک خوردن یا مورد تجاوز قرار گرفتن، قربانی گردند. در واقع، این قربانی‌ها به تحت خشونت قرار گرفتن عادت کرده‌اند و از طریق رفتار نابهنجار اجتماعی، دیگران را به ابراز خشونت نسبت به خود برمی انگیزانند. اما از سوی دیگر، بسیاری از قربانی‌های خشونت، در بزرگسالی خود به فرد عامل خشونت تبدیل می شوند. با آن که ارتباط صددرصدی در این زمینه دیده نشده است و حتی شواهد عکس هم وجود دارد و بسیاری از افرادی که در کودکی تحت خشونت بوده‌اند، در بزرگسالی به والدین نمونه تبدیل شده‌اند. اما تقریباً کلیه پدر و مادرانی که فرزند خود را کتک می زنند، در کودکی تحت خشونت قرار داشته‌اند "Finkelher1988, godenzi,1994". البته در تحقیقات مربوط به خشونت، همان طور که قبلاً مطرح شد، در روش بررسی و افراد مورد بررسی مشکلاتی وجود دارد. احتمالاً شماری از قربانی‌های خشونت روابط اجتماعی صحیحی با دیگران دارند؛ اما از آن جا که به سبب مشکلات بررسی، معمولاً تنها افرادی که از خود ویژگی‌های رفتار نابهنجار نشان می دهند (مانند بهره دهی اندک کودکان در مدارس) مورد بررسی قرار می گیرند، رابطه خشونت

با قربانی‌ها بدین صورت مطرح می‌شود.

در بعضی بررسی‌ها توانسته‌اند دو گروه قربانی و افراد معمولی را با هم بسنجند. اما در بعضی، تنها به قربانی‌ها دسترسی یافتند. بنابراین، همیشه باید مد نظر داشت که بسیاری از قربانی‌ها، اصولاً تحت بررسی قرار نگرفته و ویژگی‌های آن‌ها مشخص نشده است. آنچه که با توجه به آمار بررسی‌های انجام شده مهم است، این مسئله است که تأثیر انجام دادن عملی در حیطه خصوصی خانواده، در همان گروه خاتمه نمی‌یابد؛ بلکه به صورت شعاعی در جامعه پخش می‌گردد؛ زیرا قربانی‌های خشونت (کودکان) که وارد جامعه می‌شوند و تشکیل خانواده می‌دهند، با تأثیرپذیری از تجربیات زندگی خانوادگی خود می‌توانند پدیده خشونت را در جامعه انتقال دهند. آن‌ها، در مقام پدر یا مادر، فرزندان خود را تنبیه می‌کنند و بار دیگر از آن‌ها قربانی‌های خشونت را به وجود می‌آورند. معمولاً قربانی خشونت سابق، در زندگی خانوادگی به دو طریق رفتار می‌کند: یا بار دیگر تبدیل به قربانی خشونت می‌گردد یا به صورت عامل خشونت در می‌آید و در هر دو صورت، خشونت موجود در نسل قبل را به نسل بعدی انتقال می‌دهد. بدین ترتیب، اگر با پدیده خشونت مبارزه جدی نشود، قادر به جاودانی ساختن (پایندگی) Perpetuation خود است و سبب ایجاد پدیده‌ای خواهد شد که از آن با عنوان چرخش خشونت cycle of violence نام می‌برند.

گفتیم که سرآغاز بررسی‌های مربوط به خشونت، مقاله هنری کمپ در سال ۱۹۶۲ بود که سبب سه دهه تحقیقات متعدد شد و نگرش قبلی نسبت به پدیده استثنایی بودن خشونت خانوادگی را از اذهان زدود. نتیجه کلی بررسی‌های مربوط به خشونت را می‌توان در تغییر نگرش جامعه نسبت به خشونت خانوادگی، به صورت زیر بیان کرد:

۱. مشخص شد که خشونت خانوادگی پدیده‌ای استثنایی نیست و تنها در میان خانواده‌هایی که شرایط اقتصادی یا اجتماعی نامناسبی دارند، بروز

نمی‌کند. بلکه در میان کلیه خانواده‌های جامعه مشاهده می‌شود. متغیرهایی مانند درآمد، سواد، شغل، مذهب، قومیت و نظایر آن نیز در بروز خشونت تأثیر چندانی ندارند. احتمال زیادی وجود دارد که عامل دیگری در بروز خشونت دخیل باشد که در مورد آن، در نظریه‌های مربوط به دلایل ظهور خشونت بحث خواهد شد.

۲. مشخص شد که برخلاف تصور، خانواده به خودی خود محیط مطلوبی برای زندگی نیست؛ حتی گروهی از افراد با دیدی بدبینانه خانواده را مکانی در نظر گرفتند که «برای هر کس، در هر سن و در هر موقعیتی خطرناک‌ترین مکان زندگی است.» اما گذشته از چنین نظر بدبینانه‌ای، دیگران نیز عقیده پیدا کردند که در خانواده‌ها، افرادی به دلایل شرایط ویژه خانوادگی، قادرند با اعمال قدرت بر دیگران، آن‌ها را وادار به انجام دادن یا ممانعت از انجام دادن رفتاری در جهت میل خود کنند. در نتیجه، خانواده را دیگر مکانی که باعث رشد و شکوفایی همه جانبه افراد شود، در نظر نمی‌گیرند.

۳. با توجه به مشکلاتی که در خانواده برای اعضای فرودست پیش می‌آید، نگرش قبلی، که بر اساس آن خانواده را محیطی خصوصی و دور از دخالت دولت و قانون در نظر می‌گرفتند، از بین رفت و لزوم دخالت دولت برای حمایت از افراد تحت ستم مطرح شد. با توجه به این که درصدی از خانواده‌ها قادر به ایفای نقش مطلوبی که برای آن‌ها در نظر گرفته شده است، نیستند، دولت باید از راه‌های گوناگونی در حیطه خصوصی زندگی دخالت کرده و اقدام‌های لازم را به عمل آورد.

در مورد دخالت دولت در خانواده باید در نظر داشت که این نوع دخالت تنها به معنی مجازات فرد عامل خشونت نیست؛ بلکه بیشتر متوجه اقدام‌های حمایتی از افراد تحت ستم و پشتیبانی از آن‌ها برای قطع رابطه خشونت‌آمیز است.

بخش اول:

آشنایی با خشونت خانوادگی مفاهیم اساسی و پژوهش‌ها

تعریف خشونت

با وجود آن که در دهه‌های اخیر، مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری در زمینه خشونت چاپ شده و بررسی‌های بسیار زیادی در این حیطه انجام گرفته است، هنوز مشکلات زیادی در مورد این پدیده وجود دارد. طبیعتاً در طول زمان، افراد دخیل در بررسی‌های خشونت سعی داشته‌اند مشکلات نظری و عملی آن را از بین ببرند؛ اما با وجود این، هنوز یکی از مشکلات اصلی آن، تعریف خشونت - حل نشده باقی مانده است.

تعاریف موجود از خشونت، نقایصی دارند که نظریه‌پردازان خود به آن‌ها معترف‌اند. اما باید در نظر گرفت که ارائه تعریفی از خشونت، که در برگیرنده کلیه رفتارهای خشونت‌آمیز (فیزیکی، روانی، اجتماعی، جنسی و...) باشد، تا حدودی مشکل است. از آن جا که قربانی‌های خشونت را گروه‌های گوناگونی تشکیل می‌دهند (زنان، کودکان، سالمندان و...) و عاملان خشونت نیز افرادی از جنس‌ها و سنین متفاوتی هستند (پدر، مادر، شوهر، زن، خواهر، برادر و...) و به طور معمول در هر گروه از قربانی‌ها با رفتارهای خشونت‌آمیز خاصی نیز روبه‌رو هستیم، چنین متداول است که هر محقق، با توجه به موضوع تحقیق خود و توجه خاصی که به یکی از انواع خشونت دارد، تعریفی نظری و عملی برای کار

۲۴ خشونت خانوادگی

خود ارائه دهد.

در اینجا تعاریفی از خشونت که محققان مختلف ارائه و در بسیاری موارد، خود به ضعف آن معترف بوده‌اند مطرح می‌شود. اولین تعریف از گلز و استراوس می‌باشد، دو فردی که سال‌های زیادی در زمینه خشونت به بررسی پرداخته‌اند. از دید این دو محقق، خشونت رفتاری با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پنهان اما قابل درک) برای وارد کردن آسیب فیزیکی به فرد دیگر است. (Gelles and Straus, 1979: 554)

از ویژگی‌های مهم این تعریف این است که اولاً تأکید بر قصد و نیت فرد جهت وارد کردن آسیب به دیگری است اما شدت جراحات مورد نظر نیست؛ و در ثانی، تأکید این تعریف بر خشونت‌های فیزیکی است و انواع دیگر را شامل نمی‌شود. محقق دیگر خشونت، یلو (Yllo) است که در سال ۱۹۸۳، خشونت را چنین تعریف کرده است: خشونت رفتاری آگاهانه در نظر گرفته می‌شود که نتایج احتمالی آن، ایجاد آسیب فیزیکی یا درد در فرد دیگر است.

(Yllo, 1983a:72)

با آن که در هر دو تعریف، تنها بر جنبه‌های فیزیکی خشونت تأکید شده، قایل شدن تفاوت میان انواع خشونت‌های فیزیکی ضرورت دارد. گلز و استراوس، ابتدا برای نامیدن خشونت‌های بدنی وحشیانه از واژه آزار (abuse) و بعدها از اصطلاح خشونت سخت (سنگین) (severe forms of violence) نام بردند و بدین ترتیب، میان انواع ساده یا کوچک (minor) خشونت مثل سیلی و لگد، که معمولاً از آن با عنوان تربیت نام می‌برند، و انواع سنگین آن مانند شلاق زدن، داغ کردن یا حمله با اسلحه، که با نفی و تحقیر اجتماعی همراه است، تفاوت قایل شدند.

در تعاریف بالا، خشونت روانی منظور نشده است. محققانی مانند مگارژی (Megargee) بر این باورند که تعاریف خشونت اکثراً خشونت فیزیکی را شامل می‌گردد. اما در تعریفی که خود او از خشونت ارائه می‌دهد، امکان به کارگیری

آشنایی با خشونت خانوادگی ۲۵

عملی آن برای خشونت‌های روانی نیز وجود دارد. طبق تعریف او: «خشونت به معنای اشکال افراطی رفتار پرخاشگرانه است که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخص به قربانی می‌گردد.» (Megaree, 1982: 85).

مارتین (Martin, 1985b: 38f) دسنبندی زیر را از خشونت‌های روانی ارائه داده است:

تهدید آشکار یا پنهان قربانی به استفاده از خشونت فیزیکی، تحت مراقبت دائمی قرار دادن قربانی نظیر کنترل کلیه رفتارهای او به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، تلفن کردن دائمی به خانه، یا سرزدن‌های وقت و بی‌وقت برای اطلاع از حضور فرد در خانه، خواندن نامه‌ها و سایر یادداشت‌های خصوصی، نمایش بیمارگونه حسادت (معمولاً نسبت به همسر) در مورد رفتارهایی با فرد دیگر یا حتی بدون وجود فرد دیگر، تحقیر و سرزنش کلامی دائمی (به خصوص در حضور شخص ثالث)، در انزوای اجتماعی قرار دادن قربانی به صورت حبس در خانه یا ایجاد ممنوعیت معاشرت با دیگران، دوستان و حتی اعضای خانواده.

در تعاریف بالا، خشونت به مثابه انجام دادن عملی مد نظر است؛ اما از جانب دیگر از آن جا که خودداری از انجام دادن برخی رفتارها نیز باعث صدمه به فرد می‌گردد، از دو واژه بی‌توجهی و بدرفتاری (maltreatment, mistreatment) استفاده می‌کنند که منظور از آن، انجام دادن یا ندادن رفتارهایی است که از رسیدن کودکان به رشد کامل جسمانی، روانی و اجتماعی جلوگیری می‌کند. در این مقوله، بی‌توجهی، به معنای رسیدگی نکردن به بهداشت و تغذیه کودک و در مقوله بدرفتاری، تنها گذاشتن کودک در خانه در سنین پایین، ممانعت از بازی و تحرک و معاشرت با همسالان است.

گذشته از انواع خشونت که در بالا ذکر شد، مقولات سوء استفاده و تجاوز جنسی نیز مطرح است. در ابتدا، تجاوز جنسی را برقراری هر نوع ارتباط جنسی با افراد (دختر و پسر) زیر سن بلوغ اجتماعی (۱۸ سال) در نظر گرفتند؛ اما بعدها

این عمل به برقراری ارتباط جنسی با همسر بدون تمایل او نیز تسری یافت. سوءاستفاده جنسی شامل استفاده جنسی از زنان و کودکان برای کسب درآمد است. بدین ترتیب، بررسی‌های گوناگونی که هر یک بر گوشه‌ای از مسایل مربوط به خشونت تأکید می‌کردند، تفاوت‌هایی را با تعریف خشونت، که بیشتر بر صدمات فیزیکی نکیه می‌کرد، نشان دادند.

محققان دیگر خشونت را تنها در مورد خانواده در نظر نگرفتند. بلکه کوشیدند رابطه میان ساختار جامعه و خشونت خانوادگی را مشخص کنند. آن‌ها بر این باورند که امکان دارد رفتارها و ساختارهای اجتماعی نیز خشن باشند. این شکل از خشونت ساختاری در نهادهای جامعه، که دارای سلسله مراتب ویژه‌ای است و سازمان دهی آن‌ها غیر دموکراتیک است (مانند مدرسه و محل‌های شغلی) وجود دارد. ساختار این نهادها به گونه‌ای است که باعث محروم شدن افراد از حقوق برابر و مشابه یکدیگر می‌شود.

با توجه به مرتبط دانستن خشونت ساختاری و فردی، می‌توان خشونت را به معنای گسترده هر نوع رفتار یا ساختاری که باعث تحقیر فرد می‌گردد، تعریف کرد. گالتونگ این نوع خشونت را بدین صورت تعریف می‌کند: «زمانی از خشونت نام می‌بریم که افراد، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفته باشند که گمان برند قابلیت‌های جسمانی و روانی موجود آن‌ها کمتر از قابلیت‌های بالقوه و واقعی آن‌ها است.» (Galtung, 1975:7-15).

گالتونگ انواع خشونت‌های زیر را در برابر هم قرار داد:

۱. خشونت ساختاری در برابر خشونت فردی
۲. خشونت آشکار در برابر خشونت پنهان
۳. خشونت هدفمند در برابر خشونت بدون هدف
۴. خشونت فیزیکی (بدنی) در برابر خشونت روانی

آشنایی با خشونت خانوادگی ۲۷

به سبب پیچیدگی برخی از انواع خشونت، در اکثر بررسی‌هایی که تاکنون انجام شده است، به بررسی خشونت‌های فردی، بدنی و آشکار پرداخته‌اند. فمینیست‌ها با توجه به تعاریف بالا، خشونت علیه زنان را به صورت زیر مطرح می‌کنند. خشونت مردان (شوهران) علیه زنان به شکل خشونت فردی و مستقیم و به صورت خشونت‌های جسمانی یا روانی آشکار و پنهان بروز می‌کند. هدف از خشونت، تأثیرگذاری شوهر بر زن است تا امکان به واقعیت درآوردن قابلیت‌های بالقوه زنان را کاهش دهد. خشونت بدنی آشکار، رفتاری است که یک‌بار یا بیشتر، به قصد وارد کردن جراحات یا ایجاد درد در قربانی صورت می‌گیرد. خشونت بدنی پنهان زمانی صورت می‌گیرد که قربانی درک می‌کند باید رفتار و محدوده آزادی رفتار خود را کاهش دهد. محدودیت و کاهش آزادی رفتاری در محدوده‌هایی صورت می‌گیرد که فرد قربانی، با وجود خشونت ساختاری جامعه، هنوز در اختیار دارد. محدود کردن رفتار قربانی، به سبب تأثیرگذاری فرد عامل خشونت بر اوست. (Hagemann- White, 1981)

خشونت ساختاری در دوران نظام اجتماعی نهفته است و نمی‌توان فرد خاصی را در حکم عامل خشونت در نظر گرفت. سنجش تظاهرات خارجی اعمال خشونت ساختاری تنها از طریق تقسیم نابرابر اقتدار که باعث تقسیم نابرابر فرمت‌های زندگی می‌گردد، امکان‌پذیر است. خشونت بدنی پنهان زمانی مطرح می‌گردد که فرد عامل خشونت، دارای امکان همیشگی برای وارد کردن جراحات یا ایجاد درد در دیگری باشد. خشونت روانی پنهان، امکان تحت تأثیر قرار دادن دائمی و محدود کردن آزادی رفتار قربانی از جانب فرد عامل خشونت است. معیار سنجش وجود خشونت، همیشه برداشت شخصی فرد قربانی است.

اکثر محققان، به بررسی خشونت فردی، بدنی و آشکار پرداخته‌اند. خشونت‌های روانی ۲۷٪ از بررسی‌ها را تشکیل می‌دهند؛ اما بررسی در مورد سایر خشونت‌ها، یعنی خشونت ساختاری و پنهان و بی‌هدف فقط ۱۰٪ را

تشکیل می دهد. Godenzi, 1994:38

با دقت به تعاریف خشونت، می توان در نظر گرفت که کمبودی در تعریف وجود دارد که طبیعتاً باید از طریق فعالیت های بیشتر محققان برطرف گردد. تعریف ساده ای از خشونت معنا و مفهوم خشونت را مشخص می کند. این تعریف برگرفته از بروشورهایی است که وزارت مسائل زنان اتریش برای آشنایی عموم در جزوه ای تحت عنوان «خشونت علیه زنان» منتشر کرده است. زمانی که در یک رابطه تعارضی میان دو نفر، یکی از آنها که قدرت و اقتدار بیشتری دارد (مثلاً از نظر بدنی قوی تر است یا اسلحه در دست دارد یا به منابع اقتصادی بیشتری دسترسی دارد) از اقتدار برای پیش بردن امیال خود، بدون توجه به امیال فرد دیگر، استفاده کند از خشونت نام می بریم. معمولاً والدین در زمینه های اجتماعی، اقتصادی، بدنی، روانی و... از فرزندان خود اقتدار بیشتری دارند و امکان دارد با توسل به یکی از منابع ذکر شده، امیال خود را در برابر کودکان پیش ببرند. از طرف دیگر، مردان نیز معمولاً در خانواده قدرت و اقتدار بیشتری (بدنی، اقتصادی، اجتماعی و...) دارند که این هم زمینه خشونت را به وجود می آورد. (BmfF, 1999)

در این تعریف، رابطه میان جامعه و خانواده و روابط درونی خانواده مطرح است. در جامعه ای که مردان، به طور رسمی یا غیر رسمی، به منابع اقتدار بیشتری دسترسی دارند، امکان بروز خشونت از هر نوع وجود دارد. به علاوه، گستردگی این تعریف باعث می شود که تنها صدمات فیزیکی و جراحات مدنظر نباشد؛ بلکه مواردی نیز که تحت انواع دیگر خشونت رده بندی شده است، مدنظر باشد. مثلاً اگر پدر، که دارای اقتدار اقتصادی است، از طریق قطع پول یا تهدید به قطع آن زن و فرزندان را وادار به انجام دادن فعالیت هایی کند که با حقوق اجتماعی و اساسی آنها مغایرت دارد، می توان خشونت اقتصادی را مطرح کرد. همچنین اگر والدین، که کودکان به آنها وابستگی شدید عاطفی دارند، کودک را از محبت خود محروم سازند یا به قطع محبت تهدید کنند یا با

توسل به امکانات دیگری که دارند او را از معاشرت‌های مناسب سن خود باز دارند و در انزوای اجتماعی قرار دهند (حتی اگر این عمل در جهت تربیت باشد) باید از خشونت روانی و اجتماعی نام برد.

اصل مهمی که مطرح است، وجود راه حل‌های دیگری برای از میان بردن تعارضات در درون خانواده است. زیرا گمان بر این است که همیشه امکان بروز تضاد و تعارض در رابطه خانوادگی وجود دارد. چگونگی حل این تضاد و تعارض مهم است. برای حل تضاد، انواع راه حل‌ها وجود دارد که خشونت یکی از آنهاست.

پژوهش‌های انجام شده در زمینه خشونت

همان طور که در مقدمه مطرح شد، پدیده خشونت خانوادگی را افرادی مانند پزشکان و روان‌پزشکان، که به صورت مستقیم با آن ارتباط داشتند، مطرح کردند. در این دوره، که معمولاً از آن تحت عنوان «مرحله اکتشاف» نام می‌برند، مسئله خشونت خانوادگی از طریق مقاله‌ها متعددی که در زمینه بررسی‌های بالینی در مورد کودکان کتک خورده نوشته شد، به افکار عمومی و متخصصان جامعه ارائه گردید. افراد دیگری هم که به حقوق کودکان و زنان در خانواده علاقه داشتند و به طور پیگیر در پی کسب حقوق، امکانات و حمایت برای اعضای ضعیف خانواده بودند، این مفاهیم را از طریق برنامه‌هایی خاص وارد افکار عمومی کردند.

اکثر بررسی‌های این دوره از طریق مشاهدات بالینی، و در صورت امکان، پرسش از والدین خشن صورت گرفت. در بسیاری موارد، نمونه مورد بررسی، کودکان بستری در بیمارستان بودند. در این پژوهش‌ها، محققان کوشیدند شخصیت والدین خشن یا مشکلات روانی ناشی از خشونت را، با توجه به سن و جنس کودکان، طبقه‌بندی کنند.

در اثر نشر این اطلاعات، محققان علوم اجتماعی نیز ناچار به استفاده از

دانش، آگاهی و تجربیات خود برای بررسی این پدیده شدند. علم جامعه‌شناسی باید به سؤال‌های دیگری نیز پاسخ می‌داد. با آن که در مرحله اکتشاف، تنها بر ویژگی‌های قربانی‌ها و افراد خشن تأکید شده بود، از جامعه‌شناسان درخواست شد که گستردگی این پدیده را در جامعه مشخص و بر عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دخیل در ایجاد خشونت تأکید کنند. همچنین جامعه‌شناسان باید توضیح می‌دادند که چرا در محیط صمیمانه‌ای مانند خانواده، رفتار خشونت‌آمیز رخ می‌دهد؟ آیا رفتار خشونت‌آمیز تنها به ویژگی‌های روانی و شخصیتی افراد مربوط می‌شود یا تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی، در جهت ایجاد خشونت، بر خانواده‌ها تأثیر می‌گذارند؟ کدام خانواده‌ها بیشتر در معرض خشونت قرار دارند، راه‌های مقابله با خشونت و پیشگیری از آن چیست و...

محققان علوم اجتماعی بسیار دیرتر از سایرین وارد این حیطه شدند و سال‌های اوج بررسی در زمینه خشونت، بیشتر مربوط به فعالیت افراد دیگر است. دوری جامعه‌شناسی از این پدیده، چندین توجیه غیر قابل اثبات دارد: برخی توجیحات به این امر مربوط می‌شود که جامعه‌شناسانی که در دانشگاه‌ها فعالیت می‌کنند، معمولاً خود را از مسائل سیاسی و جبهه‌گیری‌های خاص، دور نگه می‌دارند. از آنجا که پدیده خشونت در بسیاری موارد ابعاد سیاسی دارد، جامعه‌شناسان دانشگاهی علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دادند و مدت‌ها، آن را رفتاری استثنایی، و نه عمومی، در نظر می‌گرفتند که شاید ارزش بررسی هم نداشت.

توجیه دیگر این بود که چون خشونت، در جامعه گستردگی بسیار دارد، ممکن است خود جامعه‌شناسان نیز در زندگی خانوادگی با آن درگیر و عامل یا قربانی خشونت باشند. به این سبب، آن‌ها بررسی پدیده خشونت را دخالت در زندگی فردی و خصوصی افراد قلمداد می‌کردند و آن را نادیده می‌انگاشتند. در این زمینه، می‌توان دلایل غیر قابل اثبات دیگری هم ارائه داد. اما آنچه که

آشنایی با خشونت خانوادگی ۳۱

آشکار است، این است که جامعه‌شناسان، دیرتر از پزشکان و روان‌پزشکان و متخصصان سایر رشته‌ها، به بررسی پدیده خشونت روی آوردند. یکی از دلایل عینی، وجود مشکلاتی در راه بررسی آن بود. معمولاً جامعه‌شناسان با توجه به قواعد خاص روش تحقیقی که در این رشته متداول است، به بررسی می‌پردازند و به سبب وجود مشکلات خاصی که از ماهیت پدیده خشونت خانوادگی ناشی می‌شد، امکان استفاده از روش‌های متداول (کمی) در این حوزه وجود نداشت. به علاوه، امکان پیدا کردن نمونه‌های معرف و جمع‌آوری داده‌ها برای تعمیم رفتار خشونت‌آمیز به جامعه هم بسیار کم بود. به این سبب، جامعه‌شناسان ناچار بودند برای بررسی این پدیده، در تاریکی گام بردارند و چنین تحقیقاتی، با شیوه‌های متداول تحقیق در جامعه‌شناسی، چندان هم خوانی نداشت. اما با وجود همه این‌ها، جامعه‌شناسان ناچار بودند با انجام دادن بررسی‌هایی، عوامل اجتماعی مؤثر در ایجاد خشونت را مشخص کند.

با وجود کلیه مشکلاتی که برای بررسی پدیده خشونت خانوادگی وجود داشت و هنوز هم وجود دارد، حداقل در آمریکا از دهه ۸۰، بررسی‌های متعددی صورت گرفت و در حین انجام دادن این بررسی‌ها، که از آن تحت عنوان «مرحله توجیه» نام می‌برند، برای پیشبرد روش‌های تحقیق کوشش بسیاری صورت گرفت؛ اما مشکلات اساسی ناشی از ذات پدیده هنوز هم مطرح است.

مشکلات اساسی مربوط به بررسی‌های خشونت خانوادگی در دو مفهوم خانواده و خشونت مطرح می‌شود. در اکثر فرهنگ‌ها و جوامع، ازدواج و خانواده نشان‌دهنده محیطی «خصوصی» است که به روی افراد غریبه، و به خصوص محققان، بسته است. بسیاری از ویژگی‌ها و روابط درون خانواده، به منزله روابط و ویژگی‌های خصوصی در نظر گرفته می‌شود و تمایلی به اظهار آن‌ها به دیگران وجود ندارد. از جمله این مسایل خصوصی می‌توان به میزان درآمد، چگونگی روش‌های تربیتی فرزندان یا نوع مذهب نام برد. با آن‌که تمایل

چندانی به ابراز واقعیت در مورد این سؤال‌ها وجود ندارد، اگر در تنظیم سؤال‌ها دقت کافی به عمل آید، امکان پاسخ‌گویی وجود دارد. سؤال‌ها مربوط به چگونگی روابط (رفتار) جنسی و همچنین وجود خشونت در خانواده معمولاً با واکنش منفی اعضا روبه‌رو می‌شود. این مفاهیم در محیط خانواده، به دور از چشم دیگران و به دور از چشم محققان، وجود دارند و تمایلی به بیان و تشریح آن‌ها هم دیده نمی‌شود. بدین ترتیب، در بسیاری موارد، محقق ناچار است راه خود را در تاریکی بیابد.

مشکلات بررسی خشونت خانوادگی را می‌توان به شرحی که در پی می‌آید، بیان کرد: به سبب حساسیت بیش از حد موضوع و مرتبط بودن آن با واحد خانواده، از همان ابتدا بسیاری از روش‌های متداولی که امکان دارد به نتیجه مطلوب برسد، کنار گذاشته می‌شود. به طور کلی در این زمینه، روش‌هایی که در آن‌ها محقق به جمع‌آوری اطلاعات به صورت مستقیم و بی‌واسطه (مانند مشاهده) می‌پردازند، مطرح نمی‌شود. زیرا به دلیل خصوصی بودن محیط خانواده، به ندرت پیش می‌آید که خانواده‌ای به فرد محقق اجازه دهند برای مشاهده وضعیت در میان آن‌ها حضور یابد. در عین حال، اگر هم چنین اجازه‌ای داده شود و محقق تحت پوشش دیگری وارد خانواده گردد، احتمال زیادی وجود دارد که افراد، رفتارهای معمولی خود را کنار بگذارند و رفتار دیگری ارائه دهند. این نوع تغییر رفتار، به خصوص در مورد رفتارهایی مانند کتک زدن، که جنبه نامطلوب اجتماعی دارد، بیشتر صورت می‌گیرد. با وجود این، اگر چنین رفتاری در برابر محقق صورت گیرد، باز هم زمانی فرا می‌رسد که او نمی‌تواند در برابر رفتار خشونت‌آمیز بی‌تفاوت بماند و دست به مداخله می‌زند که از نظر روشی کار صحیحی نیست.

انجام دادن روش‌های آزمایشی برای مشخص کردن خشونت خانوادگی، نه تنها از نظر روشی کار مشکلی است، بلکه چون منع اجتماعی و قانونی دارد، امکان‌پذیر هم نیست. در نتیجه، معمولاً برای کسب اطلاعات در این زمینه، از

افراد در مورد تجاربی که در زمینه خشونت دارند، سؤال می‌کنند. با آن که مصاحبه تقریباً تنها راه جمع‌آوری اطلاعات است، مشکلات خاصی نیز دارد که مهم‌ترین آن، میزان اعتماد به پاسخگوست. محقق می‌تواند با مجرم یا قربانی مصاحبه کند؛ اما در هر دو مورد، سؤال اساسی این است که آیا پاسخگو، به درستی جواب می‌دهد یا می‌کوشد حقایق را پنهان یا حتی در مورد آن‌ها اغراق کند؟ بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد مجرمی که در خانواده به آزار دیگران می‌پردازد، به سؤال‌های پرسشگر پاسخ منطقی بدهد. در بسیاری موارد هم، اگر گمان برد که چنین رفتاری از نظر اجتماعی نامطلوب است، می‌کوشد پاسخ‌هایی متناسب با هنجار عمومی ارائه دهد. از طرف دیگر، بسیاری اوقات قربانی به سبب ترس از تشدید خشونت در خانواده یا حتی شرم از وضعیتی که در آن قرار دارد یا دلایل ذهنی دیگر، از بیان واقعیت خودداری می‌کند یا آن را کم‌اثرتر یا پراثرتر نشان می‌دهد. بنابراین، بهترین راه برای کسب اطلاعات، پرسش از مجرم و قربانی هر دو است تا بتوان از میان اظهارات هر دو نفر، به نتایجی دست یافت. اما به صورت معمول، تنها از قربانی سؤال می‌شود و مجرم، یا شخصاً تمایلی به پاسخ‌گویی ندارد یا دسترسی به او امکان‌پذیر نیست. بنابراین، تنها نقطه اتکا، اظهارات (ذهنی) قربانی است.

گذشته از مشکلی که در مورد چگونگی جمع‌آوری اطلاعات وجود دارد، معمولاً تحقیق در زمینه خشونت، جزو تحقیقات «پس رویدادی» است. زیرا ابتدا خشونت صورت می‌گیرد و سپس محقق از طریق پرسش، اطلاعاتی به دست می‌آورد. اما در برخی موارد، مانند تجاوز جنسی در دوران کودکی، فاصله میان زمان وقوع و پرسش زیاد است و تنها باید به حافظه افراد تکیه کرد و مسائلی را که فراموش کرده‌اند، از نظر دور داشت.

مشکل مهم دیگر، پیدا کردن قربانی و فرد خشن است. چگونه می‌توان به این افراد دست یافت؟ درصدی از این خانواده‌ها به نیروی انتظامی و دادگاه و درصدی به مراکز مشاوره مراجعه می‌کنند. اما گمان بر این است که بیشترین

درصد این خانواده‌ها از چشم محققان دور می‌مانند و امکان دستیابی به آن‌ها وجود ندارد.

با توجه به کلیه مشکلاتی که در ذات پدیده وجود دارد و مشکلاتی که محققان با توجه به زمان، بودجه، امکانات و علایق خود با آن‌ها مواجه‌اند، متوجه می‌شویم که مشکلات این بررسی خاص است و هنوز هم با وجود تلاش در جهت بهبود روش‌های مناسب تحقیق، پابرجاست.

گلز و اشترواس (1988: 69) از اولین افرادی بودند که در این زمینه کار کردند. آن‌ها در این زمینه از سه منبع اطلاعاتی برای انجام بررسی‌ها نام می‌برند:

۱. بررسی اسناد مربوط به گفت‌وگوی پزشکان و روان‌پزشکان که با قربانی بستری در بیمارستان صورت گرفته است. بررسی گفت‌وگوهای مددکاران و مشاوران با زنان کتک خورده در خانه‌های امن یا مراکز مشاوره و سرانجام بررسی اسناد مربوط به مراکز درمانی که از طریق متخصصان آن مراکز صورت گرفته است. معایب این نوع بررسی به شرح زیر است:

از آنجا که عده‌ای افرادی که تحت پرشر قرار می‌گیرند، معمولاً کم است، امکان تعمیم گفتار آن‌ها به کل جامعه وجود ندارد. در عین حال، به احتمال زیاد، افرادی که به مراکز گوناگون (خانه امن، مرکز مشاوره یا درمانی) مراجعه می‌کنند، خصوصیات خاصی دارند که باز هم امکان تعمیم را از بین می‌برد. اما مزیت مهم این روش این است که به سبب کم بودن عده‌ی افراد مورد مصاحبه، این امکان به وجود می‌آید که با هر قربانی مصاحبه‌های طولانی و حتی مکرر انجام شود و اطلاعات کاملی در مورد خشونت به دست آید.

۲. بررسی آمار رسمی مراکز: آمار مشخص را می‌توان در صورت موجود بودن از مراکز متفاوتی کسب کرد. آمار مربوط به نیروی انتظامی نشان دهنده رسیدگی به وضعیت افرادی است که تحت خشونت خانوادگی قرار گرفته‌اند. آمار مربوط به دادگاه‌ها، پرونده‌های مربوط به خشونت خانوادگی را در دسترس قرار می‌دهد و در آمار مربوط به مراکز روانی یا اجتماعی، مقوله‌بندی خاصی در

مورد خشونت خانوادگی وجود دارد.

گذشته از آن که در اکثر موارد، این مراکز در آمار خود مقوله‌ای تحت عنوان خشونت خانوادگی ندارند، در صورت موجود بودن نیز، عیب این روش این است که افراد و گروه‌های به خصوصی در شرایط خاصی به پلیس، دادگاه و مراکز دولتی دیگر شکایت می‌کنند که درصد ناچیزی از جمعیت کل را شامل می‌گردند. از طرف دیگر، باید در نظر گرفت که امکان دارد شاخص‌هایی که هر یک از این مراکز برای مقوله‌بندی خشونت خانوادگی در نظر می‌گیرند، متفاوت باشد. یک مشکل دیگر هم این است که معمولاً در این قبیل آمارها، بر طبقه‌بندی خشونت و کمتر از آن، بر نمایش آمار خشونت بر حسب جنس، سن و به خصوص رابطه خانوادگی افراد با یکدیگر تأکید می‌شود و در نتیجه نمی‌توان مشخص کرد که فرد خشن و قربانی با هم چه رابطه‌ای دارند.

گلز و اشتراوس در مورد کسب اطلاعات آماری، تنها به آمار ثبت شده توجه ندارند؛ بلکه معتقدند که برای دستیابی به اطلاعات، فرد مطلع نیز منبع اطلاعاتی خوبی است. برای مثال، پزشکی که در پزشکی قانونی فعالیت دارد و با قربانی‌های خشونت روبه‌رو می‌شود، می‌تواند در حکم فرد مطلع و قابل اطمینان، در بررسی‌ها مورد توجه قرار گیرد.

۳. بررسی‌های اجتماعی: فرض اساسی در این قبیل بررسی‌ها این است که خشونت پدیده‌ای نیست که الزاماً باعث رو آوردن افراد به مراکز گوناگونی مانند دادگاه، نیروی انتظامی، مراکز درمانی یا بیمارستان گردد. بلکه پدیده‌ای است که بدون آن که دارای تظاهرات خارجی باشد، در میان درصدی از خانواده‌های جامعه وجود دارد. در اینجا جامعه آماری مورد بررسی جمعیت یک جامعه خاص (منطقه خاص، شهر خاص یا حتی کل کشور) است. روش بررسی هم این است که نمونه‌ای معرف از جامعه انتخاب می‌گردد و از طریق پرسشنامه‌های استاندارد شده، به بررسی این پدیده در جامعه اقدام می‌شود.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، به دلیل حساسیت سؤال‌های مربوط به

خشونت، وجود افراد مجرب برای تنظیم ماهرانه یک پرسشنامه، که بتوان از طریق آن سؤال‌های حساس را به ترتیبی مطرح کرد که پاسخگو به دادن پاسخ تمایل پیدا کند، ضرورت دارد.

مزیت مهم این روش، قابلیت تعمیم آن در مورد جامعه است. مزیت دیگر این است که در آن، هم از خانواده‌های خشن و هم از خانواده‌های معمولی پرسش می‌شود که این روند در دو روش قبلی وجود نداشت. به علاوه، با انتخاب نمونه مناسب، امکان استفاده از تحلیل‌های پیشرفته آماری در جهت رسیدن به نتایج و جمع‌بندی‌های قابل اطمینان و قابل تعمیم به وجود می‌آید که آن هم در روش‌های قبلی وجود نداشت.

از مشکلات روش پرسشنامه‌ای این است که معمولاً از این طریق، تنها می‌توان به صورتی سطحی، پویایی خشونت را در خانواده نشان داد. مشکل دیگر این است که با توجه به این امر که پرسشنامه به دست افراد متفاوتی می‌رسد و امکان دارد هر یک از این افراد قربانی خشونت، فرد عامل خشونت و شاهد بی‌طرف باشند یا هیچ یک از آنها نباشند، تعیین موقعیت پاسخگو مسئله‌ساز می‌شود. بنابراین، باید پرسشنامه‌ها را به چند گروه تقسیم کرد: پرسشنامه‌هایی که شامل گزارش در مورد فرد قربانی یا شاهد خشونت است، پرسشنامه‌هایی که فرد عامل خشونت آنها را پر کرده است و پرسشنامه‌هایی که افراد مطلع یا افراد بدون آگاهی از خشونت آنها را پر کرده‌اند. در مورد پرسشنامه‌هایی که فرد خشن، قربانی و حتی شاهد آنها را پر می‌کنند، شبهه فراوانی وجود دارد. حتی با وجود تنظیم خوب سؤال‌ها، چرا باید فرد خشن اولاً به ابراز رفتار خشونت‌آمیز خود تمایل داشته باشد و ثانیاً چرا باید آن را گزارش دهد؟ سرانجام، آیا می‌توان گزارش او را واقعی در نظر گرفت؟ همین امر در مورد قربانی و شاهد خشونت نیز صدق می‌کند. آیا این افراد تمایلی به تشدید خشونت و اغراق در زمینه ابراز خشونت ندارند؟

شرایط کنونی بررسی‌ها

با وجود تلاش در جهت بهبود روش‌های بررسی در زمینه خشونت و با آن که در حال حاضر در بعضی کشورها بیشتر به بررسی‌های اجتماعی می‌پردازند، می‌توان گفت که هنوز هم بررسی‌هایی که بر اساس مصاحبه با مراجعہ کنندگان به مراکز گوناگون صورت می‌گیرد، روش رایج بررسی در زمینه خشونت است. البته در این میان باید به اهداف و امکانات محقق و قصد او از انجام دادن تحقیق نیز توجه داشت؛ زیرا بررسی‌های اجتماعی معمولاً نشان‌دهنده چگونگی پخش و گسترش خشونت در کل جامعه است؛ در صورتی که می‌توان از طریق بررسی‌هایی که بر اساس مصاحبه‌های عمیق و طولانی صورت می‌گیرد، با وجود آن که امکان تعمیم آن به کل جامعه وجود ندارد، تا حد زیادی ساز و کار خشونت را در خانواده مورد بررسی قرار داد.

در حال حاضر، معمولاً برای بررسی این پدیده از مصاحبه عمقی با قربانی‌های خشونت استفاده می‌شود که بیشتر به صورت بررسی‌های اکتشافی و واپس‌نگر و در برگیرنده گروهی خاص (مراجعہ کنندگان به مراکز گوناگون) است. روش‌های کیفی نیز بیشتر از بررسی‌های کمی مد نظر قرار می‌گیرد. با آن که امکان دارد در بسیاری از تحقیقات، از پرسشنامه‌های استاندارد شده استفاده شود، مصاحبه‌های عمقی و ژرفا نگر جزء اساسی این بررسی‌ها را تشکیل می‌دهند و استفاده از پرسشنامه‌ها تنها به مثابه ابزار کمکی در نظر گرفته می‌شود؛ زیرا هنوز نمی‌توان برای بررسی این پدیده پیچیده و مشکل، از مصاحبه‌های عمقی در حکم جزء اساسی تحقیق چشم پوشید.

یکی دیگر از دلایلی که بررسی‌های خشونت معمولاً از طریق کیفی انجام می‌گیرد، فعالیت‌های گسترده جامعه‌شناسان فمینیست در این زمینه است. این گروه از جامعه‌شناسان، که تحقیقات متعددی هم در مورد خشونت نسبت به زنان و کودکان انجام داده‌اند، معمولاً از روش‌های موجود علمی انتقاد می‌کنند و در بررسی‌های خود، بسیار بیشتر از دیگران، از روش‌های کیفی تحقیق بهره

می‌گیرند.

استفاده از روش‌های تحقیق کیفی در پژوهش‌های فمینیستی، از یک سو به مشکلات ناشی از پدیده خشونت و از سوی دیگر، به انتقاد اساسی فمینیست‌ها از نظریه‌ها و روش‌های متداول تحقیق جامعه‌شناسانه مربوط می‌شود. از منظر آن‌ها، جامعه‌شناسی زیر سلطه مردان و دانشی «مردانه» است که در آن، مسائل مردان بررسی می‌شود، اما مسائل و مشکلات زنان در حاشیه باقی می‌ماند. بنابراین، نه تنها نظریه‌های جامعه‌شناختی، که روش‌های تحقیق آن نیز برای بررسی‌های مربوط به زنان نامناسب است. به علاوه، روش‌های کمی متداول پاسخگو نیست و باید برای شناخت موقعیت زنان در جامعه، از طریق بررسی‌های کیفی، رابطه میان تجارب افراد و ساختار اجتماعی موجود را مشخص کرد. این نوع شناخت، با استفاده از بررسی‌های مربوط به زنان، از راه بررسی‌های مربوط به آن‌ها و «درون‌فهمی» با سوژه ایجاد می‌شود. بنابراین، از دیدگاه فمینیست‌ها، تنها چنین تحقیقاتی نشان‌دهنده واقعیت‌های اجتماعی است. (Becker-Schmidt, 1995)

بدین ترتیب، می‌توان موقعیت فعلی بررسی در زمینه خشونت را بیشتر متمایل به بررسی در مورد افرادی دانست که به مراکز ویژه‌ای مانند مراکز مشاوره، دادگاه، نیروی انتظامی یا خانه‌های امن مراجعه کرده‌اند. در این بررسی‌ها، حتی اگر از پرسشنامه هم استفاده شود، توجه به مصاحبه‌های عمقی بیشتر است.

نتایج حاصل از بررسی‌ها

سه دهه تحقیق در مورد خشونت خانوادگی، مشخص کرد که خانواده مکانی است که در آن، بیشترین صدمات به اعضای ضعیف وارد می‌شود. شکل‌های متفاوت پدیده خشونت مورد بررسی قرار گرفت و با آن که در مواردی از خشونت علیه مردان نیز نام می‌برند، این موضوع مورد توافق همگان نیست و

حتی اگر مرد کتک خورده‌ای هم وجود داشته باشد، درصد ناچیزی از قربانی‌ها را شامل می‌شود. بنابراین، در مباحث زیر، خشونت بیشتر علیه زنان و کودکان است که از رایج‌ترین انواع خشونت در جامعه به شمار می‌رود.

خشونت در طول تاریخ وجود داشته است و بدرفتاری با زنان و کودکان و تحت فشار و ستم قرار دادن آن‌ها پدیده‌ جدیدی نیست. اما در دوره‌های قبل، به دلایل اجتماعی و اقتصادی، اجباری برای تحمل خشونت وجود داشت. در اثر دگرگونی‌هایی که در قرن بیستم پدید آمد و تغییراتی که در قانون، کسب حقوق مدنی برای زنان و توجه خاص به کودکان ایجاد گردید، خشونت که تا آن زمان جزئی از زندگی روزمره بود، به صورت رفتاری ناپسند مطرح شد. اما به نظر می‌رسد خشونت، که قبلاً در محدوده‌های عمومی صورت می‌گرفت و از نظر جامعه طبیعی بود، کاهش نیافت بلکه از محدوده عمومی، به محدوده خصوصی خانواده کشیده شد و در آنجا به حیات خود ادامه داد.

در سال‌های اخیر، گروه‌های گوناگونی، ابعاد خشونت را در جامعه آشکار و آن را به صورت یک مشکل اجتماعی مطرح کردند. طبق آمارهای منتشر شده در آمریکا، یک سوم زنانی که در این کشور به قتل می‌رسند، به دست شوهران فعلی یا سابق خود کشته می‌شوند (Godenzi, 1994:140). خانه‌های امن، جمعیت عظیمی از زنان را در خود پناه می‌دهد و هر دو این موارد، نشان دهنده خشونت‌های سنگین خانوادگی است. معمولاً خشونت‌های سبک در جایی انعکاس نمی‌یابد.

گذشته از کشف میزان خشونت در جامعه، یکی از نتایجی که از بررسی در زمینه خشونت حاصل می‌شود، تعیین و مشخص کردن عواملی است که در ایجاد این پدیده دخالت دارند. در مباحث بعدی، به مهم‌ترین عواملی که در بروز خشونت دخالت دارند، اشاره می‌کنیم.

شخصیت خشن و خشونت: تحقیقات اولیه در زمینه خشونت، از طریق بررسی‌های بالینی کمپ و همکاران او در مورد کودکانی که در اثر شدت

صدمات و جراحات ناشی از کتک والدین در بیمارستان بستری شده بودند، انجام گرفت. کمپ در مقاله خود، علاوه بر توصیف انواع جراحات وارده به کودکان، ویژگی‌هایی را که خاص والدین (مادر) خشن است، مشخص کرد.

سؤال اصلی، که در این مرحله از تحقیق در پی یافتن پاسخ آن بودند، این بود که چرا بعضی والدین به رفتار خشونت‌آمیز دست می‌زنند؟ محققان بر این باور بودند که باید دلیل رفتار خشونت‌آمیز را در ویژگی‌های شخصیتی فرد خشن جست و جو کرد. بدین ترتیب، ویژگی شخصیتی والدینی که فرزندان آنها به علت صدمات وارده در بیمارستان بستری شده بودند، مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که آنها تا حد زیادی از شخصیت «طبیعی» افراد جامعه، انحرافات نشان می‌دهند (Kempe, 1962: 17 - 24) و بسیاری دارای شخصیت سایکوپات (روان ریخته psychopath) یا جامعه ستیز (sociopath) بودند. بررسی شرایط زندگی دوران کودکی والدین نیز مشخص کرد که آنها از کمبود عشق و محبت رنج می‌بردند، در خانه احساس آسایش و امنیت نمی‌کردند و از والدین خود نیز کتک می‌خوردند. آن‌گاه چنین نتیجه گرفته شد که داشتن چنین تجربیاتی در دوران کودکی، اشکالاتی در رشد طبیعی شخصیت ایجاد می‌کند که یکی از اشکال ظهور آن، رفتار خشونت‌آمیز نسبت به فرزندان است.

در الگوی شخصیت سایکوپات و جامعه ستیز، که پزشکان و روان‌کاوان ارائه دادند، خشونت، انحراف از رفتار متعارف جامعه (رفتار نابهنجار) است که با توجه به مشکلات شخصیتی فرد خشن شکل می‌گیرد. این الگوی شخصیتی، مورد انتقاد محققان علوم اجتماعی قرار گرفت (Gelles, 1987 a). زیرا آنها، برخلاف روان‌شناسان، خشونت را پدیده‌ای رایج و متداول، و نه نابهنجار و استثنایی، در نظر می‌گرفتند و برای تبیین این رفتار متعارف اجتماعی، به نظریه‌های دیگری نیاز داشتند.

انتقاد اصلی محققان علوم اجتماعی به الگوی سایکوپات، این بود که اولاً این نظریه براساس نمونه کوچکی از کودکانی ارائه شده بود که به شدت آسیب

آشنایی با خشونت خانوادگی ۴۱

دیده و در بیمارستان بستری شده بودند که به کل جامعه قابل تعمیم نبود و در ثانی، انتقاد اساسی تر، که هنوز هم به طور مشخص پاسخی برای آن ارائه نشده است، این بود که آیا اصولاً شخصیت سایکوپات دلیل ارائه رفتار خشونت آمیز است یا معلول آن؟ آیا والدین به سبب دارا بودن شخصیت سایکوپات، به خشونت در مقابل فرزندان خود دست می زنند یا دقیقاً برعکس، پس از آن که فرزندان خود را به شدت تنبیه کردند، دارای شخصیت سایکوپات می شوند؟ اهمیت این سؤال اساسی در این است که هنوز به دلایل متعدد، پاسخی برای آن پیدا نشده است. در بهترین شرایط، تنها پس از آن که عمل خشونت آمیز صورت می گیرد و پایان می یابد، می توان شخصیت فرد خشن و دگرگونی در شرایط روانی و جسمانی او را مورد بررسی قرار داد. اما در این حالت، هرگز نمی توان رابطه علت و معلولی را مشخص کرد. احتمال دارد که فرد خشن، به سبب دگرگونی هایی که در درون او رخ می دهد (مانند تغییرات در هورمون ها و ...) به انجام دادن رفتار پرخاشگرانه اجبار پیدا کند؛ اما دقیقاً عکس آن نیز امکان پذیر است و احتمال دارد پس از بروز پرخاشگری، تغییراتی در بدن فرد به وجود آید. محققان علوم اجتماعی و کسانی که سال ها در مورد خشونت تحقیق کرده اند، بر وجود عوامل اجتماعی در بروز رفتار خشونت آمیز تأکید دارند (Gelles, 1987, a).

نگرش اجتماعی و خشونت: در صورتی که عوامل اجتماعی را در بروز خشونت دخیل بدانیم، ابتدا باید به طور کلی نگرش جامعه را در مورد خشونت بدانیم و به طور خاص، تفاوتی را که جامعه میان رفتار خشونت آمیز و رفتار تربیتی می گذارد، در نظر بگیریم.

در بسیاری از جوامع، این نگرش عمومی وجود دارد که والدین مسئول تربیت فرزندان خود هستند و برای تربیت آنها، از شیوه های متفاوتی استفاده می کنند. با آن که نگرش عمومی جامعه، خشونت از نوع سنگین را در مورد کودکان مجاز نمی داند، به نظر می رسد که خشونت های سبک یا ملایمی مانند

سیلی، پشت دستی، گرفتن نیشگون و در مواردی حتی لگد زدن را، که به قصد تربیت صورت می‌گیرد، جایز می‌داند. البته باید یادآوری کرد که خشونت ملایم در هر جامعه تفسیر خاصی دارد؛ اما به طور کلی می‌توان گفت که اگر رفتار تربیتی کودک به صدمات جدی و خطرناک به او منجر نشود، پدر و مادر و سایر افراد از دید جامعه، افراد خشونت طلبی مطرح نمی‌شوند. زیرا در این حالت، رفتار والدین با هنجارها و ارزش‌های جامعه، که برای آن‌ها حق تربیتی قایل شده، منطبق است.

با توجه به ارزش‌های اجتماعی، مشخص می‌شود که خشونت‌های سبک در میان تقریباً کلیه افراد عمومیت دارد و با شخصیت بیمارگونه رابطه خاصی پیدا نمی‌کند. در بسیاری از بررسی‌های انجام شده در غرب، مشخص شد که تقریباً کلیه والدین (تا ۹۷٪) حداقل یک‌بار فرزندان خود را با بهره‌گیری از خشونت بدنی تربیت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که استفاده از خشونت، به سن کودکان بستگی دارد؛ احتمالاً تنبیه بدنی سبک (یا سنگین) بدین سبب در کودکان زیر سه سال دیده می‌شود زیرا استفاده از کلام برای تفهیم مطالب به آنان، امکان‌پذیر نیست و باید برای تربیت کودک از راه‌های عملی استفاده شود.

سه تا چهار سالگی و پانزده تا هفده سالگی، برای کودکان و نوجوانان سال‌های مخاطره‌آمیزی است. زیرا در این سنین، کودکان و نوجوانان برای شناخت مستقل محیط اطراف خود می‌کوشند و به مقاومت در برابر امیال والدین تمایل دارند و در نتیجه، با تنبیه بدنی آن‌ها روبه‌رو می‌شوند. اگر در جامعه‌ای، رفتار خشونت‌آمیز مورد تأیید ضمنی یا آشکار قرار گیرد، امکان به کارگیری آن در جهت تربیت کودکان بیشتر می‌شود. در صورتی که اگر نگرش جامعه به خشونت (سنگین و سبک) منفی باشد، احتمال بروز آن کمتر خواهد شد.

طبقه اجتماعی و خشونت: اگر عوامل اجتماعی در بروز خشونت دخالت داشته باشند، آیا می‌توان خانواده‌هایی را با ویژگی‌های فرهنگی خاص در نظر گرفت

که احتمال بروز خشونت در آن‌ها بیشتر باشد و آیا تعلق به یک زیر فرهنگ خاص، باعث تشدید خشونت می‌شود؟ این سؤال که به نظر منطقی می‌رسد، در بررسی‌های اولیه در زمینه خشونت مطرح شد و گمان می‌رفت خشونت در طبقات پایین جامعه بیشتر باشد. زیرا امکان دارد شرایط نامناسب زندگی افراد، تنش‌ها و فشارهای اجتماعی، مسکن نامناسب، تحصیلات پایین، درآمد ناچیز و احتمالاً تعداد زیاد فرزندان، به افزایش خشونت بینجامد. اما هیچ یک از بررسی‌های انجام شده، تأییدی قطعی بر نظریه وابستگی طبقاتی (قشری) خشونت نبوده و برعکس، به نظریه عدم وابستگی خشونت به طبقه اجتماعی انجامید.

در بررسی‌های اشتراوس و همکاران در سال ۱۹۸۰ و سایر محققان، با آن که وجود خشونت علیه کودکان در خانواده‌های طبقات پایین بیشتر از خانواده‌های طبقات بالا بود، مشخص شد که اکثر افراد متعلق به طبقه پایین، الزاماً برای تربیت فرزندان خود از روش‌های خشونت‌آمیز استفاده نمی‌کنند و خانواده‌های خشن تنها درصدی را تشکیل می‌دهند. در عین حال، در میان خانواده‌های طبقات متوسط و بالا نیز خشونت ملاحظه شده است. اشتراوس و همکاران برای تعیین میزان خشونت، از ترکیب مقدار درآمد خانواده، سطح تحصیلات و اشتغال به کار یا بیکاری افراد شاخصی در نظر گرفتند. طبق این شاخص، افرادی که پایین‌ترین سطح تحصیلات را داشتند و بیکار بودند، می‌بایست بیشترین رفتار خشونت‌آمیز را از خود نشان دهند. اما این امر در بررسی‌ها به اثبات نرسید و این خانواده‌ها در زمره خشن‌ترین خانواده‌ها مقوله‌بندی نشدند. واقعیت این است که میزان خشونت‌های آشکار طبقات متوسط و بالا کمتر از طبقات پایین است و باید عواملی را، که در نمایش خشونت کمتر طبقات مرفه دخالت دارد، مورد توجه قرار داد. یکی از این عوامل، بی‌رغبتی به گزارش خشونت و پرونده‌سازی خشونت در طبقات مرفه یا نوعی حمایت اجتماعی از افراد یک طبقه است که در آن، خشونت‌های

خانوادگی تحت عناوین دیگری مطرح می‌شود. عامل مهم دیگر، تقسیم‌بندی خانواده‌ها به قشرهای میانی، پایین و بالاست؛ زیرا امکان دارد گروه‌های زیادی از افراد جامعه در طبقه پایین قرار بگیرند. در هر صورت، نتایج بررسی‌ها بیشتر بر ناوابستگی طبقاتی تأکید دارد تا وابستگی به آن.

برای بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مؤثر در ظهور خشونت، در پرسش از خانواده‌ها، بر ۱۸ عامل تنش‌زا مانند وضعیت سلامت در خانواده، مشکل در مورد قوانین، مشکلات کاری و... تأکید شد. به طور معمول، در سال گذشته، خانواده‌ها دو مورد تنش‌زا داشتند. درصد کمی از آن‌ها بیشتر از ۸ مورد تنش‌زا داشتند که در میان این گروه، بدرفتاری و خشونت نسبت به کودکان بسیار زیاد بود. بررسی دقیق‌تر مشخص کرد در میان خانواده‌هایی که مشکلات فراوانی داشتند، افزایش بدرفتاری تنها از جانب پدران نسبت به کودکان بود و رفتار مادران با فرزندان خشونت‌آمیز نبود (Straus, 1980a).

انزوای اجتماعی، یکی دیگر از عواملی بود که مورد بررسی قرار گرفت و نظر بر این بود که بر افزایش رفتار خشونت‌آمیز تأثیر دارد. در مورد انزوای اجتماعی، نظر به مادران خانه‌دار و روابط آن‌ها با فرزندان معطوف بود. مشخص شد مادرانی که از نظر روابط اجتماعی با دیگران دارای کمبود بودند، در اطراف خود شبکه‌های اجتماعی نداشتند و حمایت‌های اجتماعی لازم را از گروه‌های دیگر کسب نمی‌کردند، با فرزندان خود رفتار خشونت‌آمیزی داشتند

(Starr, 1982)

به نظر می‌رسد احساس تنهایی (اجتماعی) در مادران خانه‌دار و درخواست‌های بیش از حد (خانواده) از آن‌ها، باعث افزایش رفتار خشونت‌آمیز می‌گردد. در مورد مادران شاغل، به طور جالب توجهی، خشونت با کودکان کمتر مشاهده شد. می‌توان چنین استنباط کرد که مادران شاغل، به دلیل این که ساعات کمتری از روز را در خانه و با فرزندان به سر می‌برند، بهتر از مادران خانه‌دار قادر به تحمل درخواست‌های کودکان خود هستند. البته

آشنایی با خشونت خانوادگی ۴۵

مادران شاغل شبکه روابط اجتماعی گسترده‌تری دارند که بر کاهش خشونت تأثیر مثبتی می‌گذارد (Gelles, 1987)

تعداد فرزندان و خشونت: تعداد فرزندان در خانواده را عامل مهمی در افزایش خشونت می‌دانند. تولد یک کودک، باعث دگرگونی در نظم و روال زندگی پدر و مادر و افزایش هزینه‌های آن‌ها می‌شود. افزایش عدد فرزندان باعث فشار بیشتر بر خانواده خواهد شد و در نتیجه، فشار و تنش وارد بر خانواده در اثر تولد فرزندان بیشتر، احتمال بروز خشونت و بدرفتاری با کودکان را بیشتر می‌کند. این فرضیه تا حدودی تأیید شده است. زیرا در خانواده‌هایی با یک فرزند، خشونت کمتر از خانواده‌های دارای دو فرزند است (۵۰٪). خانواده‌های دارای ۵ فرزند، بیشترین رفتار خشونت‌آمیز را نشان دادند. اشتراوس و همکاران (۱۹۸۰)، تعداد فرزندان و درآمد سالانه را با هم مربوط کردند و معلوم شد اگر درآمد خانواده پایین باشد، افزایش عدد فرزندان، تشدیدکننده خشونت خواهد شد. بنابراین، در خانواده‌های کم‌درآمد، با فرزندان زیاد، افزایش خشونت بسیار بیشتر دیده می‌شود تا خانواده‌های کم‌درآمد با تعداد کمتر فرزندان.

بیچ لو (Pagelow, 1984) مطرح کرد که فرزندان ناخواسته بیشتر از سایر فرزندان تحت آزار قرار می‌گیرند. او تحت عنوان فرزندان ناخواسته، رده‌بندی‌های زیر را انجام داد:

فرزندانی که ناخواسته متولد شده‌اند و باعث تغییرات شدید در زندگی والدین می‌گردند؛ فرزندان که باید سقط می‌شدند (مانند فرزندان که با عقب‌افتادگی و معلولیت به دنیا می‌آیند و فشار زیادی به والدین تحمیل می‌کنند)؛ فرزندان که والدین دوست داشتند پسر (یا دختر) باشند و با جنسیتی مخالف تصور آن‌ها به دنیا آمده‌اند و فرزندان که یکی از والدین از ازدواج قبلی خود به ازدواج جدید آورده است.

با وجود متقاعد کننده بودن این فرضیه، داده‌های تجربی تأییدی بر آن نیست؛ با آن که مثلاً کودکان معلول، فشار جسمانی - روانی زیادی به والدین

۴۶ خشونت خانوادگی

تحمیل می‌کنند، آماری در مورد بدرفتاری بیش از حد با کودکان معلول وجود ندارد.

احتمال دارد که فشار و تنش به افراد، باعث واکنش‌های متفاوتی در آن‌ها شود. به علاوه، امکانات و منابعی که افراد برای حل فشار در دسترس دارند، متفاوت است و معمولاً در تحقیقات مد نظر قرار نمی‌گیرد.

اشتراوس و همکاران، که تحقیقات بسیار زیادی در مورد خشونت انجام داده‌اند، بر اساس تجزیه و تحلیل‌ها فهرستی به وجود آورده‌اند که در آن ۱۶ متغیر وجود دارد. آن‌ها عقیده دارند که با توجه به این فهرست، که آن را فهرست پیش‌بینی جهت بدرفتاری با کودکان (Child abuse prediction check list) نامیده‌اند، امکان پیش‌بینی بدرفتاری نسبت به کودکان در خانواده وجود دارد.

(Straus, 1980. P. 211).

نمودار شماره ۱: فهرست پیش‌بینی بد رفتاری با کودکان

عواملی که تا درجه زیادی با بد رفتاری نسبت به کودکان ارتباط دارند:

عوامل مهم در بد رفتاری پدر و مادر نسبت به کودک

- ☐ پرخاشگری کلامی نسبت به کودک.
- ☐ وجود تضادهای بیش از حد در میان زن و شوهر.

عوامل مهم در بد رفتاری مادر نسبت به کودک

- ☐ پرخاشگری کلامی مرد نسبت به زن.
- ☐ شغل مرد (کارگر ساده).
- ☐ نارضایتی مرد از سطح زندگی.
- ☐ شغل زن (کارگر ساده).
- ☐ سن زن، در حدود سی سال و کمتر.
- ☐ تنبیه بدنی زن در سیزده سالگی یا بیشتر، از جانب پدر.

عوامل مهم در بد رفتاری پدر نسبت به کودک

- ☐ تعداد دو فرزند و بیشتر در خانواده.
- ☐ زن خانه‌دار.
- ☐ سال‌های ازدواج، زیر ۱۰ سال.
- ☐ سال‌های زندگی در محل، کمتر از دو سال.
- ☐ فعال نبودن مرد در تجمعات یا گروه‌های سازمان یافته.
- ☐ تنبیه بدنی مرد در سیزده سالگی یا بیشتر، از جانب مادر.
- ☐ رشد در خانواده‌ای که پدر، مادر راکتک می‌زد.
- ☐ وجود خشونت بدنی شوهر نسبت به زن.

منبع: Straus et al 1980: 211

بر اساس این فهرست، خانواده‌های معمولی ۵ تا ۶ امتیاز از این فهرست کسب می‌کنند؛ هر چه خانواده‌ای امتیاز بیشتری کسب کند، احتمال رفتار خشونت‌آمیز نسبت به کودکان افزایش می‌یابد. در این فهرست، ابتدا سؤالهایی دربارهٔ خانواده مورد بررسی طرح می‌شود؛ سپس در مورد زندگی دوران قبل پدر و مادر، به صورت جداگانه، پرسش‌هایی ارائه می‌گردد.

سؤال‌ها مربوط به زندگی دوران کودکی والدین بر این نظریه استوار است که مشاهدات و تجربیات دوران کودکی افراد، در رفتار آنها با فرزندان نشان انعکاس می‌یابد. اشتراوس بر این عقیده است که هر نسلی از طریق عضویت در یک خانواده خشن، رفتار خشونت‌آمیز نسبت به اعضای خانواده را فرامی‌گیرد یا از فرمول «خشونت، خشونت ایجاد می‌کند» (violence, begets violence) پیروی می‌کند. اما بعدها چون نتایج تحقیقات خلاف این ادعا را نیز ثابت کرد، آنها از عامل «روابط خانوادگی» به مثابه عاملی نام بردند که در تشدید خشونت بسیار مؤثر است.

مادر یا پدر خشن: سؤال دیگری که در زمینهٔ خشونت کودکان مطرح می‌شود، تفاوت در رفتار پدر و مادر نسبت به کودکان است. آیا مادران از پدران خشن‌ترند یا بین این دو تفاوتی وجود ندارد یا پدران خشونت بیشتری نشان می‌دهند؟ گلز عقیده دارد که مادران بیشتر از پدران فرزندان خود را تحت آزار قرار می‌دهند. او در یکی از بررسی‌های خود مشخص کرد که ۹۴٪ از مادران مورد سؤال، حداقل یک‌بار فرزند خود را کتک زده‌اند. در حالی که این درصد برای پدران، برابر با ۶۵ بود (Gelles, 1987a). اشتراوس نیز مشخص کرده است که درصد کودک‌آزاری در مادران بیشتر از پدران است.

اما آنها عقیده دارند که میان جنسیت و خشونت رابطه‌ای وجود ندارد. زیرا رفتار خشونت‌آمیز ناشی از فشارهایی است که در خانواده‌ها بر مادران وارد می‌شود (مانند انزوای اجتماعی و کمبود شبکه ارتباطی). به طور معمول، زنان بیشتر از مردان در مورد مسائل مربوط به خانه و فرزندان مسئولیت به عهده

دارند. فشار این مسئولیت آنها را وادار می‌سازد که بیشتر از پدران به تنبیه فرزندان خود دست بزنند؛ کما این که زنان شاغل، کمتر از بقیه گروه‌ها و زنانی که به صورت نیمه وقت کار می‌کنند، کمتر از زنان خانه‌دار فرزندان خود را تنبیه می‌کنند.

افراد دیگر نیز رابطه میان جنسیت و خشونت را رد می‌کنند و بر این باورند که مردان به سبب آن که کمتر در خانه حضور دارند، کمتر تحت فشارهای خانوادگی هستند و کمتر کودک آزاری می‌کنند. انتقاد دیگر این است که در شرایط فعلی، با وجود زندگی در یک خانواده کامل، معمولاً مردان مسئولیت تربیت را به زنان واگذار می‌کنند و سهم یکسانی در رسیدگی به فرزندان خود ندارند.

باوکر و همکاران در بررسی‌های خود به نکته جالبی اشاره کردند و کوشیدند دلیل کودک آزاری را با توجه به جنسیت والدین مشخص کنند. در نتیجه، مشخص شد دلیلی که پدر یا مادر در اثر آن به تنبیه کودک دست می‌زنند، متفاوت است. معمولاً بد رفتاری مادر زمانی صورت می‌گیرد که هم‌زمان با فشارهای ناشی از خانه‌داری و رسیدگی به درخواست‌های کودکان، خانواده با مشکل مادی نیز روبه‌رو شده باشد. (Bowker, 1988). مردان بیشتر برای پایان دادن به تضادهای خانوادگی (با فرزندان) به نفع خود دست به خشونت می‌زنند یا زمانی که دارای رفتار خشونت‌آمیزی با همسر خود هستند، فرزندان را نیز کتک می‌زنند. به عبارت دیگر، اگر مردی همسر خود را کتک بزند، احتمال کتک زدن فرزندان چند برابر می‌شود.

شخصیت قربانی و خشونت: یکی از مسایل مورد توجه در بررسی‌های مربوط به خشونت، تعیین ویژگی‌های شخصیتی، اجتماعی و اقتصادی قربانی است. آیا زنانی که از شوهران خود کتک می‌خورند، از نظر متغیرهای ذکر شده در مقوله‌بندی‌های خاصی قرار می‌گیرند که آنها را از سایرین متمایز سازد؟

در بسیاری موارد، قربانی از نظر شخصیتی دارای مشکلات روانی و معمولاً

افسرده است؛ اعتماد به نفس کمی دارد و در مواردی، به مصرف مواد مخدر تمایل نشان می‌دهد. اما با توجه به این امر که طبقه‌بندی شخصیت، تنها پس از مراجعه زن به دلیل کتک خوردن از شوهر با مراجعه به مراکز امکان‌پذیر است، نمی‌توان با قاطعیت رابطه‌ای علی بین کتک خوردن و ویژگی‌های شخصیتی مشخص کرد. آیا زنانی با شخصیت فوق بیشتر از دیگران تحت خشونت قرار می‌گیرند یا تأثیر خشونت خانوادگی باعث ایجاد زنانی با شخصیت مورد نظر می‌گردد؟

هوتالینگ و سوگارمن (Hotaling and Sugarman 1988) با بررسی بیش از ۴۰۰ گزارش مربوط به زنان کتک خورده، که در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ در سمینارها ارائه و در مجلات چاپ شده بود، کوشیدند مشخصاتی را در مورد زنان طبقه‌بندی کنند که در میان آن‌ها عمومیت دارد و سبب می‌شود که قربانی خشونت گردند. یک عامل مشترک، که در میان اکثر زنان کتک خورده وجود داشت، داشتن تجربه خشونت (یا مشاهده آن) در زندگی دوران کودکی بود. عامل دیگری که با قید احتیاط می‌توان آن را در میان قربانی‌های مشترک تلقی کرد، عامل سن بود؛ احتمال قربانی شدن زنان جوان‌تر (تاسی سالگی) بیشتر از زنانی با سنین بالاتر است. اما هیچ عامل اجتماعی دیگری مانند میزان درآمد، سطح تحصیلات، نژاد، مصرف الکل یا مواد مخدر، پایگاه اجتماعی زن (خانه‌دار یا شاغل)، میزان درآمد زن و سایر عوامل در میان قربانی‌های مشترک نبود. ویژگی‌های شخصیتی نیز به منزله عامل مشترک مطرح نشد. در نهایت، محققان بیان کردند آنچه به مثابه عامل مشترک در میان زنان کتک خورده مشاهده می‌شود، تنها جنس آن‌ها، یعنی تعلق داشتن به جامعه زنان است.

همان‌طور که مشاهده شد، بررسی‌های متعددی که در زمینه خشونت نسبت به زنان صورت گرفته است، بر عوامل مؤثر خاصی در خشونت تأکید دارند؛ اما هیچ یک از این عوامل از لحاظ تجربی به اثبات نرسیده است. اگر جمع‌بندی هوتالینگ و سوگارمن در مورد دخیل بودن جنسیت را در اعمال

آشنایی با خشونت خانوادگی ۵۱

خشونت قبول کنیم، باید به گفتار دوباش و دوباش نیز بیشتر توجه نشان دهیم. این دو محقق، خشونت را از دید تاریخی مورد بررسی قرار داده‌اند و معتقدند که سوء رفتار با زنان در زندگی زناشویی، سابقه‌ای جهانی و تاریخی دارد و در کلیه جوامع و در طول تاریخ، مردان در زندگی خانوادگی نسبت به زنان دارای رفتار خشونت‌آمیز بودند و بررسی‌های تاریخی این امر را تأیید می‌کند. تنها در شرایط زندگی امروزی و در اثر بررسی‌های گوناگونی که صورت گرفته، خشونت به منزله پدیده‌ای خاص و ویژه مدنظر قرار گرفته است. آنچه سبب بقای خشونت در خانواده می‌شود، ساختار اجتماعی‌ای است که در اکثر جوامع، به شکل پدرسالارانه تجلی یافته و باعث ادامه خشونت شده است.

(Dobash- Dobash, 1979)

اشتراوس نیز در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که فرهنگ و ساختار جوامع در ایجاد خشونت خانوادگی دخالت دارد (1980a). زندگی خانوادگی، نشان دهنده تنش و تضاد در میان اعضای خانواده برای رسیدن به اهداف و علایق فرد است. تنها درصد کوچکی از خانواده‌ها قادرند علایق متفاوتی را که اعضای خانواده دارند، از طریق روش‌های آزادی‌خواهانه و برابری حل کنند؛ اما در اکثر خانواده‌ها، حرف آخر را قوی‌ترین فرد خانواده می‌زند و اگر گفتار برای حل مشکل کفایت نکند، از خشونت کمک می‌گیرد. این فرضیه اشتراوس، که خشونت در خانواده برای پیش بردن مقاصد و امیال فردی صورت می‌گیرد، در بررسی‌های متعدد دیگری نیز ثابت شد. اعضای خانواده برای پیشبرد اهداف خود، بدون آن که خطری آن‌ها را تهدید کند، به خشونت دست می‌زنند. بنابراین، خشونت در خانواده بدون مجازات باقی می‌ماند. طبق پیشنهاد اشتراوس (۱۹۸۸) برای از میان بردن خشونت، باید از طریق راه‌های گوناگونی از انجام عمل خشونت‌آمیز جلوگیری کرد. در عین حال، باید توجه داشت که در ایجاد رفتار خشونت‌آمیز، عوامل تنش‌آفرینی چون ناآشنایی خانواده با راه‌حل‌های مناسب باعث تشدید خشونت می‌شود. بیماری، روابط شفلی

نامشخص، مشکل با فرزندان یا وجود فرزندان از ازدواج قبلی، عواملی هستند که باعث بروز خشونت از جانب مردان می‌شود.

دوباش و دوباش نیز در بررسی‌های خود به این نکته اشاره کرده‌اند (1988:57). در بررسی‌های آنان، مردان برای ساکت کردن زنان، برنده شدن در بحث، نمایش دادن نارضایتی خود و برای جلوگیری از رفتار آتی و برای نمایش حاکمیت در خانه به خشونت دست می‌زنند. این دو محقق از طریق گفتار ساده فوق دیدگاه خود را در مورد زنان ارائه داده‌اند. از دید آن‌ها، پدرسالاری عامل مهمی در ایجاد خشونت است. از طرف دیگر، شیوه‌های بررسی موجود و سنتی در جامعه‌شناسی، خشونت خانوادگی را مورد تردید قرار می‌دهند. از دید آن‌ها، این تحقیقات از لحاظ روشی مخدوش و دارای بار فراوان ایدئولوژی «پدرسالارانه» است و در جهت بقای نظام موجود فعالیت می‌کند. آن‌ها عقیده دارند که بررسی خشونت همیشه به صورت نبردی بر ضد پدرسالاری است. واقعیت خشونت را، تنها از طریق مصاحبه‌های کیفی با زنان کتک خورده، می‌توان بررسی کرد. در سال ۱۹۷۹، با زنانی که به شدت از شوهران خود کتک خورده و به خانه‌های امن پناه برده بودند، مصاحبه‌های طولانی دو تا شش ساعته انجام شد و آن‌ها چگونگی وقوع خشونت را بیان کردند. اکثر حملات به دنبال یک درگیری لفظی پیش می‌آمد و اهمیتی نداشت که درگیری بر سر چه چیزی بود: کار خانه، پول یا علایق واقعی یا توهمی زنان و تقریباً همیشه مردان، از یک ویژگی شخصیتی یا نوع رفتار خاص زن ناراضی بودند و به خصوص واکنش آن‌ها در مقابل انتقاد همسرانشان، بسیار شدید بود.

حق نظارت بر دیگری، امتیازی مردانه است و طبق گفته زنان، مردان برای تأیید این حق، از خشونت‌های شدید بدنی استفاده می‌کنند. هر اندازه که مردان بیشتر به زنان حمله کنند، شدت کتک بیشتر و متنوع‌تر می‌شود و زنان، که تجربه خشونت ندارند، به ندرت به حملات بدنی متقابل می‌پردازند. معمولاً اولین حملات بدون حضور فرد سوم صورت می‌گیرد؛ اما با مزمین شدن خشونت،

کودکان ناخواسته شاهد خشونت‌های پدر می‌شوند و بدین ترتیب، مردان به تدریج کمتر به پنهان کاری دست می‌زنند و خشونت به عامل معمولی زندگی تبدیل می‌گردد.

بررسی‌های یلو (۱۹۹۰) امر دیگری را نشان داد. او اعتقاد دارد که میان خشونت مردان در محدوده خصوصی و پایگاه اجتماعی زنان در محدوده عمومی، رابطه‌ای وجود دارد و بر این اساس، یک شاخص پایگاهی چهار بعدی به وجود آورد که ابعاد آن، اقتصاد، آموزش، حقوق و سیاست است. هر یک از این ابعاد، نشان دهنده پایگاه اجتماعی زنان در حیطه خاصی است. برای بُعد سیاست، او گزینه‌هایی از تعداد زنان نماینده در مجلس سنا، سازمان‌های دولتی و دادگاه‌های عالی انتخاب کرد. بر این اساس، او پایگاه اجتماعی زنان را برای هر یک از ایالات آمریکا تعیین کرد و میزان خشونت رسمی نسبت به زنان را با آن سنجید.

فرضیه یلو چنین بود: هر چه پایگاه زنان در یک ایالت پایین‌تر یا نابرابری‌های جنسیتی بیشتر باشد، میزان «کتک زدن زنان» بیشتر است. به عبارت دیگر، هر چه موقعیت زنان در جامعه‌ای نامناسب‌تر باشد که خود به معنای وجود نابرابری عینی است، امکان این که مردان از خشونت استفاده کنند، بیشتر می‌شود. البته یلو این امر را هم در نظر می‌گیرد که چون با افزایش پایگاه اجتماعی زنان، مردان موقعیت خود را در خطر می‌بینند، امکان افزایش خشونت نیز بیشتر می‌شود. بررسی‌های او نشان داد در ایالاتی که نابرابری جنسیتی زیاد است، خشونت نیز زیادتر است و با کاهش نابرابری، خشونت نیز کمتر می‌شود؛ اما در صورت افزایش پایگاه اجتماعی زنان، خشونت در آن ایالت تا حد خاصی افزایش می‌یابد.

در بررسی‌های اولیه، در مورد افزایش خشونت در هنگام حاملگی زنان تأکید و دلایل متفاوتی برای آن ابراز می‌شد. اما در بررسی‌های بعدی مشخص شد که حاملگی باعث تشدید کتک نمی‌شود؛ بلکه تنها یک عامل مخاطره‌آمیز

است. در هر صورت، باور کنونی این است که حاملگی باعث تشدید کتک نمی‌شود؛ اما مهم این است که باعث کاهش نیز نمی‌شود و از زنان در مقابل «خشونت معمولی» دفاع نمی‌کند. تحقیقات دیگر نشان داده است که شدت ضربات در زمان حاملگی به صورت و سینه محدود نمی‌ماند؛ بلکه با قصد، بر قسمت شکم و زیر شکم فرود می‌آید.

در میان مردان نیز ویژگی‌های مشترک خاصی دیده نشد. در بررسی هوتالینگ و سوگارمن تنها این نکته مشخص شد که در میان مردان خشن، این سه عامل مشترک وجود دارد: تجربه خشونت در دوران کودکی، خشونت بدنی (فیزیکی) نسبت به همسران و خشونت نسبت به کودکان. عوامل اجتماعی مشترک دیگری مانند درآمد، سطح تحصیلات و نظایر آن در میان مردان مشاهده نشد. اما از لحاظ ویژگی‌های شخصیتی، معمولاً این مردان در مدرسه و بعدها در محیط کار، برای برقراری ارتباط با دیگران با مشکلاتی مواجه بودند. استفاده از الکل در میان آن‌ها رواج داشت، اعتماد به نفسشان پایین بود، کارآیی کمی داشتند و رفتار پرخاشگرانه آن‌ها زیاد بود.

چگونگی رخ دادن خشونت: خشونت نسبت به زنان معمولاً در خانه و در ساعت‌های شب و همچنین در ایام تعطیلات، زمانی که مردان اوقات خود را در خانه می‌گذرانند، رخ می‌دهد. ابتدا میان زن و شوهر تعارض کلامی به وجود می‌آید که دلیل آن مواردی چون خانه‌داری زن (آشپزی، نظافت و...) مسائل جنسی یا فعالیت‌های اجتماعی زن است. سپس به دنبال تعارض کلامی، خشونت بدنی پیش می‌آید. اولین باری که زن از شوهر خود کتک می‌خورد، دچار یک حالت شوک می‌شود. معمولاً زنان می‌کوشند اولین حمله را فراموش یا آن را به نوعی دیگر تفسیر کنند؛ زیرا رفتار مرد آن چنان عجیب و باور نکردنی است که زن در صدد برمی‌آید آن را به عوامل خارجی مانند خستگی بیش از حد، عصبانیت و فشار کار ربط دهد یا اتفاقی بداند که فقط یک بار رخ می‌دهد و دیگر تکرار نمی‌شود. شوهر نیز معمولاً به زن اطمینان می‌دهد که به سبب شرایط خاصی

کنترل خود را از دست داده، از انجام دادن این عمل پشیمان است و دیگر به این کار دست نخواهد زد. بنابراین، بهترین کار این است که این اتفاق فراموش شود و دیگر در مورد آن صحبتی به میان نیاید. اما واقعیت این است که این رفتار خشونت‌آمیز باز هم تکرار و هر بار شدت آن بیشتر می‌شود.

در الگوهای گوناگونی که برای شکل‌گیری خشونت مطرح شده است، از چرخه سه مرحله‌ای یا هفت مرحله‌ای خشونت نام می‌برند. واکر (Walker, 1979) از مراحل سه‌گانه خشونت خانوادگی نام برده است. در مرحله اول، در میان خانواده تنش و مسئله‌ای به وجود می‌آید. سپس در میان بحث و گفت و گویی که برای حل مسئله درمی‌گیرد، شرایط به نوعی می‌شود که زن دیگر کنترلی بر روند صحبت (معمولاً همراه با دشنام) ندارد و مرد او را کتک می‌زند. در مرحله سوم، شوهر از زن عذرخواهی می‌کند و به او انواع وعده و وعیدها را می‌دهد. دوباش و دوباش بر اساس مصاحبه‌هایی که با ۱۳۷ زن کتک خورده انجام دادند، این مراحل خشونت را با ذکر این نکته توضیح دادند که پس از آن که رفتار خشونت‌آمیز در خانواده به صورت رفتار نهادینه درآمد، اکثر اوقات فرزندان شاهد خشونت خانوادگی خواهند بود.

برای تکمیل مراحل سه‌گانه خشونت خانوادگی، دشنر (Deschner, 1984) از الگوی ۷ مرحله‌ای خشونت مرد نسبت به زن نام می‌برد. در این الگو، در مرحله اول، زندگی خانوادگی در وضعیتی است که زن و شوهر مهم‌ترین افراد برای یکدیگر هستند و انجام دادن هر کاری را به دیگری قول می‌دهند. عشق اولیه‌ای که زن و شوهر نسبت به هم دارند، به تدریج آن‌ها را دچار انزوا و وابستگی به یکدیگر می‌کند. مرحله دوم در اثر به وجود آمدن یک موقعیت توأم با ناکامی در خانواده پیش می‌آید. امکان دارد این ناکامی ناشی از زندگی خانوادگی یا شغلی باشد. در مرحله سوم، رفتار یا شخصیت زن مورد انتقاد شوهر قرار می‌گیرد. شوهر سعی می‌کند از طریق انتقاد کلامی، رفتار و شخصیت زن را تصحیح کند. زن مقاومت می‌کند و الگوی روابط متقابل تخریبی می‌شود. در مرحله چهارم،

ضرورت تصمیم‌گیری پیش می‌آید. در اوج تضاد لفظی، قبول موقعیت برای مرد غیرممکن می‌شود، زیرا کلیه اقداماتی که تا آن زمان انجام داده، به نتیجه نرسیده است. در مرحله پنجم، که اوج خشم است، مرد اثاث خانه را از بین می‌برد و زن را آزار می‌دهد. در مرحله ششم، که زن امکان مقاومت دیگری برای خود تصور نمی‌کند، خشونت مرد را می‌پذیرد و درخواست‌های او را انجام می‌دهد. تسلیم شدن زن، تقویت‌کننده‌ای برای مرد است و به مثابه وسیله حل تضاد عمل می‌کند. در مرحله هفتم، ابتدا مرد دچار عذاب وجدان یا ترس از برملا شدن رفتار خود می‌شود و به سبب رفتار ناپسند خود از زن عذرخواهی می‌کند و به او وعده می‌دهد که دیگر از خشونت برای حل مشکل استفاده نکند. معمولاً در این موارد، خشونت برای خاتمه بخشیدن به تضاد و تنش موجود در خانواده، حفظ سلسله مراتب خانوادگی و تعیین این است که چه کسی در مورد مشکلات حرف آخر را می‌زند.

بخش دوم:

نظریه‌های خشونت

پرخاشگری و خشونت

با آن که که مبحث خشونت از طریق مشاهدات بالینی و بررسی‌های تجربی وارد مقولات علمی شد، ضرورت وجود نظریه‌هایی که در مورد خشونت بحث کنند، از بین نرفته است. مانند هر پدیده دیگری در جامعه‌شناسی، در مورد خشونت نیز وجود نظریه‌هایی که قادر به توجیه و توضیح و تفسیر این پدیده و پیش‌بینی در مورد آینده آن باشد، ضرورت دارد. بدون وجود نظریه، انبوهی از بررسی‌های تجربی چیزی به غیر از آمارهایی که به صورت عددی و درصدی و احتمالاً با توسل به برخی آزمون‌ها، همبستگی میان پدیده‌ها را نمایش می‌دهند، نخواهند بود. در حالی که در صورت وجود دیدگاه‌های نظری نه تنها اعداد و ارقام پراکنده بهتر مورد تفسیر و بررسی قرار می‌گیرند، بلکه در نهایت عوامل و شرایطی را که خشونت در آن بروز می‌کند، تعیین می‌کند. بنابراین، نظریه‌پردازان نیز، هر چند آهسته، متوجه این پدیده شدند و سعی کردند الگویی نظری برای تبیین پدیده خشونت خانوادگی ارائه دهند. البته باید اشاره کرد که حتی در زمان حاضر نیز اکثر الگوهای نظری معایبی دارند که مهم‌ترین آن‌ها این است که اکثراً در حد ساختارهای تفکری فلسفی باقی مانده‌اند زیرا یا امکان به کارگیری مشخص و راه‌های عملی به کارگیری این نظریه‌ها در تحقیقات وجود ندارد یا با امکانات فعلی قابل سنجش و اندازه‌گیری نیستند. به علاوه، طبیعتاً باید در نظر

داشت که نظریه‌ها از دیدگاه‌های نظری موجود جامعه‌شناسی متأثرند و به صورت‌های گوناگونی این پدیده را توجیه می‌کنند. در بعضی دیدگاه‌ها، خشونت به صورت ملایم و شاید تا حدودی «ضروری»، برای انسجام خانواده در نظر گرفته می‌شود در مقابل، دیدگاه‌های دیگر جامعه‌شناسی (رادیکال) به خصوص بر مضرات خشونت و ارتباط آن با ساختار جامعه «خشن» امروزی تأکید می‌ورزند. بنابراین، در نظریه‌های مربوط به خشونت، یکدستی و مشابهت وجود ندارد.

نظریه‌های مربوط به پرخاشگری و خشونت در حیطه علوم متفاوتی قرار می‌گیرند و محققان برای پرخاشگری، چهارچوب‌های نظری ارائه داده‌اند. این مباحث، بیشتر به نظریه‌های جامعه‌شناسی در مورد خشونت پرداخته و تنها به اختصار اشاره می‌شود که از دیدگاه روان‌شناسی (روان‌کاوی)، و به خصوص با تکیه بر آثار فروید، پرخاشگری به منزله غریزه (instinct) در نظر گرفته می‌شود. این عقیده که پایه‌های غیر علمی آن به قبل از فروید برمی‌گردد، به طور ساده بر این مبناست که افراد به این سبب به پرخاشگری و خشونت دست می‌زنند که انسان «طبیعتاً» پرخاشگر است. طبق این نظریه، افراد، به دلیل انگیزش غریزی، به طور مداوم به ابراز رفتار پرخاشگرانه روی می‌آورند و خودداری از انجام دادن این عمل به سختی صورت می‌گیرد. اما در جوامع متمدن سعی می‌کنند با ارائه انواع تقویت‌ها (reinforcement) از بروز رفتار ضد هم نوع جلوگیری کنند. رفتار شناسان (ethologist) که حیطه بررسی علمی آن‌ها مشاهده دقیق رفتار جانوران است نیز ادعا می‌کنند که پرخاشگری، چه در میان جانوران و چه در میان انسان‌ها، نتیجه تمایلات غریزی به انجام دادن رفتار پرخاشگرانه است.

کنراد لورنس، یکی از مشهورترین رفتار شناسان، به خصوص توجه خود را به این مسئله معطوف کرد که چرا برخلاف تمام جانوران، انسان پرخاشگری را متوجه نوع خود (انسان‌های دیگر) می‌سازد. تمام جانوران برای از میان بردن و کشتن نوع خود، غرایز بازدارنده‌ای دارند؛ اما این غریزه بازدارنده با قابلیت

نظریه‌های خشونت ۵۹

انواع برای کشتن یا صدمه زدن به دیگران مربوط است. بدین معنا که شکار گرانی مانند شیر و ببر باید احتمالاً دارای گزینه بازدارنده بسیار شدیدی برای حمله کردن به نوع خود باشند. در حالی که انواع کمتر خطرناک، مانند انسان، برای حمله به انواع خود، گزینه بازدارنده بسیار ضعیفی دارند. لورنر با اشاره به پیشرفت فن‌آوری، که بیش از پیش انواع اسلحه‌ها را در دسترس انسان گذاشته، معتقد است که گزینه بازدارنده انسان با وجود اسلحه‌های مهیب‌تر تغییری نیافته است؛ زیرا با وجود این قدرت مصنوعی انسان، شاهد کشتارهای بیشتر او هستیم. (Baron, 1977: 271)

در مقابل نظریه غریزی بودن پرخاشگری، روان‌شناسان دیگر بر این باورند که پرخاشگری حاصل رانش یا انگیزه (drive) فراگرفته یا کسب شده برای صدمه زدن به دیگری است. مهم‌ترین پایه و اساس این نظریه، سایق بودن پرخاشگری بر اساس نظر دلارد، داب، سید و... یا فرضیه ناکامی پرخاشگری (Aggression hypothesis-Frustration) است. به طور خلاصه، این فرضیه بر این مبناست که ناکامی، به خصوص زمانی که رفتار در جهت رسیدن به هدف نباشد، باعث ایجاد انگیزه instigation (تحریکی) می‌گردد که هدف آن صدمه زدن به افراد یا اشیای دیگر است. در این صورت، شرایط محیطی خاص باعث ظهور پرخاشگری (سایق پرخاشگری) می‌شود.

اما دیگران در مورد رابطه ناکامی با پرخاشگری شک کرده‌اند؛ زیرا همیشه رفتار پرخاشگرانه با شرایط محیطی بازدارنده و سردرگم‌کننده، مرتبط نیست. با وجود این، در ایجاد پرخاشگری بر شرایط محیطی تأکید می‌شود. تفاوت این دو نظریه در این است که در نظریه غریزی بودن بر ذاتی و طبیعی بودن این رفتار در انسان و در نظریه سایق، بر ظهور آن بر اثر شرایط محیطی و به سبب وجود انگیزه‌های خاص و نه به دلیل فشارهای درونی تأکید شده است. در نتیجه، در نظریه سایق، در صورت حذف عوامل مؤثر، امکان کاهش یا از میان بردن پرخاشگری وجود دارد. احتمالاً بدین دلیل، این نظریه بیشتر از غریزی بودن

طرفدار دارد. اما در صورتی که رفتار پرخاشگرانه حاصل شرایط محیطی باشد، می‌توان در نظر گرفت که در بسیاری موارد، خود «قربانی»، یعنی کسی که پرخاشگری و خشونت در مورد او انجام می‌گیرد، افراد پرخاشگر را مجبور به انجام دادن رفتاری می‌کنند (شرایط محیطی) که سبب آسیب رساندن به او می‌شود. این نکته را محققان علوم اجتماعی زد می‌کنند. زیرا از دید آن‌ها «قربانی طبیعی»، که خود محرک رفتار پرخاشگرانه است، نه تنها وجود ندارد، بلکه بنا به گفته گلز (1987) با این نظریه مسئولیت از عوامل خشونت، که به دیگران صدمه وارد می‌کنند، سلب می‌شود و به جای آن‌ها «قربانی» مسئول عمل خلاف قلمداد می‌گردد. به علاوه در این نظریه شرایط عمومی اجتماعی نیز در نظر گرفته نمی‌شود و معلوم نمی‌گردد که آیا به طور کلی جامعه پرخاشگری و خشونت را تشویق می‌کند یا آن را طرد شده می‌داند.

نظریه یادگیری اجتماعی

با آن که نظریه یادگیری اجتماعی از روان‌شناسی سرچشمه می‌گیرد، در علوم اجتماعی بیشتر مطرح شده است. این نظریه، که آلبرت باندورا (Albert Bandura) آن را از طریق بررسی و آزمایش‌های دقیق و مشخص، به خصوص در مورد کودکان در زمینه اشکال ضعیف پرخاشگری مشخص کرد، بر روند فراگیری و یادگیری خشونت از طریق مشاهده و تقلید تأکید می‌ورزد. از این دیدگاه، رفتار از طریق تقلید (تقلید رفتار اعضای خانواده یا دیگران) و هم از طریق تجربه‌های مستقیم فراگرفته می‌شود. باندورا ادعا می‌کند که رفتار مورد مشاهده یا رفتار تجربه شده، از نظر شناخت مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر ارائه این رفتار در محیطی باعث برطرف کردن نیاز برای رسیدن به هدفی گردد، احتمال بروز آن، حتی بدون وجود پاداش خارجی هم زیاد خواهد بود. به خصوص اگر این رفتار را الگویی ارائه دهد که برای مشاهده‌گر ارزش و اهمیت داشته، پایگاه اجتماعی بالایی نیز داشته باشد.

نظریه‌های خشونت ۶۱

این دیدگاه براساس آزمایش‌های مشهور باندورا به دست آمده است که در آن، برای کودکان فیلم کوتاهی نمایش می‌داد که در آن، فرد بزرگسالی با یک عروسک رفتاری خشونت‌آمیز داشت. باندورا مشاهده کرد کودکان پس از مشاهده این فیلم، رفتار پرخاشگرانه را فراگرفته‌اند. ظهور این رفتار به شرایطی که کودکان در آن قرار می‌گرفتند، بستگی داشت. در این آزمایش، مهم تعداد بسیار زیاد کودکانی بود که دقیقاً رفتار فرد پرخاشگر فیلم را فراگرفته بودند. تحقیقات بالینی و پرسش‌هایی که از افراد کرده‌اند هم تأییدی بر فراگیری رفتار خشن است.

اشتراوس و همکاران (۱۹۸۰) مراحل زیر را در یادگیری خشونت از طریق خانواده مشخص کرده‌اند. اولین مرحله، مرحله‌ای است که در آن فرد فرامی‌گیرد افرادی که یکدیگر را دوست دارند نیز نسبت به هم رفتار خشونت‌آمیز انجام می‌دهند. سپس نبود منع اخلاقی در مورد خشونت در برابر افراد خانواده را فرا می‌گیرد و در نهایت، نتیجه این خواهد شد که می‌آموزد خشونت خانوادگی، در صورتی که نتوان از راه‌های دیگر مشکلی را حل کرد، مجاز است. خانواده مکانی مُقدّر (Predestinate) و زمین تمرین (training ground) برای مشاهده و تجربه آموزی رفتار توأم با خشونت است. در روند جامعه‌پذیری، که در خانواده رخ می‌دهد، فرد با رفتار خشونت‌آمیز آشنا می‌شود. منظور از جامعه‌پذیری روندی است که طی آن فرد با الگوهای رفتاری، هنجارها و جهت‌گیری‌های فرهنگی آشنا می‌شود، به تدریج رفتار اجتماعی مناسب را فرامی‌گیرد و از طریق قبول نقش‌های اجتماعی، خود را برای زندگی آینده آماده می‌سازد. فرد در خانواده و از طریق جامعه‌پذیری و کنش‌های متقابلی که با والدین و همسالان و محیط مدرسه دارد، به تدریج نقش‌های جنسیتی را فرا می‌گیرد. با قبول تعارضاتی که در قبول این نقش وجود دارند، معمولاً دختران کوچک از همان ابتدا فرامی‌گیرند که نقش جنسیتی زن بزرگسال همراه با پذیرش فرودستی نسبت به مردان و وابستگی به آنهاست. در عین

حال، آن‌هامی آموزند که در مقام زن، برای دفاع از خود در مقابل خشونت امکانات محدودی دارند. پسران نیز نقش‌های جنسیتی خود، یعنی نقش مرد بزرگسال را فرامی‌گیرند و متوجه می‌شوند که مردان و پسران برتر از زنان‌اند و باید به دنبال امیال و آرزوهای خود باشند، برای کسب آن بکوشند و بتوانند دیگران را تحت نظارت قرار دهند. همچنین یاد می‌گیرند که پسران باید در فعالیت‌های خاص مردانه برنده شوند؛ اما اگر باختند، باخت خود را بدون اشک و گریه قبول کنند. این روند، همراه با یادگیری خشونت خانوادگی از طریق مشاهده و تجربه، باعث انجام دادن رفتار خشن در خانواده خواهد شد.

با وجود انتقاداتی که بر این نظریه وارد می‌شود، اصل این نظر، که خشونت فراگرفته می‌شود، مورد اختلاف نیست؛ بلکه مسائلی مانند خاموشی این رفتار مطرح می‌گردد. زیرا اگر رفتاری براساس فراگیری به وجود آید، باید امکان تقلیل و از میان بردن آن نیز وجود داشته باشد. آنچه که از دید جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد، تکمیل نظریه یادگیری و تبیین آن دسته عوامل اجتماعی و فرهنگی است که بر یادگیری (خشونت) اثر می‌گذارند.

نظریه مبادله

یکی دیگر از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی، که در مورد خشونت مطرح می‌گردد، نظریه مبادله (exchange theory) است. اساس این نظریه بر این است که در روابط میان افراد، هر فردی می‌کوشد سود خود را به حداکثر و هزینه‌هایش را به حداقل برساند. در نتیجه، تنها زمانی که برای افراد دخیل در یک رابطه، هزینه و سود در سطح متعادلی باشد، رابطه میان افراد پا برجا می‌ماند. گلز خشونت از دیدگاه نظریه مبادله را بدین شکل توصیف می‌کند: از منظر نظریه مبادله، در یک رابطه خشونت‌آمیز میان زن و شوهر، نسبت سود و هزینه به شکل زیر است: شوهری، زن خود را کتک می‌زند و از دید او، این رفتار به حق است؛ زیرا از آنجا که زن رفتاری مطابق میل او ندارد، رابطه هزینه‌گذاری‌هایی که

برای خانواده کرده است) و سود (رفتار مطابق میل همسر) نامناسب است و نارضایتی و تعارض بوجود آمده خاتمه بخشیدن به این وضعیت را ضروری می‌نماید. در نتیجه، شوهر سعی می‌کند از طریق در پیش گرفتن رفتار خشونت‌آمیز، مجدداً تعادلی در خانواده برقرار کند. حال اگر با استفاده از این راه کار، تعارض خانوادگی را از بین ببرد، با توجه به نظریه مبادله، برای او حالت تعادل پیش می‌آید و مقابله سود و زیان برای مرد چنین است: در اثر رفتار خشونت‌آمیز، زن از رفتار ناشایست خود دست برمی‌دارد و مرد به هدف خود می‌رسد و از آنجا که توانسته است بر جریان زندگی نظارت داشته باشد، ارزش‌گذاری فردی و اعتماد به نفسش نیز افزایش می‌یابد. اما این امکان هم وجود داشت که هزینه‌های احتمالی او به قرار زیر باشد زن هم او را کتک بزند یا نیروهای انتظامی در ماجرا دخالت کنند. احتمال کتک خوردن شوهر از زن بسیار ضعیف است؛ زیرا زنان از نظر بدنی از مردان ضعیف‌ترند و به علاوه، شرایط اجتماعی به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که حتی فکر کتک زدن شوهر را در سر پیورانند. از سوی دیگر، از آنجا که خانواده محیطی خصوصی است، معمولاً نیروی انتظامی در آن دخالتی نمی‌کند و درست به همین دلیل، دوستان و آشنایان نیز از رفتار خشونت‌آمیز شوهر آگاه نمی‌شوند و او اعتبار اجتماعی خود را از دست نمی‌دهد. عذاب وجدان احتمالی حاصل از رفتار خشونت‌آمیز نیز، با در نظر گرفتن این نگرش رایج جامعه، که مرد باید قدرت اداره امور خانواده را داشته باشد، تا حدودی متعادل می‌شود. پس ضرر و زیان او، در مقابل سودی که به دست آورده، ناچیز است.

در بررسی میزان سود و زیان شوهر، نظریه مبادله به خوبی پاسخگوست. اما یکی از مفروضات اساسی این نظریه، در مورد زنان اعتباری ندارد؛ زیرا در نظریه مبادله، فرض بر این است که اگر یکی از افراد ذینفع گمان برد که مزایای او ناچیز و هزینه‌اش زیاد است و رابطه متعادلی میان سود و هزینه او وجود ندارد، می‌کوشد این عدم تناسب را کاهش دهد. در شرایطی هم که موفق به برقراری

این تناسب نگردد، رابطه را قطع خواهد کرد. مثالی مشخص، در مورد فردی است که گمان می‌کند رابطه متعادلی میان سود و هزینه‌های شغلی او وجود ندارد. اگر کوشش‌های او برای برقراری تعادل به جایی نرسد، به سادگی از شغل خود استعفا می‌دهد و به دنبال موقعیت مناسب‌تری می‌رود. در حالی که روابط خانوادگی دارای چنان جنبه‌های عاطفی، اجتماعی، اقتصادی و... است که در صورت نبود تعادل میان سود و هزینه، رها کردن خانواده و پیدا کردن خانواده جدید بسیار مشکل است.

در روابط خانوادگی، تصورات ذهنی هم نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. زیرا اگر زنی بر این باور باشد که خشونت جزئی از زندگی خانوادگی است یا زندگی دیگران نیز بر همین منوال است، به ناچار، وضعیت موجود را می‌پذیرد. اما طبیعتاً زنی که از شوهرش کتک می‌خورد، هزینه‌های زیادی متحمل می‌شود. درد و صدمات جسمانی و روحی، اعتماد به نفس او را کاهش می‌دهد و احساس بی‌قدرت بودن و فرودستی، سبب می‌شود که تراز روابط او و همسرش به شدت منفی شود. اگر زن امکان به وجود آوردن هیچ نوع تغییری را در زندگی خود نداشته باشد، که اغلب هم چنین است، به تفسیر موقعیت برای خود می‌پردازد. مثلاً به خود می‌قبولاند که خشونت فقط یک بار رخ داده، در شرایط استثنایی بوده (تأثیر مشروبات الکلی یا فشار شدید زندگی) و حتی رفتار خود زن باعث تحریک او شده است. به این ترتیب، زن می‌کوشد با ایجاد اعتماد به نفس، امیدی برای ادامه رابطه زناشویی به وجود آورد. به علاوه، در مراحل اولیه بروز خشونت و زمانی که این پدیده هنوز جزئی از رفتار و زندگی نشده است، مرد پس از هر بار خشونت، بسیار مهربان و متواضع می‌شود و سعی می‌کند با دادن انواع وعده‌ها و هدیه‌ها، رضایت زن را جلب کند.

در نظریه مبادله، افراد موجوداتی عاقل و محاسبه‌گر در نظر گرفته می‌شوند که برای کسب حداکثر رضایت و دادن حداقل زیان، با یکدیگر رابطه‌ای مبادله‌ای برقرار می‌کنند. با آن که نظریه مبادله نوعی عدالت را به ذهن القا

نظریه‌های خشونت ۶۵

می‌کند، همان‌گونه که منتقدان اظهار داشته‌اند، هدف آن سوء استفاده برای مشروعیت بخشیدن به حقوق قدرتمندان است. در این نظریه، افراد کنش‌گر برابر با هم در نظر گرفته می‌شوند. اما واقعیت این است که در روابط اجتماعی و به خصوص روابط خانوادگی، برابر نیستند. زیرا معمولاً در خانواده، فردی قدرتمند (از نظر بدنی یا اقتصادی) در برابر افراد بدون قدرت قرار می‌گیرد. با وجود این انتقادات، باید معترف بود که در بسیاری از روابط اجتماعی و حتی روابط اجتماعی، محاسبه هزینه - سود وجود دارد. البته روابط اجتماعی خارج از خانواده نیز در نظریه مبادله مستتر است. مانند وجود این شرایط اجتماعی که اگر خانواده مکانی خصوصی برای اعمال خشونت شود، هزینه‌ای به صورت حبس یا توقیف پرداخت نمی‌گردد. اما نظریه مبادله به تنهایی برای توضیح همه‌جانبه خشونت کافی نیست و باید این نظریه را با توجه به نظریه‌های دیگری مانند کنش متقابل نمادین یا نظریه منابع یا نظریه نظارت اجتماعی در نظر گرفت.

نظریه نظارت اجتماعی

نظریه نظارت اجتماعی بر وجود جرم و رفتار خشونت‌آمیز در انسان، چه دارای انگیزه‌های درونی باشد و چه از طریق عوامل محیطی به وجود آید، تأکید می‌ورزد. آنچه در این نظریه مد نظر است، این اصل است که افراد برای رسیدن به هدفی یا دستیابی به اقتدار، در برابر دیگران به استفاده از زور و قدرت تمایل دارند. اصل دوم این است که نظارت اجتماعی، به مثابه مانعی در سر راه اقتدار و خشونت قرار می‌گیرد؛ زیرا از آنجا که انسان، بدون وجود محدودیت‌های اجتماعی، به جرم و جنایت و رفتار نابهنجار تمایل دارد، جامعه باید ساز و کار (مکانیسم) نظارت بر آنها را به وجود آورد.

برخی از محققان پیرو نظریه اجتماعی، مانند هیرشی، سؤال مورد بررسی را بدین صورت مطرح می‌کنند که چرا بعضی افراد، رفتار نابهنجار ندارند؟ به باور

این محققان، تنها مشخص کردن افراد مجرم مهم نیست؛ بلکه باید به دنبال عواملی گشت که سبب می‌شود عده دیگری رفتار هم‌نوا‌ی اجتماعی داشته باشند و از رفتار نابهنجار دوری کنند.

در نظریه نظارت اجتماعی، بر نظارت اجتماعی از هر نوع، تأکید بسیار شده است. زیرا در واقع برای انجام دادن رفتار بزهکارانه، وجود فشار خارجی (بیکاری، فقر و نظایر آنها) ضرورت ندارد. بلکه نبود نظارت اجتماعی باعث بروز چنین رفتاری می‌شود. نهادهای نظارتی، مانند نیروی انتظامی، والدین، مدرسه و همسایگان، می‌توانند به صورت مستقیم بر اعمال و کردار فرد نظارت کنند. اما از طرف دیگر، همسانی کردن با دیگران، درونی کردن نظارت اجتماعی و میزان وابستگی اجتماعی، به طور غیرمستقیم، خود به صورت نظارت اجتماعی عمل می‌کند.

هیرشی (۱۹۶۴) بر وجود چهار عامل زیر، که به هم‌نوا‌یی یا جرم منجر می‌شود، تأکید دارد: عامل اول، وابستگی (attachment) برای درونی کردن ارزش‌ها و هنجارهاست و باید توجه داشت که عقاید و رفتار افراد هم‌نوا‌ی دیگر، برای فرد مهم است یا نه و اگر فرد به رفتار و عقاید دیگران اهمیت دهد، آیا می‌کوشد به آن‌ها نزدیک شود؟

عامل دوم پایبندی یا سرسپردگی (commitment) است. آیا عقل سلیم قادر است از افراد برای تبدیل نشدن به فرد بزهکار محافظت کند؟ افرادی که عقل سلیم زیاد یا مسئولیت عقلانی کافی دارند، از خود در برابر هنجار شکنی و رویارویی با نتایج منفی حمایت می‌کنند. زیرا بر طبق عقل سلیم، هزینه مربوط به رفتار نابهنجار، بیشتر از سود ناشی از آن رفتار است.

عامل سوم، تحت عنوان درگیری یا درآمیختگی (involment)، نشان دهنده درگیری افراد در فعالیت‌های مورد قبول جامعه (شغل و گذران اوقات فراغت) است. در صورتی که افراد در فعالیت‌های هنجار درگیر باشند، آیا انرژی و فرصتی برای انجام دادن فعالیت‌های ناهم‌نوا باقی می‌ماند؟

نظریه‌های خشونت ۶۷

عامل چهارم، که باورها (believes) نام دارد، نتایج جامعه پذیری است که سبب اعتقاد افراد به هنجارها و ارزش‌های جاری می‌شود. در صورتی که این چهار عامل به صورت مؤثر وجود داشته باشند، احتمال بروز رفتار نابهنجار کمتر می‌شود. صاحب‌نظران این نظریه، در تحقیقات متعددی ثابت کردند که اگر افراد بدون «کمر بند اخلاقی» زندگی کنند، بیشتر به رفع نیازهای مستقیم خود یا نیازهایی که طبق تعاریف قانونی جرم تلقی می‌شوند، تمایل دارند. این نظریه، بر رابطه افراد با جامعه تأکید دارد و گفته می‌شود هر زمان که رابطه فرد - جامعه ضعیف شود، احتمال تخلف از قوانین (قانون شکنی) افزایش می‌یابد (Gottfredson, 1981: 34).

عده دیگری از محققان، بر همسانی میان نوجوانان و بزرگسالان در کاهش رفتار نابهنجار تأکید می‌ورزند. اماکن همسانی، خانواده، مدرسه، محیط کار و محله است. نوجوانان باید در این اماکن با روابط نقشی میان افراد در موقعیت‌های گوناگون آشنا شوند، آن را تجربه کنند و در نهایت، به همسانی اجتماعی برسند. روابط نوجوانان با بزرگسالان هم‌نوا، ورود آنها را به دنیای غریبه بزرگسالان، تسهیل می‌کند. اما معاشرت صرف نوجوانان با همسالان خود، نتایج منفی به بار خواهد آورد.

گلز در مورد انطباق این نظریه با خانواده سؤال می‌کند که چرا مردان همسران خود را کتک می‌زنند؟ پاسخ ساده این است که چون این عمل مجاز است (Gelles & Straus, 1988). در خانواده، با غیبت نهادهای نظارتی دولتی روبه‌رو هستیم. اما گذشته از آن، نگرشی در خانواده وجود دارد که بر اساس آن، تقسیم قدرت بر حسب جنس است، خانواده مکانی خصوصی است و نابرابری میان زن و مرد مورد پذیرش است. نبود نهادهای کنترل و وجود این نگرش، بروز خشونت را تسهیل می‌کند.

به سبب خصوصی بودن خانواده، خشونت خانوادگی به جامعه اعلام نمی‌شود و به این ترتیب، امکان زیر نظر گرفتن آن از طرف سازمان‌های دولتی

(نیروی انتظامی و دادگاه)، پیش نمی‌آید. گلز و اشترواس این موضوع را چنین بیان کرده‌اند:

«هم زمان با بالا رفتن دیوارهای یک خانه و جدا شدن آن از سایر خانه‌ها، کتک شروع می‌شود!» (Gelles & Straus, 1988:28).

در محدوده خصوصی خانه، نگرش‌های اجتماعی به خشونت، حقوق، وظایف زن و شوهر نسبت به یکدیگر و والدین به فرزندان، رنگ می‌بازد و امکان نظارت اجتماعی از جامعه گرفته می‌شود. در نتیجه، نگرشی که در خانواده به وجود می‌آید، به این صورت است مرد قدرت اجرایی مشروع به دست می‌آورد و زنان و کودکان سبب تحریک او به ارائه رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند. در اثر این نگرش، تشابه رفتار خشونت‌آمیز در خانواده، با این رفتار در جامعه، از بین می‌رود و جزئی از روابط خانوادگی می‌شود. به علاوه، امکان برقراری ارتباط با محیط خارج از خانواده نیز وجود ندارد.

به طور معمول، مردان دارای امکانات متعددی برای نظارت بر زنان هستند. به ویژه، نظارت آن‌ها بر زمان در دسترس زنان و کودکان، سبب می‌شود زمانی که اینان در اختیار دارند، صرف رسیدگی به علایق خانواده و شوهر شود. این تقسیم‌بندی زمانی، که اوقات زن را به خانواده اختصاص می‌دهد، از برقراری ارتباط او با گروه‌های رسمی و غیر رسمی، که در آن‌ها امکان بحث در مورد زندگی خانوادگی وجود دارد، جلوگیری می‌کند. اکثر اوقات، زنان و کودکان گمان می‌کنند تنها راه از میان برداشتن خشونت، انطباق رفتار و علایق خود با درخواست‌های شوهر و پدر است. سپس افراد فرودست، به تدریج این رابطه را درونی می‌کنند و به مثابه امری طبیعی در نظر می‌گیرند و با عقیده شوهر، مبنی بر این که وظیفه زن رسیدگی به امور داخلی خانه است، موافق می‌شوند. این پدیده‌ای است که گرین آن را «نظارت از طریق هم‌رایی» نامیده است

(Green, Hebron & Woodward, 1987: 80).

در یک جمع بندی ساده، می‌توان گفت در صورتی که نظارت اجتماعی

موجود نباشد، امکان نظارت فردی بر دیگران، بیشتر خواهد شد. زیرا نظارت اجتماعی، در خانواده کاهش یافته و نظارت مردان، حتی از طریق استفاده از خشونت، بیشتر شده است. با توجه به نکته‌ای که در نظریه نظارت اجتماعی وجود دارد، شاید لازم باشد تحقیقاتی در این زمینه صورت گیرد که چرا با وجود نبودن نظارت اجتماعی در خانواده، با خانواده‌هایی بدون اعمال خشونت روبه‌رو هستیم؟

نظریه کارکردگرایی

نظر کارکرد گراییان در مورد خشونت خانوادگی، توجیه‌کننده خشونت است. آن‌ها خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که در آن، افرادی با جنسیت‌ها و گروه‌های سنی متفاوت، مدتی طولانی در ارتباط نزدیک با هم قرار می‌گیرند. برخلاف سایر گروه‌ها، در این گروه سلسله مراتب بر اساس تخصص یا صلاحیت و لیاقت صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بر اساس جنسیت، سن و قدرت اقتصادی. وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون، سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شود. این تضادها، ویژگی‌ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می‌برد و در نتیجه، باید آن‌ها را از سر راه برداشت. رفع تضادهای خانوادگی با استفاده از وسایل قدرت و در مواردی، از راه خشونت امکان‌پذیر می‌گردد. در این حالت، خشونت سبب طبیعی شدن جریان زندگی روزمره می‌شود و خانواده به کارکردهای اساسی خود می‌پردازد که در آن، مسئولیت زنان، انجام دادن وظایف خانوادگی و مسئولیت اصلی مردان، برقراری ارتباط با جهان خارج و نان‌آوری است.

در جوامع صنعتی، کارکردها و وظایف خانواده کاهش یافته و معطوف به رسیدگی افراد خانواده به یکدیگر، در برابر وضعیت خشونت‌بار جامعه است. از آنجا که دولت‌ها و جوامع کنونی به اجبار باعث می‌شوند که افراد در راه رسیدن به امیال خود دلسرد و ناامید شوند، خانواده باید و می‌تواند نتایج

تجربیات منفی افراد را در خارج از خانواده، از طریق کاهش تنش‌ها از بین ببرد و نه تنها به رشد شخصیت افراد کمک کند، بلکه بقای خود را نیز تضمین سازد. پارسونز بر تفکیک نقش‌های جنسیتی تأکید می‌کند و پدر را رئیس و مادر را مدیر داخلی خانواده می‌داند. در این مفهوم، خشونت، برای بقای خانواده کاربرد پیدا می‌کند. زیرا برای مثال، مردی که در محیط شغلی اعتماد به نفس و ارزش لازم را کسب نمی‌کند، در صورت وجود تعارض در خانواده، به خشونت متعادل (moderate violence) دست می‌زند و از این طریق، شخصیت خود را تأیید می‌کند و به احتمال زیاد، در اثر رفتار خشونت‌آمیز او، تضاد خانوادگی به پایان می‌رسد، مرد موقعیت خود را در خانواده حفظ می‌کند و می‌تواند دیگران را تحت سلطه خود قرار دهد. بنابراین، خشونت متعادل، که جامعه نیز آن را تحمل می‌کند، به منزله سوپاپ اطمینان عمل می‌کند؛ زیرا در خشونت متعادل، احساسات فرد به صورت آزاد به نمایش درمی‌آید و بهتر از آن است که احساسات خود را حبس کند و ناگهان منفجر گردد.

در این زمینه، انتقادات فراوانی صورت گرفته است؛ اما مهم آن است که فوران احساسات، تنها برای مرد خانواده مجاز است و ضروری تلقی می‌گردد. البته نظریه پردازان به احتمال ابراز خشونت از طرف افراد فرودست خانواده، زنان و کودکان، نیز اشاره کرده‌اند. ولی از آنجا که اقتدار در دست مرد است و با جهان خارج نیز ارتباط دارد، احتمال بروز خشونت از جانب او به مراتب بیشتر است. به علاوه، در بررسی‌های متعدد در زمینه خشونت، مشخص شده است که تحمل «خشونت بی‌خطر»، زمینه‌ساز رفتار خشونت‌آمیز و خطرناک می‌شود (Straus, 1973). زیرا همان‌گونه که توضیح داده شد، جراحات سنگین و صدمات جدی زمانی ظهور می‌کند که خشونت خانوادگی به صورت رفتار نهادی درآمده باشد. این روند ابتدا با خشونت‌های سبک مانند هل دادن، پرت کردن و... همراه است و به تدریج، جزئی از روابط خانوادگی می‌شود و دیگر نه در خفا، که در برابر چشم سایر اعضای خانواده (به خصوص کودکان) صورت می‌گیرد و افزایش می‌یابد.

نظریه فرهنگی

از دیدگاه نظریه فرهنگی، فرهنگ میراث اجتماعی گذشته است که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر می‌گذارد. بدون وارد شدن در فرضیه‌های گوناگونی که در این دیدگاه وجود دارد، اشاره می‌کنیم که فرضیه هماهنگی فرهنگی (cultural consistency hypothesis) در مورد وجود هماهنگی میان ارزش‌های اساسی یک جامعه و پدیده‌ای اجتماعی (مانند خشونت) بحث می‌کند. دوباش و دوباش ارتباط مشخصی میان رفتار خشونت‌آمیز مردان نسبت به زنان و هنجارهای اجتماعی یافته‌اند (Dobach & Dobach, 1979:24). مردانی که با همسران خود بدرفتاری می‌کنند، در فرهنگی زندگی می‌کنند که در آن، حاکمیت مردان بسیار بیشتر از زنان است. از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ، تأیید پرخاشگری مردان، وجود حاکمیت مردانه و فرمان برداری زنان است. بنابراین، در جوامع پدرسالارانه، استفاده از قدرت برای ثبات و برقراری امتیازات مردان دارای مشروعیت است.

در برخی جوامع، زمانی که نظم اجتماعی به خطر می‌افتد، برای استقرار آن از خشونت استفاده می‌کنند. این شکل از نظارت اجتماعی، یعنی اعمال خشونت برای بقای نظم اجتماعی در جامعه، هم در سطح کلان و هم در سطح خرد (خانواده) صورت می‌گیرد. به این ترتیب، مرد، که رئیس خانواده است، بازو و کمک ناظر اجتماعی (دولت) به حساب می‌آید. او در محدوده خانواده دارای انحصار قدرت است و زمانی که با بهره‌گیری از خشونت، زن و فرزندان خود را به انجام دادن رفتارهای به قاعده و امی دارد، نه تنها احساس ناراحتی نمی‌کند، بلکه برعکس احساس می‌کند که محق است. زیرا هنجارهای فرهنگی، به اقتدار و رفتار او مشروعیت بخشیده‌اند. (Steinmetz, 1977). به علاوه، والدینی که فرزندان خود را کتک می‌زنند، به ندرت گمان می‌برند که عمل خلافی انجام می‌دهند. بلکه در اثر حمایت هنجارهای عمومی جامعه، معتقد می‌شوند رفتارشان بر طبق هنجارهای اجتماعی است. (Gil, 1970).

فرضیه دیگر این است: هر قدر جامعه‌ای، استفاده از خشونت را برای رسیدن به اهداف جذاب تبلیغ کند، احتمال مشروعیت بخشیدن به آن در ابعاد دیگر اجتماعی افزایش می‌یابد. بیجلو نتیجه گرفت که در اکثر جوامع، ساخت خشونت مردانه و تحمل آن، رایج است (Pagelow 1984:127). گذشته از یک مورد استثنا، که مربوط به خشونت‌های سبک مادران نسبت به کودکان است، هیچ جامعه‌ای رفتار خشن زنان را مثبت نمی‌داند. اما به طور دائم، به خصوص از طریق رسانه‌ها، به رفتار خشونت‌آمیز مردان مشروعیت می‌بخشد. پسران، این رفتار رسانه‌ها را به مثابه الگوهای رفتاری یاد می‌گیرند و در مقابل، دختران می‌آموزند که رفتار خشونت‌آمیز برای زنان، امری غیرمرسوم است. بدین ترتیب، در درون خانواده‌های هنجارهای مربوط به زنان و مردان، متناقض (paradox) و دو احساسی (ambivalent) است. در خانواده، ارتباط بر اساس رفتارهای اجتماعی و ضد اجتماعی در یک زیر فرهنگ به وجود می‌آید. در این مورد، اشتراوس در برابر عقیده افرادی که ادعا می‌کنند خانواده مکانی برای حفاظت از افراد و مملو از علاقه، آسایش و صمیمیت است، بر این باور است که «گواهی ازدواج، اجازه نامه کتک زدن است (The marriage licence is hitting licence)». اشتراوس از قواعد تعارضی درون خانواده، تحت عنوان ایهام هنجاری (normative ambiguity) نام می‌برد. در هر جامعه، خرده فرهنگ‌های گوناگونی وجود دارد که در آن‌ها، رفتار خشونت‌آمیز به صورت هنجارهای دستوری دیده می‌شود. در این خرده فرهنگ‌ها، افراد از بدو تولد با خشونت فیزیکی آشنا می‌شوند و وقتی کودکان (پسران) در حین بازی به خشونت متوسل می‌شوند، مورد تشویق قرار می‌گیرند و حتی چنین رفتاری از آن‌ها درخواست می‌گردد. در چنین خرده فرهنگی، خشونت بدنی نوعی کنش متقابل میان افراد به شمار می‌آید و الگویی است که اغلب برای حل مشکل از آن استفاده می‌شود. به علاوه، محرک‌هایی که باعث بروز رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند، برای افراد آشنا هستند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. هر اندازه فرد بیشتر از ارزش‌ها

نظریه‌های خشونت ۷۳

و هنجارها پیروی کند، بدیل دیگری در برابر خشونت نخواهد یافت. باوکر بر این باور است که خرده فرهنگ‌ها، به موازات فرهنگ حاکم وجود دارند و امکان دارد حتی جهت‌گیری آن‌ها مخالف هنجارهای عمومی جامعه باشد. تفاوت خرده فرهنگ‌ها نیز مربوط به درآمد نیست؛ بلکه به محیطی که مردان در آن به سر می‌برند و به جهت‌گیری در مقابل خشونت در آن محیط ارتباط پیدا می‌کند (Bowker, 1983). زیرا اگر تنها وجه تمایز خرده فرهنگ‌ها را وجه اقتصادی-اجتماعی بدانیم، مشخص خواهد شد که فقط افراد متعلق به طبقات پایین جامعه در گروه افرادی با رفتار خشونت‌آمیز نمی‌گنجند؛ بلکه در طبقات دیگر جامعه هم چنین رفتاری وجود دارد.

خشونت خانوادگی بیشتر زمانی رخ می‌دهد که مردان، اکثر اوقات خود را در فعالیت‌های کاری، اوقات فراغت، باشگاه‌های ورزشی و... در گروه‌هایی بگذرانند که در آن، خشونت مرد و خشونت علیه زنان و کودکان، تشویق یا دست‌کم، تحمل می‌شود. زیرا مردان خشن، از همان دوران کودکی، خود را طبقه ویژه‌ای با اختیارات خاص می‌دانند که اعمال حاکمیت و خشونت، جزو حقوق طبیعی آن‌هاست و به این سبب، وقتی در محافل مردانه در مورد موقعیت‌ها و شرایط به کارگیری خشونت بحث می‌شود، احتمال بروز خشونت از جانب آن‌ها نیز افزایش می‌یابد.

نظریه‌های ساختار اجتماعی (تنش، تضاد)

هر چه وقایع یا موقعیت‌های تنش‌آفرینی که خانواده را تهدید می‌کند، بیشتر باشد، احتمال بروز رفتار خشونت‌آمیز در آن خانواده بیشتر خواهد شد و این مطلب را، تحقیقاتی در زمینه رابطه میان تنش و خشونت تأیید کرده است. زیرا خانواده‌هایی که سال گذشته (از مبدأ تحقیق) کمتر در معرض انواع تنش‌ها قرار داشتند، خشونت نیز کمتر دیده شد. در این بررسی‌ها، تنش به صورت اتفاقات محل کار، قانون شکنی و احضار به کلانتری و دادگاه، بیماری و مشکلات دیگر

خانوادگی مد نظر بود. اما نمی توان فرض را بر این گذاشت که موقعیت های تنش آفرین، همیشه به خشونت خانوادگی می انجامد. زیرا احتمال بروز چنین رفتاری، زمانی بیشتر می شود که فرد خشن، از طریق مشاهده یا کسب تجربه، به این نتیجه برسد که اعمال خشونت، پاسخ صحیحی به موقعیت های تعارضی است. به علاوه، او باید به مشروعیت چنین رفتاری اعتقاد داشته باشد و گمان برد که در اثر استفاده از خشونت، تقویت مثبتی که برای او به وجود می آید، بیشتر خواهد شد (Straus, 1980a). از طرف دیگر، در مقابل راه حل های دیگر، استفاده از خشونت سبب از بین رفتن تعارض می شود و اگر هیچ راه حل دیگری وجود نداشته باشد یا راه های دیگر به پاسخی مشابه اعمال خشونت نرسند، احتمال بروز عمل خشونت آمیز بیشتر خواهد شد.

از نظر ساختار اجتماعی، فشارها و تنش های موجود در خانواده ها، به طور نامتناسب پخش شده اند. افرادی که در خانه های کوچک زندگی می کنند، درآمد کافی ندارند و عده فرزندان آنها زیاد است، تحت تأثیر تنش های موقعیتی متعددی قرار دارند. ناهم آوازی میان ساختار اجتماعی و ساختار فرهنگی، جدایی میان اهداف و وسایل موجود یا دلخواه و امکانات نابرابر دست یابی به آنها، سبب افزایش فشار بر افراد و گروه ها می شود و آنها را به سوی گزینه های نابهنجار، از جمله استفاده از خشونت، هدایت می کند.

با توجه به تعاملات فوق، گلز کوشید نظریه ساختار اجتماعی خشونت خانوادگی را ارائه دهد. او بر امکانات ناچیز قشرهای پایین اجتماع، برای دادن پاسخ مناسب به تنش ها و فشارهای بیش از حد، تکیه کرد. با آن که بررسی های بسیاری این نظریه را تأیید کرده است، هنوز برخی صاحب نظران با دیدی انتقادی به آن می نگرند. احتمالاً پدیده زنان سرپرست خانواده، در انتقاد به این نظریه دخیل است؛ زیرا در بسیاری از جوامع، این زنان بیشتر از هر گروه دیگر اجتماعی با تبعیض مواجه اند و فقیرترین افراد نیز به شمار می آیند و با وجود این، الزاماً به خشونت در خانواده متوسل نمی شوند.

نظریه‌های خشونت ۷۵

تفسیرهای ساختاری، در نظریه‌های دیگری مانند نظریه تضاد نیز دیده می‌شود. اساس این نظریه، بر علایق ناهمگونی استوار است که سبب ایجاد تضاد اجتماعی می‌شود. تقسیم نامتناسب قدرت و ثروت، به ایجاد علایق ناهمگون می‌انجامد.

دارن دورف تضاد را ویژگی مهم رفتار اجتماعی می‌داند و معتقد است که افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها در عمل خود بیشتر متمایل به حفظ علایق خود تا حفظ تعادل نظام هستند. در زمان ظهور تضاد، افراد جهت سازمان دهی تضاد تلاش می‌کنند، در صورتی که استفاده از سایر روش‌ها برای حل کاربردی نداشته باشد از خشونت استفاده می‌شود. اگر برخورد و علایق میان اعضای خانواده با استفاده از خشونت حل شود، فردی که از لحاظ بدنی یا اقتصادی قوی‌تر از دیگران است از راه و روشی (خشونت) استفاده کرده که به نظر خود بسیار موفقیت‌آمیز است.

هر چند که بر روی روش‌های بدیل حل تضاد تأکید می‌شود، اما بسیاری اعتقاد دارند که به کارگیری روش‌های بدیل خشونت در زندگی خانوادگی به علت وابستگی‌های اقتصادی و احساسات شدید، مشکل‌تر از سایر گروه‌های اجتماعی است. تضاد یا فشارهای وارد بر فرد، الزاماً از درون خانواده نشأت نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند ناشی از وقایع رخ داده در محیط کار یا سایر گروه‌های عمومی یا خصوصی جامعه باشد.

از دیدگاه نظریه تضاد، استاین متز در مورد خشونت خانوادگی چنین می‌گوید: «در نظریه تضاد، تعارض و تضاد اجزای همیشگی و چاره‌ناپذیر هر نوع رابطه دو نفره یا گروهی اند که در آن، موقعیت‌های فرادستی و فرودستی و اهداف رقابت‌آمیز وجود دارد. خانواده را می‌توان گروهی در نظر گرفت که در آن، علایق متضاد و روابط رویاروی میان افراد دیده می‌شود و در صورتی که نتوان برای حل تضاد از روش‌های دیگر بهره‌گرفت، استفاده از خشونت برای پیشبرد اهداف فردی مطرح می‌شود. (1987:749)

صاحب نظران معتقد به نظریه تضاد، با این عقیده که خانواده به وفاق تمایل دارد، مخالف‌اند و برعکس، بر این باورند که خانواده‌ها اصولاً حاصل انتخاب آزاد افراد نیستند. نبود آزادی برای شرکت در زندگی خانوادگی، در مورد کودکان کاملاً مشخص است. بزرگسالان نیز معمولاً به سبب فشار هنجارها، از تشکیل ندادن خانواده یا جدایی از همسر می‌پرهیزند. از طرف دیگر، خانواده به سختی می‌تواند در نقش ضربه‌گیر میان خانواده و جامعه عمل کند. بنابراین، آنچه در بررسی‌های مربوط به خانواده مهم است، در نظر گرفتن شرایط حفظ نظام آن و توجه به چگونگی برخورد با تضادها در درون خانواده است.

با وجود نکات جالبی که در این نظریه‌ها (تنش و تضاد) وجود دارد، هنوز چند سؤال بی‌جواب باقی مانده است: با توجه به این که زنان در خانواده تحت تنش‌های برابر یا حتی بیشتر از مردان قرار دارند، چرا خشونت آن‌ها بسیار کمتر از مردان است؟ شاید بتوان پاسخ این سؤال را چنین داد: احتمال دارد که مردان، سریع‌تر از زنان خود را در معرض تهدید و خطر حس کنند و تنش‌های مشابه را، متفاوت با زنان دریابند. شاید هم بتوان احتمال داد که استفاده آن‌ها از خشونت، نتیجه بخش‌تر از استفاده زنان از خشونت است و از نظر اجتماعی نیز مشروعیت بیشتری دارد. زیرا مردان می‌توانند به طبیعت پرخاشگرانه یا هنجارها و ارزش‌های اجتماعی با به موقعیت‌های اقتداری متوسل شوند و رفتار خود را توجیه کنند.

نظریه فمینیستی

صاحب نظران این نظریه، که در سال‌های اخیر در حکم یکی از دیدگاه‌های معتبر جامعه‌شناختی به اثبات رسیده است، برخلاف کلیه دیدگاه‌های دیگر، از به کارگیری مفاهیم گسترده‌ای مانند خشونت خانوادگی یا خشونت در ازدواج و مانند آن خودداری می‌کنند و معتقدند که خشونت در درون خانواده اکثر اوقات از جانب مردان نسبت به زنان و کودکان صورت می‌گیرد. در صورتی که اگر

مفاهیم کلی خشونت، مانند خشونت خانوادگی، مورد استفاده قرار گیرد، این امر تداعی می‌شود که هریک از اعضای خانواده می‌توانند نسبت به دیگری به رفتار خشونت‌آمیز دست بزنند. بنابراین، برای جلوگیری از این تداعی باید از مفاهیم دقیق‌تری مانند «زنان کتک خورده»، «سوء استفاده از زنان و کودکان»، «سوء استفاده جنسی از کودکان» و مانند آن‌ها استفاده کرد. زیرا تنها از طریق به‌کارگیری این مفاهیم می‌توان متغیرهای اصلی دخیل در خشونت، یعنی جنسیت و قدرت را بررسی کرد.

صاحب‌نظران این دیدگاه معتقدند که دلیل اصلی خشونت، وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است. این ساختار اقتداری، در سلسله مراتب سازمانی نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی قابل مشاهده است. به علاوه، جهان بینی (ایدئولوژی)هایی در جامعه تبلیغ می‌شود که بر مشروعیت این نابرابری (سلسله مراتب) تأکید دارد. نهاد خانواده، در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری، بر اساس نابرابری‌های اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنا نهاده شده است و ایدئولوگ‌های جامعه، می‌کوشند آن را حفظ کنند.

آنچه که محققان دیدگاه فمینیستی در خشونت نسبت به زنان و کودکان مشاهده می‌کنند، رفتار یک مرد نسبت به یک زن نیست؛ بلکه از دید آن‌ها، خشونت مردان انعکاس و آشکارسازی نظامی از حاکمیت کلیه مردان جامعه بر کلیه زنان است که در شکل تاریخی و مقایسه‌های تطبیقی دیده شده است.

دوباش و دوباش، زن و شوهری که در ویلز تحقیق و تدریس می‌کنند، و از نام آوران جنبش فمینیستی به شمار می‌روند. در یک بررسی تاریخی، پدیده زنان کتک خورده را از دوران روشنگری در اروپا تا امروز تعقیب کردند و نشان دادند که زنان در نظام‌های پدرسالاری، همیشه از طریق استفاده از خشونت بدنی، تحت سلطه و فرمان‌برداری مردان قرار گرفته‌اند و هنوز هم قرار دارند.

مارتین، (1985a) یکی دیگر از محققان فمینیست، این ایراد را بر محققان سنتی خشونت خانوادگی وارد می‌سازد که معمولاً تمایل دارند دلیل خشونت

مردان را در عوامل شخصیتی یا اجتماعی جست‌وجو کنند. زیرا از دید آن‌ها، مردان تحت تأثیر مواد مخدر یا الکل، امکان اندک کنترل غرایز، تنش، بیکاری، حسادت، ناکامی، تحریک شدن از جانب قربانی، نداشتن قابلیت ابراز نمایش احساسات و سرانجام، تجربیات یا مشاهدات دوران کودکی خود در زمینه خشونت، به این عمل متوسل می‌شوند. یعنی همیشه دلایل جبری سبب خشونت مردان می‌شود. اما مارتین، خشونت مردان نسبت به زنان را رسم و قاعده زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اساس بی‌اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته است. بنابراین، نباید در بررسی‌های مربوط به خشونت، به دنبال ویژگی‌های فردی یا چگونگی روابط میان افراد، چه در دوره کودکی و چه در رابطه زناشویی بود؛ بلکه بیشتر باید به جست‌وجوی عوامل فوق فردی، یعنی ساختار اقتصادی جامعه، قوانین اجتماعی، وجود سازمان‌های نظارتی و حمایتی، پرداخت و تأثیر آن‌ها را در ظهور یا عدم ظهور خشونت بررسی کرد.

یکی از روش‌هایی که در روابط زناشویی سبب بی‌قدرتی زنان می‌شود، بی‌ارزش جلوه دادن فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی زنان در جامعه و افزایش اقتدار مردان در زمینه ازدواج است. فمینیست‌های آمریکایی، بر پشتیبانی قوانین اجتماعی در مقابل رفتار خشونت‌آمیز اعتراض می‌کنند. زیرا عاملان خشونت به ندرت مجازات می‌شوند و در مواردی، گناه رفتار خشونت‌آمیز بر دوش قربانی گذاشته می‌شود. «برده سازی» کودکان (به خصوص دختران) و زنانی که در اثر ناتوانی قادر به تغییر زندگی خود نیستند، نه تنها مورد چشم پوشی قرار می‌گیرد، بلکه در مواردی تشویق هم می‌شود. (Barry, 1983)

نظارت در مورد زنان، با خشونت یا بدون آن صورت می‌گیرد. ناظران اجتماعی، تقسیم وظایف را با توجه به محدود کردن آزادی تحرک زنان، به عهده گرفته‌اند. در این زمینه، دولت و نیروی انتظامی، تا حد امکان، خود را عقب می‌کشند و نظارت را به مردانی محول می‌کنند که در نقش پدر، شوهر یا

نظریه‌های خشونت ۷۹

برادر ظاهر می‌شوند. برای مثال، پدر در مورد تربیت دختر خود در حکم یک ناظر اجتماعی عمل می‌کند. اما در زندگی زناشویی، نظارت بر زنان، از طریق توافق زوجین صورت می‌گیرد و معمولاً زنان با شوهران خود هم عقیده می‌شوند که پس از ازدواج، نیازی به معاشرت‌های خارج از خانواده ندارند و تنها شوهر و فرزندان اهمیت دارند. احتمالاً زمانی که توافق به هم می‌خورد، شوهر به خشونت متوسل می‌شود.

در بررسی‌های گرین، هبرون و وودوارد (Green, Hebron, Woodward, 1987) در مورد چگونگی نظارت بر اوقات فراغت زنان، مشخص شد که مردان بر گذران اوقات فراغت زنان نظارت دارند و در صورتی که رفتار زن مطابق میل آن‌ها نباشد، احتمال بروز خشونت تشدید می‌شود.

محققان دیگر فمینیستی، رابطه مالکیت مرد بر زن و فرزندان را مورد بررسی قرار داده‌اند و این رابطه‌ای است که قوانین نیز آن را تأیید می‌کنند. استاین متز، که در بررسی‌های خود به پدیده کتک زدن شوهران پی برده بود، شک و تردید در مورد اقتدار پدرسالارانه را به وجود آورد. زیرا در نظریه فمینیستی، تنها امکان توضیح و تبیین دلایل کتک خوردن زنان (و نه مردان) وجود دارد. گلز نیز با آن که فعالیت فمینیست‌ها را برای تبیین ساخت نظریه‌های کلان در مورد خشونت تصدیق می‌کند، معتقد است که به سبب وابسته کردن پدیده خشونت به ساختار پدرسالاری، بر تک عاملی بودن خشونت تأکید می‌گردد.

یکی از مباحث مهم فمینیست‌ها، با موری استراوس، یکی از بنیان‌گذاران بررسی خشونت در مورد خشونت علیه مردان بود. استراوس هم در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که در روابط میان زوجین، زنان نیز همانند مردان به رفتار خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. این نتیجه‌گیری، مباحث زیادی بوجود آورد. بسیاری از فمینیست‌ها بر این نکته تأکید کردند که آنچه خشونت زنان تلقی می‌شود، دفاع از خود در برابر خشونت مردان است.

به باور دوباش و دوباش، همسر آزاری با خشونت خانوادگی برابر است. به

علاوه، آزه‌اعقیده دارند که برای انجام دادن تحقیقات اجتماعی، ابتدا باید وضع فعلی علوم اجتماعی را نسبت به جامعه مشخص کرد. زیرا هر تحقیق اجتماعی، دارای ابعاد سیاسی است و در هر بررسی، قابلیت دگرگونی جامعه نهفته است. در تحقیقات اجتماعی، چهار امکان وجود دارد. امکان اول این است که نتیجه تحقیقات اجتماعی، نمایش نتایجی باشد که نظم اجتماعی را با تردید مواجه نمی‌سازد (noncompeting agreement). امکان دومی که وجود دارد، این است که نتیجه بررسی تضادهای میان سازمان‌های اجتماعی را نمایش دهد، اما تنها راه کارهای رفورمیستی یا بی‌اثر را برای مقابله ارائه دهد (competing agreement). امکان سوم این است که نتایج بررسی‌ها، بی‌رحمانه، بی‌نظمی‌های یک نظام را نشان دهد، اما از آنجا که امکانات اجرایی سیاسی برای دگرگونی ندارد، نتایج بررسی ناشنیده باقی بماند (noncompeting contradiction). حالت چهارم هم این است که نتایج بررسی‌ها، شرایط نامناسب موجود در یک جامعه را تجزیه و تحلیل کند و هم‌زمان، بدیل‌هایی برای از میان بردن این شرایط ارائه دهد (competing, contradiction).

با آن که فمینیست‌ها علاقه دارند از امکان چهارم استفاده کنند، در جوامع محافظه‌کار و پدرسالار، از نتایج بررسی‌های آن‌ها استقبال نمی‌شود و در نتیجه، تحقیق در حالت سوم برای آن‌ها امکان‌پذیر می‌گردد و تنها امکان انتقاد و نمایش راه‌های چاره به وجود می‌آید.

نظریه منابع

نظریه منابع یکی از اولین نظریه‌هایی بود که ویلیام گود، در مورد خشونت خانوادگی مطرح کرد. بر پایه این نظریه، نظام خانواده، مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگری دارای نظامی اقتداری است و هر کس که به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی دارد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وا دارد.

نظریه‌های خشونت ۸۱

مشکلاتی که در راه عملی کردن این تعاریف وجود دارد، سبب شده است که هنوز هم اکثر محققان، برای تعیین اقتدار، از روش تصمیم‌گیری (decision making) بلاد و ولف (Blood and Wolf) استفاده کنند که در سال ۱۹۶۰ به وجود آمد. در این روش، معمولاً از یکی از اعضای خانواده (در بررسی‌های امروزی، از عده بیشتری) سؤال می‌شود که چه کسی در خانواده، تصمیم آخر (last say) را می‌گیرد یا حرف آخر (final say) را می‌زند؟ سؤال‌های مشخص در مورد تصمیم‌گیری‌های خانوادگی مانند خرید اتومبیل، هزینه کردن بودجه خانواده، تعیین محل گردش و تفریح، خرید خانه جدید و... پرسیده می‌شود. بنابراین، فردی که حرف آخر را می‌زند، اقتدار و قدرت بیشتری دارد.

در این روش، چگونگی رسیدن به یک تصمیم مد نظر نیست بلکه تنها نتیجه تصمیم‌گیری را در نظر می‌گیرند. به علاوه، اقتدار و قدرت در محدوده تصمیم‌گیری‌های ناچیز خانواده سنجیده می‌شود و تأثیر دنیای خارج، محیط کار و جامعه، که بر روابط زوجین اثر دارد، نادیده گرفته می‌شود.

گود می‌گوید که افراد بسیار قدرتمند خانواده، کمتر از دیگران به اعمال قدرت از طریق خشونت بدنی دست می‌زنند؛ زیرا منابع متعدد دیگری دارند که از طریق آن‌ها قادر به اعمال قدرت‌اند. اما در میان افرادی که دارای ضعف اجتماعی - اقتصادی هستند، تنها منبع قدرت، زور بدنی و استفاده از آن است. در این نظریه، اصل بر ثابت نگه داشتن ساختار خانواده است که برای این ثبات از منابع گوناگونی استفاده می‌شود که خشونت یکی از آن‌هاست.

بررسی‌های متعدد نشان داده است که حتی زمانی که پایگاه اجتماعی زن از شوهر بالاتر باشد، اعمال خشونت مرد نه تنها کمتر نمی‌شود، بلکه افزایش هم می‌یابد. بررسی‌های دیگری هم مشخص کرده است که مردان خشن، در بسیاری موارد، در الگوها و هنجارهای مردانگی نمی‌گنجند. گلز در سال ۱۹۸۷ در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید مردانی که نسبت به زنان خود، در موقعیت پایین‌تری قرار دارند، دچار سردرگمی و ناکامی می‌شوند و از آنجا که

خشونت آخرین منبع کسب قدرت است، برای اعمال حاکمیت خود به آن توسل می‌جویند. در این تبیین، میان خشونت و جنسیت رابطه‌ای مشاهده می‌شود. به علاوه، اکثر زنان اقتدار مرد را در زندگی خانوادگی قبول دارند. در صورتی که برای مردان، اقتدار زنان تهدیدی برای مردانگی آنها به شمار می‌آید و برای اثبات موجودیت خود، دست به خشونت می‌زنند. این رابطه، به نوعی بازتاب ارزش‌های پدرسالارانه جامعه در خانواده و پذیرش آن از طرف اعضاست.

مهم‌ترین انتقادی که به این نظریه می‌شود، تمایلات محافظه‌کارانه آن است. زیرا در این نظریه ادعا می‌شود که هرکس در خانواده به منابع قدرت دسترسی بیشتری دارد، به طور منطقی دارای قدرت بیشتری است و سؤال‌هایی مانند این که چگونه اعضای خانواده ناهمسانی قدرت را تجربه می‌کنند، مد نظر قرار نمی‌گیرد. با آن که در بررسی‌های گوناگون، رابطه میان منابع و قدرت مشخص شده است، این رابطه محدود است و باید توجه داشت که بررسی‌های دیگر، به نتایج متفاوتی رسیده‌اند.

نظریه سیستمی

آنچه تاکنون مطرح شد، بیشتر دربرگیرنده نظریاتی بود که بر یک عامل خاص در ایجاد خشونت تأکید می‌کردند. اما خشونت مجموعه‌ای از دلایل و شرایطی را شامل می‌شود که به ظهور آن در زندگی خانوادگی کمک می‌کند. صاحب‌نظران دیگر، برای مرتبط کردن عوامل متعددی که در ایجاد خشونت دخالت دارند، کوشش می‌کنند. مهم‌ترین این نظریه‌ها عبارت‌اند از نظریه سیستمی و نظریه زیست محیطی که به هر یک به طور مختصر اشاره می‌شود.

موری اشتراوس، که یکی از محققان معتبر در بررسی‌های مربوط به خشونت است، کوشید نظریه سیستمی را در رهیافتی طراحی کند که در آن، نتایج گوناگون به دست آمده در مورد خشونت خانوادگی مطرح شود. او از

نظریه سیستمی، به مثابه چارچوبی مفهومی برای ساخت نظریه خود استفاده کرد. در این دیدگاه، خانواده نظامی (سیستمی) در نظر گرفته می‌شود که دارای مرزهای باز یا بسته یا قابل نفوذ با محیط اطراف خود است. این مبادله، به صورت باز خورد منفی یا مثبت صورت می‌گیرد و اهداف نهفته در نظام، بر باز خورد تأثیر دارند. مثلاً ممکن است خشونت در جهت دستیابی به هدف یا بقای نظام وسیله مؤثری باشد.

خشونت، از طریق راه و روشی که نظام درونی و بیرونی خانواده به آن واکنش نشان می‌دهد، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. باز خورد های مثبت سبب افزایش رفتار های خشونت آمیز و باز خورد های منفی باعث کاهش آن می‌شوند. با توجه به این که اشکال متفاوت خشونت به عوامل متعددی بستگی دارند، اشتراک از عوامل خاص نظام خشونت خانوادگی نام می‌برد. باید به این نکته توجه کرد که معمولاً توسل به خشونت، به نتیجه دلخواه می‌رسد و تقویت مثبت می‌شود. از طرف دیگر، عدم استفاده از خشونت سبب تشدید موقعیت های تعارضی یا تقویت منفی می‌گردد. بنابراین، در نهایت طبق نظریه برجسب زنی، فرد عامل خشونت که از جانب محیط نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد، خود را موظف به تکرار رفتار خشونت آمیز می‌یابد. برخلاف تحلیل همبستگی، تحلیل سیستم الگوهای رفتاری بدیلی را نشان می‌دهد که طبق باز خورد از سیستم، امکان بروز پیدا می‌کنند و از این طریق می‌توان مشخص کرد که توسل به خشونت سبب ایجاد خشونت بیشتر می‌شود یا ثبات در میزان آن.

انتقاداتی که به این نظریه وارد می‌شود این است که بیشتر از آن که روشن کننده پدیده خشونت باشد، آن را در سایه قرار می‌دهد. تحقیقاتی که بر اساس این نظریه انجام گرفته، مراحل شکل گیری خشونت را مشخص کرده است. مانند تحقیق جیلز - سیمز (Giles - Sims, 1983) که در آن شش مرحله برای کتک خوردن زنان مشخص شده است. در مرحله اول، نظام خانواده به وجود می‌آید و باید به هنجارهایی که در نظام خانواده مؤثرند، توجه کرد. در مرحله دوم، شوهر

برای اولین بار همسر خود را کتک می‌زند. سؤالی که در این مرحله باید به آن توجه کرد، نتایج استفاده از خشونت است (باز خورد مثبت یا منفی نسبت به خشونت). مرحله سوم، مرحله‌ای است که تثبیت یا تزلزل خشونت در آن رخ می‌دهد و سؤال، شامل این نکته است که در اثر کدام فعالیت‌ها یا ظهور کدام پدیده می‌توان به خشونت پایان داد؟ مرحله چهارم، مرحله انتخاب است که کاسه صبر زن چه زمانی لبریز می‌شود و او دیگر خشونت را تحمل نمی‌کند. در این بررسی مشخص شد که اگر زنان فرزندان خود را در خطر ببینند یا کتک خوردن در حضور فرزندان یا دیگران باشد، آن را تحمل نخواهند کرد. مرحله پنجم زمانی است که زن نظام خانوادگی را ترک می‌کند و اگر نظام‌های خارج از خانواده، از این عمل پشتیبانی کنند، ترک خانواده ساده‌تر صورت می‌گیرد. مرحله ششم به موقعیت زن بستگی دارد که آیا تنها زندگی می‌کند؟ با مرد دیگری رابطه دارد یا هنوز با همسر خود به سر می‌برد؟ سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا این زن قادر است رابطه‌ای بدون خشونت ایجاد کند یا باز هم در مسیر رابطه‌ای توأم با خشونت قرار می‌گیرد؟

با آن که می‌توان از طریق این بررسی، کاربرد نظریه سیستمی را در زمینه خشونت خانوادگی ملاحظه کرد، اشتراوس خود معتقد بود این نظریه، به ویژه در مرحله آزمون، ضعف‌هایی دارد. به این سبب، بیان می‌کرد که نظریه سیستمی، ادعای توصیف کامل خشونت خانوادگی را ندارد و در آن، بیشتر سعی می‌شود عوامل متعددی را که یک مخرج مشترک دارند، در کنار هم قرار دهد. به باور اشتراوس، این مدل برای افرادی که کار در زمینه خشونت را آغاز می‌کنند، دیدی کلی در مورد خشونت و شرایط ایجاد آن ارائه می‌دهد.

نظریه زیست محیطی

انتقال مفهوم زیست محیطی به خشونت خانوادگی، به دلیل علاقه به ارائه یک جمع بندی میان نظریه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. در این نظریه،

جامعه‌پذیری کودکان در سه سطح متفاوت توضیح داده می‌شود: محیط بی‌واسطه، شبکه‌های اجتماعی و نظام جهان بینی (ایدئولوژیک). خانواده، در حکم محیط زیست، در یادگیری‌های کودک نقش خاصی دارد و ارتباط آن با محیط بیرونی (همسایگان، محله) شاخص به ثمر رسیدن جامعه‌پذیری است. اگر خانواده نتواند با محیط بیرونی ارتباط برقرار کند، امکان بروز خشونت (به ویژه علیه کودکان)، به وجود می‌آید. بنابراین، زمانی که رابطه متقابلی میان والدین - کودک، خانواده و محیط وجود نداشته باشد، خشونت امکان بروز می‌یابد. در عین حال ممکن است آماده نبودن والدین برای عهده‌دار شدن نقش خود، توقعات بیش از حد والدین از کودک و ناتوانی آن‌ها در برخورد با مشکلات محیطی نیز به خشونت بینجامد؛ اما این شرایط به تنهایی برای بروز خشونت کافی نیست.

در نظریه زیست‌محیطی، آنچه در ایجاد خشونت مهم است این است که تفسیرهای اجتماعی این عمل را مقبول نشان می‌دهند و شبکه اجتماعی‌ای که خانواده در آن به سر می‌برد نیز، تعیین‌کننده میزان بروز خشونت است. زیرا والدین تنها زمانی کودکان خود را تنبیه می‌کنند که نظام هنجاری آن‌ها را به این کار تشویق کند یا سازمان‌های حمایتی اجتماعی آن‌ها را در زمینه مشکلات تربیتی کودکان راهنمایی نکنند و باری از دوش والدین بردارند.

مدل زیست‌محیطی به شکل چهار مرحله‌ای هم در نظر گرفته شده است (Belsky, 1980, Dutton, 1985). در این شکل، هر مرحله وارد مرحله دیگر می‌شود و به همین سبب، آن را نظریه شبکه‌ای زیست‌محیطی نیز نامیده‌اند که در آن، اولین مرحله متوجه رشد فردی و تجربیات دوران کودکی است که بیانگر مشاهده اعمال خشونت یا قربانی خشونت شدن است. افرادی که هم در کودکی شاهد خشونت بوده‌اند و هم شخصاً آن را تجربه کرده‌اند، تمایل بیشتری به توسل به خشونت دارند.

مرحله دوم به نظام خانواده و ارتباطات درونی آن توجه دارد. در صورتی که

والدین فرزندان را کتک بزنند یا آنها را مورد بی‌مهری قرار دهند، با کارکرد منفی کنش متقابل میان اعضای خانواده مواجه می‌گردند.

مرحله سوم متوجه نظام خارجی یا ساختار رسمی و غیر رسمی جامعه است که بر خرده نظام تأثیر می‌گذارد. منظور از نظام‌های خارجی، موقعیت‌های شغلی، گروه دوستان و سایر گروه‌های اجتماعی است که خانواده را با محیط خارج ارتباط می‌دهد. عواملی مانند بی‌کاری یا انزوای خانواده نیز به ایجاد خشونت کمک می‌کند؛ اما باید توجه داشت که مسئله اقتصادی به خودی خود مهم نیست؛ بلکه آنچه در مرحله رشد فردی رخ داده است و متغیرهای دخیل در خرده نظام خانواده به بروز یا عدم بروز خشونت می‌انجامد.

مرحله آخر، نظام کلان است که ارزش‌های فرهنگی و الگوهای اعتقادی را شامل می‌شود. اگر فرهنگی، توسط به خشونت علیه زنان و کودکان را به مثابه وسیله مشروع نظارت، تبلیغ یا تحمل کند، افراد خشن دلیلی برای پیروی نکردن از ارزش‌ها نمی‌یابند. به علاوه، از آنجا که هنوز اکثر جوامع مدرن سازمان دهی پدرسالارانه دارند و در برخی روابط صمیمانه، خشونت را تحمل می‌کنند، این امکان به وجود می‌آید که همه مردان و همه والدین، کم‌وبیش، تا حدودی خشن باشند.

بر نظریه زیست‌محیطی، انتقاداتی نیز وارد است. برای مثال، گلز (۱۹۸۰) بر این باور است که در این نظریه، رابطه علی چندان مشخص نیست و امکان استفاده از آن برای انواع دیگر خشونت‌های خانوادگی وجود ندارد.

با نگاهی کوتاه به نظریه‌های مربوط به خشونت خانوادگی، می‌توان آن‌ها را بر حسب معیارهای گوناگونی طبقه‌بندی کرد که طبقه‌بندی زیر، یکی از انواع آن را مشخص می‌کند:

پاره‌ای از نظریه‌های مربوط به خشونت، این پدیده را حاصل آگاهی، شناخت یا در مجموع، ویژگی‌های فردی می‌دانند و دسته‌ای دیگر، بر واقعیت‌های اجتماعی، که بدون توجه به قصد و نیت فرد بر رفتار او تأثیر

می‌گذارند، تأکید می‌کنند.

در این نظریه‌ها، راه حل جلوگیری از رفتار خشونت‌آمیز نیز متفاوت است. در بعضی از آن‌ها، جامعه نظامی تنظیم‌کننده در نظر گرفته می‌شود که از طریق نیروهای اجتماعی، مانند سازمان‌ها، قادرند در فرد تعادل و نظم به وجود آوردند. بنابراین، برای جلوگیری از رفتار خشونت‌آمیز، جامعه باید در رفتارهای نهادی شده دگرگونی ایجاد کند. اما برخی دیگر از صاحب‌نظران، بر اساس تحلیل‌های تاریخی و ساختار اقتداری جوامع، راه‌حل را در دگرگونی ریشه‌ای روابط اجتماعی می‌دانند.

نمودار شماره ۲: طبقه‌بندی نظریه‌های خشونت خانوادگی

	فرد	ساختار
دگرگونی ریشه‌ای	<p>فمینیستی</p> <p>مابع و قدرت</p> <p>نظریه‌های فرهنگی</p>	<p>دیدگاه</p> <p>دیدگاه ساختار اجتماعی</p> <p>نظریه‌های</p>
تنظیم روابط	<p>کنش متقابل</p> <p>نمادین</p> <p>نظریه‌های یادگیری</p> <p>روان‌کاوی - روان‌پریشی</p>	<p>نظریه‌های چند عاملی</p> <p>دیدگاه کارکردگرایی</p> <p>نظریه نظارت اجتماعی</p> <p>نظریه مبادله</p>

باید توجه داشت که در بسیاری موارد، جنبه‌هایی از نظریه‌های متفاوت با هم تداخل دارند و در مواردی، شبیه هم هستند، از هم الهام می‌گیرند یا به طور مشخص، در مقابل یکدیگر قرار دارند. در هر صورت، به دلیل مشکلات ناشی از پدیده خشونت، این نظریه‌ها هنوز در اول راه هستند و با توجه به موانعی که در سر راه پژوهش وجود دارد، امکان اثبات یا ابطال این نظریه‌ها بسیار مشکل است. اما با در نظر گرفتن خشونت در جامعه و تأثیر منفی‌ای که بر زندگی فردی و اجتماعی در جوامع دارد، دیگر امکان نفی و منکر شدن آن وجود ندارد. بنابراین، باید از طریق دقت و توجه بیشتر به آن و انجام دادن پژوهش‌های متعدد و آشکار کردن جنبه‌های پنهان این پدیده، راه را برای رسیدن به نظریه‌های معتبر در زمینه خشونت خانوادگی، هموار کرد.

بخش سوم:

نتایج بررسی زنان کتک خورده

اهمیت موضوع و چگونگی انجام دادن تحقیق

اهمیت موضوع: در حدود سه دهه است که خشونت خانوادگی مورد توجه محققان قرار گرفته است. خشونت خانوادگی، به معنای وجود رفتار خشونت‌آمیز در میان گروهی از افراد است که ویژگی خاص آن‌ها، دلبستگی و پیوندهای عاطفی است. این گروه از نظر زمانی مداومت دارد و ترک آن، یا اصلاً امکان‌پذیر نیست (فرزندان) یا بسیار سخت و همراه با قبول مشکلات فراوان است. سه دهه تحقیق در غرب و بررسی در کشورهایی با ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی متفاوت، نشان داد که با وجود تمام تفاوت‌هایی که در جوامع گوناگون وجود دارد، پدیده خشونت خانوادگی در همه جا قابل مشاهده است.

در ایران، تا چند سال پیش، به پدیده خشونت توجه خاصی نشده بود. برخی موارد حاد هم، که در مطبوعات انعکاس می‌یافت، توجه چندانی جلب نمی‌کرد. توجیه رفتار خشونت‌آمیز نیز معمولاً با توجه به خصوصیات فردی - روانی افراد و بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی دخیل در آن صورت می‌گرفت. اما از چند سال پیش، این پدیده وارد مباحث علمی، تخصصی و دانشگاهی شد و محدود سمینارها یا بررسی‌هایی آن را مورد توجه قرار دادند. زیرا مشخص شده است که خشونت خانوادگی در ایران نیز وجود دارد و با توجه به نتایج فردی و اجتماعی این رفتار در محدوده تخصصی، دیگر نمی‌توان در مورد آن سکوت

کرد و باید اقدام‌هایی انجام داد. (ر.ک قسمت نتایج فردی و اجتماعی خشونت. صفحات: ۲۴-۱۷)

برای نظارت اجتماعی بر رفتارهای خصوصی خانواده، کسب اطلاعات در مورد رفتارهای خشونت‌آمیز ضرورت دارد؛ زیرا تنها به توجه به اطلاعات طبقه‌بندی شده و مشخص، می‌توان شناخت لازم را در این زمینه به دست آورد، زشتی عمل را نشان داد، افکار عمومی را روشن ساخت و از مسئولان خواست که اقدام‌های لازم را در این مورد انجام دهند.

بررسی وضعیت زنان کتک خورده در تهران، که در سال ۷۷-۱۳۷۶ صورت گرفت، برای کسب آگاهی در مورد روابط و ویژگی‌های خانواده‌های خشن با اهداف زیر انجام شد: شناخت روابط خشونت‌آمیز در خانواده‌ها، با توجه به ویژگی‌های اجتماعی و فردی اعضای خانواده که در این مورد عواملی مانند سن ازدواج، سطح سواد، نوع شغل و متغیرهای دیگر مد نظر بود. همچنین کسب اطلاعاتی در مورد تجارب زندگی در خانواده‌های پدری زن و مرد مورد نظر بود تا تأثیر تجارب کودکی بر روابط خانوادگی را مشخص کند. عامل دیگری که اطلاعاتی در مورد آن گرد آمد، چگونگی حمایت اعضای خانواده، دوستان و اطرافیان و سازمان‌های دولتی از قربانی‌های خشونت بود و در نهایت، طبقه‌بندی خشونت در خانواده‌های ایرانی انجام شد.

در این بررسی، خشونت به معنای اعمال قدرت به همسر (زن)، با توسل به نیروی بدنی (کتک زدن) در جهت پیشبرد امیال و مقاصد مرد در نظر گرفته شده است. به این ترتیب، تنها خشونت در رابطه زناشویی و از جانب مردان نسبت به زنان مورد توجه قرار گرفت. از میان انواع خشونت‌ها نیز، خشونت‌های سنگین بدنی، که به ایجاد درد، صدمه شدید، جراحات و شکستگی منجر می‌شود، ملحوظ گردید.

این تحقیق به روش کیفی انجام شد و انتخاب این روش به دو دلیل بود: دلیل اول ناشی از مشکلات روشی است؛ زیرا بسیاری از اطلاعات ضروری برای

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۹۱

انجام دادن یک بررسی کمی، در مورد زنان کتک خورده وجود ندارد. دلیل دوم هم این است که بر این عقیده‌ایم تنها از طریق انجام دادن یک تحقیق کیفی و باکسب اطلاعات عمقی و ژرفا نگر، می‌توان جزئیات این پدیده را مورد بررسی قرارداد و موقعیت زنان را در خانواده و جامعه، رابطه میان تجربیات افراد و ساختار اجتماعی و واکنش‌های زنان را نسبت به پدیده خشونت درک کرد.

چگونگی انجام دادن تحقیق: این تحقیق بر اساس مصاحبه (نیمه استاندارد) با زنانی صورت گرفت که از شوهران خود کتک می‌خوردند. به سبب نامشخص بودن جامعه آماری زنان قربانی، فهرستی از کلیه مراکز مشاوره و پیش‌گیری بهزیستی، که قربانی‌ها به آنجا مراجعه می‌کردند، به دست آمد. سپس با توجه به پخش بودن این مراکز در نقاط گوناگون شهر (مجموعاً ۱۵ مرکز) پنج منطقه در شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز تهران از هم مجزا شد و در هر منطقه، مرکزی که طبق آمار بهزیستی در سال قبل، بیشترین مراجعه‌کننده را در زمینه مسائل خانوادگی داشت، انتخاب گردید. در این مراکز، مقوله‌ای تحت عنوان خشونت خانوادگی وجود نداشت و مراجعه‌کنندگان، به دلایل دیگری به آنجا رجوع می‌کردند.

پس از انتخاب مراکز مورد نظر، مصاحبه‌کننده، پانزده روز کاری در هر مرکز حضور یافت و در این مدت، مسئول پذیرش مرکز، به صورت کاملاً مشخصی از زنان در مورد کتک خوردن از شوهران خود سؤال می‌کرد. سپس در صورت مثبت بودن پاسخ و تمایل خود مراجعه‌کننده، او را به مصاحبه‌گر معرفی می‌کرد. در این مراکز، با ۵۳ زن کتک خورده مصاحبه شد. با توجه به ساعات کار مراکز (۳ تا ۶ بعد از ظهر) و زمان مورد نیاز برای هر مصاحبه و تعداد افراد مراجعه‌کننده، هر روز حداکثر ۲ یا ۳ مصاحبه انجام شد. ذکر این نکته نیز ضروری است که در این مراکز، روزهای خاصی برای فعالیت یا مشاوره گروهی در نظر گرفته شده بود که در آن‌ها، مراجعه‌کننده فردی به مرکز نمی‌آمد. زیرا افراد طبق قرار قبلی و برای شرکت در جلسه‌ای خاص حضور می‌یافتند و پس از پایان جلسه

نیز، مرکز را ترک می‌کردند و امکان مصاحبه با آنها وجود نداشت. با موافقت مشاوران مرکز، مصاحبه‌گر در مقام یک فرد بی‌طرف، در این جلسات حضور یافت.

در هر مرکز، با ۱۴ تا ۱۵ زن مصاحبه شد و تنها در مرکز جنوب شهر، هیچ‌گونه مصاحبه‌ای صورت نگرفت؛ زیرا در درجه اول عده‌مراجعه‌کننده‌ها انگشت شمار بود و در درجه دوم، هدف همان تعداد معدودی که به مرکز می‌آمدند، مشاوره در مورد وضعیت فرزندانشان بود که به اصرار مدیران مدارس صورت می‌گرفت. اینان پس از پایان مشاوره، مرکز را در معیت فرزندان خود ترک می‌کردند و به این ترتیب، مصاحبه با زنانی که تصور می‌شد پدیده خشونت در خانواده آن‌ها شیوع بیشتری دارد، امکان‌پذیر نشد.

پیش از آغاز بررسی، در یک تحقیق مقدماتی، اطلاعاتی در مورد وضعیت زنان قربانی به دست آمد که سؤال‌های اصلی این بررسی، با توجه به این تحقیق مقدماتی مطرح شد. سؤال‌های شناسایی با پاسخ بسته و سؤال‌های دیگر با پاسخ باز طراحی گردید. مصاحبه‌کننده در حین مصاحبه، یادداشت برمی‌داشت و پس از پایان مصاحبه نیز، در صورت نیاز، برخی اطلاعات را به مصاحبه‌خود می‌افزود. زمان متوسط هر مصاحبه یک ساعت و نیم بود؛ اما مصاحبه‌های طولانی‌تری نیز صورت گرفت.

چارچوب نظری تحقیق: این بررسی، با توجه به نظریه ساختار اقتداری انجام شده است که به طور خلاصه به شرح زیر است: ساختار جوامع کنونی بر اساس اقتدار پدرسالارانه (مردسالارانه) بنا شده است. در این ساختار اجتماعی، مردان بیشتر از زنان به منابع کمیاب اجتماعی مانند ثروت، قدرت و اعتبار دسترسی دارند. در نتیجه، سلسله‌مراتبی در جامعه به وجود آمده و جهان بینی‌های حاکم بر جامعه نیز به نوعی شکل گرفته‌اند که تضمین‌کننده سلسله‌مراتب برتری مردان بر زنان‌اند. این جهان بینی بر سازمان‌های گوناگون جامعه حاکم است، در قوانین آن وجود دارد و مدارس و رسانه‌ها نیز در مورد آن تبلیغ

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۹۳

می‌کنند. به این ترتیب، اعضای جامعه نیز به برتری مردان نسبت به زنان عقیده پیدا کرده‌اند و بازتاب این تفکر را در زمینه برقراری رابطه با فرزندان، از طریق جامعه پذیری، مشاهده می‌کنیم. مردان در جامعه اقتدار بیشتری دارند و این رابطه باید در خانواده هم پابرجا بماند. حال اگر در خانواده وضعیتی تنش آفرین به وجود آید که سبب شود رفتار زن و فرزند از نظارت خارج شود یا رفتاری از آن‌ها سر بزند که تهدیدی برای اقتدار مرد باشد، او باید برای حفظ اقتدار خود اقدام کند. از آنجا که ساختار جامعه دارای خشونت است و ارزش گذاری اجتماعی و فردی نیز آن را تا حدودی تحمل کرده است و در مواردی جایز می‌شمارد، یکی از ساده‌ترین راه‌ها برای حفظ مقام و موقعیت مرد در سلسله مراتب اقتداری خانواده و اعمال نظارت بر رفتار دیگران، توسل به خشونت است. از اینها گذشته، مردان از طریق خانواده‌های جهت یاب خود دریافته‌اند که ساده‌ترین راه پایان بخشیدن به تعارضات خانوادگی، بهره‌گیری از خشونت است.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۹۵

مدل نظری تحقیق نشان می‌دهد در صورتی که در جامعه‌ای، سلسله مراتب اجتماعی بر برتری مردان تأکید کند، جهان بینی‌های جامعه، که در قوانین، گفتارها، دستورهای اخلاقی، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی بازتاب دارند، این پدیده را تأیید می‌کنند و روابط خانوادگی را نیز در چارچوب این سلسله مراتب و جهان بینی توضیح می‌دهند (خانه شماره ۱). امکان ایجاد ساختار خشونت (خانه شماره ۲) از طریق نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهای خشونت و تقویت رفتار خشونت‌آمیز در جامعه، به وجود می‌آید که به نوبه خود، بر ارزش‌گذاری اجتماعی و فردی در مورد خشونت، قبول و تحمل یا نفی آن مؤثر است (خانه شماره ۳). موقعیت اجتماعی خانواده نیز از جامعه تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، می‌توان آن را به صورت منزوی و بدون دریافت حمایت کمک لازم از سازمان‌ها و گروه‌ها قرارداد یا حمایت‌های اجتماعی و دولتی را به آن ارائه کرد (خانه شماره ۴). در هر یک از این حالت‌ها، خانواده برای مقابله با مشکلات اجتماعی، به وسایل گوناگونی مجهز می‌شود (خانه شماره ۵). این مشکلات در هر صورت در خانواده وجود دارد و در صورت نبود حمایت‌های اجتماعی، به شکل تعارض‌های شدید خانوادگی بروز می‌کند و در شرایطی، تشدیدکننده روابط خشونت‌آمیز خواهد شد.

از طرف دیگر، افراد در خانواده‌های جهت یاب خود رشد می‌کنند و شرایط اجتماعی و اقتصادی خانواده‌ها (خانه شماره ۶) بر شرایط اجتماعی و اقتصادی فردی که بعدها تشکیل خانواده خواهد داد (خانه شماره ۹)، تأثیر می‌گذارد. علاوه بر تأثیر خانواده جهت یاب در تعیین پایگاه اجتماعی - اقتصادی افراد، باید به روند فراگیری خشونت (خانه شماره ۷) در چنین خانواده‌ای نیز توجه داشت. در صورتی که ساختار خانواده به گونه‌ای باشد که افراد با پدیده خشونت آشنا شوند، امکان دارد هنجارهای خشونت از همین طریق در آن‌ها تحکیم گردد (خانه شماره ۸) و چنین القا شود که روابط خشونت‌آمیز بین افرادی که رابطه نزدیک و صمیمانه‌ای دارند، طبیعی است.

خصوصیات اجتماعی - اقتصادی افراد (خانه شماره ۹) که از موقعیت خانواده جهت یاب (خانه شماره ۶) تأثیر پذیرفته، بر ساختار خانواده یا هرم قدرت و رابطه میان نقش‌های خانوادگی تأثیر می‌گذارد (خانه شماره ۱۰). همچنین از جامعه پذیری در خانواده جهت یاب (خانه شماره ۷)، از ساختار جامعه (خانه شماره ۱)، موقعیت خانواده در جامعه (خانه شماره ۴)، و از وجود مشکلات اجتماعی و خانوادگی (خانه شماره ۵) نیز تأثیر می‌پذیرد. حال امکان دارد در این ساختار خانوادگی، که از عوامل گوناگونی تأثیر پذیرفته است، حالت تضاد و تنش بروز کند که خطری برای سلسله مراتب خانواده به شمار می‌رود. در این حالت، با توجه به ارزش گذاری فردی و اجتماعی در مورد خشونت (خانه شماره ۳)، همچنین تحکیم ارزش‌ها و هنجارهای خشونت از طریق خانواده جهت یاب (خانه شماره ۸)، اعمال خشونت برای حفظ مقام یا نظارت بر رفتار دیگری (خانه شماره ۱۱) به صورت یک راه حل در نظر گرفته می‌شود و به بروز خشونت منجر می‌گردد.

مدل نظری تحقیق، با توجه به مدلی که گلز ارائه کرده با اندکی تغییر ارائه شده است. این مدل مشکلاتی نیز دارد که مهم‌ترین آن، توجه نکردن به ویژگی‌های شخصیتی - روانی افراد است. در این مدل، توجه بیشتر به عوامل اجتماعی، چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، معطوف است و با در نظر گرفتن هدف تحقیق، قادر است عوامل ساختاری و فردی دخیل در خشونت را مشخص کند.

نمونه مورد بررسی: این بررسی در مورد ۵۳ زنی صورت گرفت که طی تیرماه ۱۳۷۶ تا پایان دی ماه همان سال، برای مشاوره درباره مشکلات خود به مراکز انتخاب شده مراجعه کرده و به سؤال مربوط به کتک خوردن از همسر پاسخ مثبت داده بودند. هیچ یک از این زنان، مشخصاً به دلیل کتک خوردن از شوهر خود به این مراکز مراجعه نکرده بودند و مهم‌ترین دلایل مراجعه آنها به قرار زیر بود:

- ▣ نابهنجاری‌های ضعیف یا شدید فرزندان؛
- ▣ توصیهٔ معلمان برای مراجعه به مرکز؛
- ▣ مشکلاتی که فرزندان در خانواده به وجود می‌آوردند؛
- ▣ وجود مشکلات بزرگ‌تری مانند اعتیاد یا اعزام فرزندان به مراکز اصلاح و تربیت؛
- ▣ آشنایی با حقوق خانوادگی مانند چگونگی وادار کردن شوهران به دادن خرجی و راه‌های قانونی آن؛
- ▣ آشنایی با حقوق قانونی خود؛
- ▣ کسب اطلاعات در مورد حقوقی که بعد از طلاق به آنها تعلق می‌گرفت یا موارد مربوط به سرپرستی فرزندان؛
- ▣ حل اختلاف نظر با همسر (این زنان همراه شوهران خود به مراکز مراجعه می‌کردند).

بنابراین، مسائل فرزندان مهم‌ترین دلیل مراجعه زنان به مراکز مشاوره بود. با نگاهی به آمار مراجعه‌کنندگان به مراکز، اطلاعات جالبی به دست می‌آید: طی یک سال، عدهٔ مراجعه‌کنندگان نوسان زیادی دارد که از وقایع اجتماعی و مسائل مربوط به فرزندان تأثیر می‌پذیرد. زیرا به طور مشخص، از عدهٔ مراجعه‌کنندگان در آغاز سال تحصیلی، روزهای امتحان، قبل از عید نوروز و ماه رمضان کاسته می‌شود و پس از پایان امتحانات و در فصل تابستان افزایش پیدا می‌کند. گذشته از نوسان‌های مربوط به وقایع سالانه، در ایام هفته نیز تغییراتی مشاهده می‌شود. مراکز، در روزهای اول و آخر هفته، کمترین مراجعه‌کننده را داشتند و روزهای یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه، تعداد آنها افزایش می‌یافت. می‌توان احتمال داد که روزهای آخر هفته، به فعالیت‌های خانوادگی مانند رفتن به مهمانی یا سفر اختصاص دارد. روز شنبه نیز کارهای ناتمام خانه، مانع از مراجعهٔ زنان به مراکز می‌شد.

بدین ترتیب، می‌توان در نظر گرفت زنانی که با مشکلاتی مواجه بودند، پس از آن‌که کلیه وظایف مادری خود (رسیدگی به فرزندان، مراقبت از آن‌ها در ایام امتحانات و...) را انجام می‌دادند و فعالیت‌های اجتماعی، سنتی یا مذهبی خود را به پایان می‌رسانند، در اوقات فراغت که هیچ مسئله دیگری در زندگی آن‌ها الویت ندارد، فرصت مراجعه به مراکز مشاوره و کسب اطلاعات ضروری زندگی را پیدا می‌کنند. در مقایسه با مسائل روزمره زندگی، مسائل خاص خانوادگی اولویت ندارند و ابتدا باید کلیه فعالیت‌های روزانه انجام شود و مجالی برای رسیدگی به امور خاص فراهم آید. البته در مواردی نیز زنان با التهاب و هیجان ناشی از وجود یک مشکل و تنش خانوادگی به مرکز مشاوره مراجعه می‌کردند؛ اما عده آن‌ها بسیار اندک بود.

مراکز مشاوره و پیشگیری: هنگام انجام دادن این بررسی (سال ۱۳۷۶)، ۱۵ مرکز مشاوره و پیشگیری در مناطق گوناگون تهران وجود داشت. اکثر این مراکز در سازمان‌هایی مستقر بودند که صبح‌ها، به وظایف خاص اداری می‌پرداختند و بعد از ظهرها در اختیار مرکز مشاوره قرار می‌گرفتند. بدین سبب، ساعت کار اکثر مراکز، ۳ تا ۶ بعد از ظهر بود.

مراکز مورد بررسی، تفاوت‌هایی داشتند؛ برای مثال، مراکز آمنه و هجرت، دارای فضای وسیع، اتاق‌های متعدد و راهرویی برای منتظر ماندن مراجعه‌کننده‌ها بودند. در حالی که فضای مورد استفاده در مرکز معرفت کم و نامناسب بود و به سبب قرار داشتن آن در فرهنگ سرا، افراد متعددی، که بیشتر آن‌ها را دختران دانش‌آموز تشکیل می‌دادند، برای مشاوره تحصیلی به آنجا مراجعه می‌کردند.

در هر مرکز، مددکار، مشاور، روان‌شناس، روان‌پزشک و مشاور حقوقی فعال بودند که هر یک روزهای خاصی در مرکز حضور داشتند. در بعضی مراکز، متصدی پذیرش به هر ترتیبی که بود، جلسه مشاوره‌ای برای مراجعه‌کنندگان ترتیب می‌داد. در صورتی که در مراکز دیگر، افراد باید برای مشاوره وقت قبلی

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۹۹

می‌گرفتند و همین امر احتمالاً سبب می‌شد که نتوانند در زمان تعیین شده به مرکز مراجعه کنند.

در مرکز مولوی، که در محدوده جنوب شهر تهران قرار دارد، طبق اظهار مسئولان، مشاوره‌ای که پیش از آن در مرکز بود، فعالانه از طریق پخش آگهی و اعلامیه در مراکز تجمعی مانند مساجد و مدارس، افراد را جلب مرکز می‌کرد. اما در زمان بررسی، این فعالیت‌ها کاهش یافته و از عده مراجعه‌کننده‌ها به مرکز نیز کاسته شده بود.

گذشته از مشاوره‌های فردی، برنامه‌های گروهی متفاوتی نیز در مراکز وجود داشت که افراد خاصی از طریق ثبت نام در آن‌ها شرکت می‌کردند. در این روزها، مراجعه‌کننده‌ها منفرد در مرکز پذیرفته نمی‌شدند. برنامه‌های گروهی شامل جلسات گروه درمانی و مانند آن بود. اما عده شرکت‌کنندگان در این برنامه‌ها زیاد نبود.

مراکزی که برای بررسی انتخاب شدند، سال پیش از تحقیق (۱۳۷۵)، بیشترین درصد مراجعه‌کننده‌ها دارای مشکلات خانوادگی بودند که از این تعداد، ۳۹/۶٪ به مرکز آمنه و حداقل ۲۸٪ به مراکز دیگر مراجعه کردند.

مراکز مورد بررسی به قرار زیر است:

☐ مرکز آمنه در مجتمع خدمات بهزیستی و شیرخوارگاه آمنه / خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک (محدوده شمال). در این مرکز با ۱۵ نفر مصاحبه شد.

☐ مرکز اشرفی اصفهانی واقع در مرکز مشاوره شهید آیتا... اشرفی اصفهانی / خیابان انقلاب، پیچ شمیران (محدوده مرکز). در این مرکز با ۱۲ نفر مصاحبه به عمل آمد.

☐ مرکز معرفت واقع در فرهنگ سرای معرفت / شهر زیبا، میدان شهران (محدوده غرب). در این مرکز با ۱۱ نفر مصاحبه شد.

☐ مرکز هجرت واقع در مجتمع خدمات بهزیستی هجرت / تهران پارس / اول خاک سفید (محدوده شرق). در این مرکز با ۱۵ نفر مصاحبه شد.

☐ مرکز مولوی واقع در مجتمع خدمات توان بخشی مولوی / خیابان مولوی (محدوده جنوب). در این مرکز، به دلیل تعداد کم مراجعه کنندگان، با هیچ فردی مصاحبه نشد.

تحلیل داده‌ها

۱- ویژگی‌های فردی

پس از شروع مرحله‌ای که پژوهشگران متوجه خشونت در خانواده شدند، محققان علوم گوناگون با دیدگاه‌های متفاوتی به بررسی این پدیده پرداختند. تعیین ارتباط میان ویژگی‌های فردی (فرد مجرم و قربانی) یکی از مسائل مهمی بود که باید به آن توجه می‌شد. ویژگی‌های افراد مانند سطح سواد، نوع شغل و میزان درآمد که در مجموع نشان دهنده پایگاه طبقاتی آنهاست، مورد بررسی قرار گرفت. ویژگی‌های دیگر مانند سن ازدواج، طول ازدواج و عده فرزندان نیز مورد توجه قرار گرفت. گذشته از این عوامل اجتماعی، بر خصوصیات روانی افراد نیز تأکید شد. در این دیدگاه، ویژگی پرخاشگری در فرد مجرم و ویژگی خاصی که در قربانی وجود دارد و باعث تحریک مجرم به رفتار خشن می‌شود، مورد ملاحظه قرار گرفت. عوامل دیگری که بر عدم نظارت فرد به رفتار خود تأثیر دارند (مصرف مشروبات الکلی یا مواد مخدر) هم مد نظر بود. شرایط جسمانی زنان در دوران حاملگی و تأثیر آن در بروز خشونت نیز بررسی شد.

این بررسی‌ها بیشتر متوجه ویژگی‌های فردی بود و با آن که محققان طبیعتاً بر تأثیر جامعه نیز توجه داشتند، آن را به صورت غیرمستقیم مورد بررسی قرار دادند. از این دیدگاه، فرد مجرم، به دلیل برخی ویژگی‌های خود به رفتار خشونت‌آمیز دست می‌زند و قربانی نیز به سبب داشتن ویژگی‌های خاص، هم این رفتار را تحمل می‌کند و هم در مواردی باعث تحریک فرد پرخاشگر می‌شود. برای مثال، شرایط اقتصادی نامناسب به خشونت خانوادگی می‌انجامد. به این سبب، احتمال بروز پرخاشگری، در مردانی که بیکارند یا درآمد اندکی دارند، به دلیل فشارها و تنش‌های اجتماعی و احساس ضعف و ناتوانی در رسیدگی به خانواده، بیشتر از سایرین است. همین امر در مورد افرادی با تحصیلات اندک، که به طور معمول به شغل پست و درآمد کم منجر

می‌شود نیز صدق می‌کند. از طرف دیگر، در مورد ویژگی‌های قربانی، که در حکم محرک عمل می‌کند، کمبود اعتماد به نفس مد نظر است. زیرا این ویژگی، هم باعث تحریک فرد به خشونت و هم باعث تحمل رفتار خشونت‌آمیز می‌شود. می‌توان از همین استدلال در مورد زنان خانه‌دار یا شاغل نیز استفاده کرد. اما احتمال دارد که زنان شاغل قادر به ایفای مناسب نقش خانه‌داری نباشند و باعث بروز موقعیت تنش‌زا در خانواده گردند.

با آن‌که باید مجموعه‌ای از این قبیل عوامل مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان نتایج تحقیقات انجام شده را بدین صورت طبقه‌بندی کرد که در رفتارهای خشونت‌آمیز مردان نسبت به زنان، هیچ‌یک از عوامل ذکر شده مؤثر نیست. زیرا پدیده خشونت خانوادگی در میان کلیه قشرها با ویژگی‌های متفاوت زنان و مردان مشاهده می‌شود. در مورد ارتباط برخی از شرایط روانی مانند تغییرات بدنی - روانی، که به پرخاشگری منجر می‌شود، یا نداشتن اعتماد به نفس شک و تردید در رابطه علت و معلولی وجود دارد و مشخص نیست که اعتماد به نفس اندک زنان، که امکان دارد به مثابه محرک عمل کند، علت یا معلول خشونت است. در مورد این قبیل ویژگی‌ها، به دلیل مشکلات بررسی، باید با احتیاط عمل کرد.

از آنجا که تعیین ویژگی‌های آماری افراد از سؤال‌های مهم هر تحقیق است، در این بررسی نیز ابتدا از طریق سؤال‌هایی، شناسایی انجام شده است و سپس به بررسی عوامل دیگر پرداخته‌ایم. اطلاعات مربوط به زنان، مستقیماً از خود آن‌ها کسب شده و اطلاعات مربوط به شوهران، از طریق اظهارات زنان به دست آمده است.

عوامل مورد نظر در این بررسی عبارت بود از سن زنان در هنگام مصاحبه، سن ازدواج زن و مرد، مدت ازدواج، سطح سواد، نوع شغل و میزان درآمد زن و مرد. در عین حال، کوشیدیم از طریق زنان، اطلاعاتی در مورد رفتار خشونت‌آمیز مرد در جامعه، تأثیر مشروبات الکلی و مواد مخدر بر خشونت و

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۰۳

تأثیر حاملگی زن بر خشونت اطلاعاتی کسب کنیم. ویژگی‌های آماری زنان: زنانی که با آنها مصاحبه شد، در رده‌های سنی متفاوتی قرار داشتند و سن آنها میان ۲۰ تا ۵۰ سال در نوسان بود. با یک زن بالای ۵۰ سال نیز مصاحبه شد. اما اکثر زنان در رده سنی ۴۰ - ۳۰ سال قرار داشتند.

جدول شماره ۱: فراوانی و درصد زنان قربانی برحسب سن

سن	فراوانی	درصد
۳۰ - ۲۰ سال	۱۵	۲۸/۳
۴۰ - ۳۰ سال	۲۳	۴۳/۴
۵۰ - ۴۰ سال	۱۴	۲۶/۴
۵۰ سال و بیشتر	۱	۱/۹
جمع	۵۳	۱۰۰/٪

سطح سواد زنان نیز تفاوت‌های زیادی داشت و در گروه نمونه، از بی سواد تا لیسانس دیده شد. در صورت تقسیم سواد زنان تا سطح دبیرستان و افراد دارای دیپلم و لیسانس، متوجه خواهیم شد که تقریباً نیمی از زنان در حد تحصیلات تکمیل نشده دبیرستان و نیم دیگر دارای مدرک دیپلم و لیسانس هستند. (۵۱٪ و ۴۹٪)

جدول شماره ۲: فراوانی و درصد زنان قربانی برحسب میزان تحصیلات

درصد	فراوانی	تحصیلات
۵۱٪ {	۲	بی سواد
	۶	ابتدایی
۴۹٪ {	۹	زاهنمایی
	۱۰	دبیرستان
	۱۸	دیپلم
	۸	لیسانس
۱۰۰٪	۵۳	جمع

بالا بودن سطح سواد زنان در این بررسی، شاید بدین سبب باشد که در منطقه‌ای از شهر، که احتمال وجود زنان بی سواد یا با تحصیلات ابتدایی بیشتر است، مراجعه کننده‌ای وجود نداشت (مرکز مولوی). در نتیجه اکثر مراجعه کنندگانی که مورد بررسی قرار گرفتند، در محلات متوسط زندگی می‌کردند که البته در این مناطق نیز با زنان کم سواد روبه‌رو شدیم. از طرف دیگر، با توجه به عدم استقبال زنانی که در منطقه کم درآمد شهر سکونت داشتند، می‌توان گمان برد که مراجعه به این قبیل مراکز، هنوز در نظر افراد طبقه پایین عملی ناپسند است. در حالی که افراد طبقه متوسط (در تمام تقسیم‌بندی‌ها) آن را تا حدودی پذیرفته‌اند. در عین حال، وجود زنان و مردانی با تحصیلات بالا، نشان دهنده این امر است که این پدیده، به قشر و طبقه خاصی تعلق ندارد و در کل جامعه پراکنده است.

درصد زیادی از زنان نیز به کار اشتغال داشتند. از میان مجموع زنان مورد بررسی، ۱۸ نفر (۴۴٪) در زمان انجام شدن مصاحبه شاغل و ۳۵ نفر دیگر

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۰۵

(۶۶٪) خانه‌دار بودند. زنان شاغل را کارمندان (۱۳ نفر)، معلمان (۴ نفر) و کارگران (۱ نفر) تشکیل می‌دادند. با توجه به میزان سواد، باید اظهار داشت که اگر زنان را به دو طبقه دارای تحصیلات تا دیپلم (ناتمام دبیرستان) و دیپلم به بالا تقسیم کنیم، متوجه خواهیم شد که بین سطح سواد و اشتغال آن‌ها رابطه مشخصی دیده می‌شود. زیرا ۵۰٪ زنان دارای تحصیلات دیپلم و بالاتر، شاغل و ۵۰٪ بقیه خانه‌دار بودند. در صورتی که در میان زنان دارای تحصیلات ناتمام دبیرستانی، تنها ۲۲٪ (۵ نفر) شاغل و بقیه خانه‌دار بودند.

جدول شماره ۳: فراوانی زنان برحسب میزان تحصیلات و شغل

میزان تحصیلات	خانه‌دار	شاغل	جمع
بی سواد و ابتدایی	۷	۱	۸
راهنمایی	۷	۲	۹
دبیرستان	۸	۲	۱۰
دیپلم	۹	۹	۱۸
لیسانس	۴	۴	۸
جمع	۳۵	۱۸	۵۳

تعداد زنانی که دارای درآمد بودند، از عده زنان شاغل بیشتر بود و این بدین است که بعضی از زنان، دارای اموالی بودند که از درآمد آن زندگی می‌کردند. بدین ترتیب، ۲۵ زن دارای درآمدهای ناشی از کار یا منابع دیگر بودند که ۲۰ نفر از آن‌ها درآمد خود را در حد متوسط و بقیه در حد خیلی کم رده‌بندی کردند. با وجود رده‌بندی درآمد در حد متوسط و پایین، ۱۵ زن دلیل اشتغال به کار خود را عامل اقتصادی (و علاقه به کار) ذکر کردند و سه نفر دیگر دلایل ویژه‌ای داشتند.

۱۰۶ خشونت خانوادگی

از ۵۳ زنی که با آنها مصاحبه شد، هفت زن دوباره ازدواج کرده بودند. این زنان، یا از شوهر قبلی خود طلاق گرفته یا در اثر فوت همسر بیوه شده و مجدداً ازدواج کرده بودند. کلیه زنان، به غیر از یک نفر، دارای فرزند بودند. زنی که فرزند نداشت، بر این باور بود شوهرش صاحب فرزند نمی شود.

سن ازدواج زنان تفاوت‌های فراوانی نشان داد و در نمونه مورد بررسی، از ازدواج‌های زودرس (زیر ۱۴ سال) تا ازدواج در سنین بالاتر (۴۰ - ۳۰ سالگی) دیده شد. اگر سن متعارف ازدواج را ۱۸ تا ۲۵ سالگی در نظر بگیریم، اکثر زنان در این رده سنی ازدواج کرده بودند و ازدواج در سنین بالاتر از ۳۰، درصد کمی داشت.

جدول شماره ۴: فراوانی و درصد زنان برحسب سن ازدواج

سن ازدواج	فراوانی	درصد
کمتر از ۱۴ سال	۴	۷/۵
۱۴ تا ۱۶ سال	۴	۷/۵
۱۶ تا ۱۸ سال	۱۰	۱۸/۹
۱۸ تا ۲۵ سال	۲۵	۴۷/۲
۲۵ تا ۳۰ سال	۸	۱۵/۱
۳۰ تا ۴۰ سال	۲	۳/۸
جمع	۵۳	٪۱۰۰

طبیعتاً اکثر زنانی که در سنین پایین ازدواج کرده بودند، تحصیلات کمتری داشتند. اما عده‌ای از آنها که بین ۱۶ تا ۱۸ سالگی ازدواج کرده بودند، توانستند دوره دبیرستان را به پایان برسانند. یکی از زنانی هم که لیسانسیه بود، قبل از ۱۸ سالگی ازدواج کرده و بعدها درس خوانده بود.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۰۷

جدول شماره ۵: فراوانی و درصد زنان برحسب سن ازدواج و میزان تحصیلات

سن ازدواج	میزان تحصیلات			
	بی سواد، ابتدایی، راهنمایی	دبیرستان	دیپلم	لیسانس
کمتر از ۱۴ سال	۴	-	-	-
۱۴ تا ۱۶ سال	۴	-	-	-
۱۶ تا ۱۸ سال	۵	۱	۳	۱
۱۸ تا ۲۵ سال	۴	۶	۱۳	۲
۲۵ تا ۳۰ سال	-	۲	۱	۵
۳۰ تا ۴۰ سال	-	۱	۱	-
جمع	۱۷	۱۰	۱۸	۸

ازدواج در سنین پایین، بر ادامه تحصیل مؤثر است. اما سن بالا به تحصیل بیشتر ارتباطی ندارد. اما اگر پایین بودن سن ازدواج مانعی برای ادامه تحصیل به شمار می رود، در مورد کار زنان تأثیر خاصی ندارد. زنان شاغل در رده های سنی متفاوتی ازدواج کرده بودند.

جدول شماره ۶: فراوانی زنان برحسب سن ازدواج و اشتغال

سن ازدواج	شغل	
	شاغل	خانه دار
تا ۱۸ سال	۴	۱۴
۱۸ سال و بیشتر	۱۴	۲۱
جمع	۱۸	۳۵

۱۰۸ خشونت خانوادگی

زنانی که به مراکز مراجعه می‌کردند، طول ازدواج متفاوتی داشتند و در میان آنها، زنانی هم دیده شدند که تنها یک سال از ازدواج آنها می‌گذشت. اما از ازدواج اکثر زنان (۳۹/۶٪) ۱۰ تا ۲۰ سال گذشته بود.

جدول شماره ۷: فراوانی و درصد زنان بر حسب طول ازدواج

طول ازدواج	فراوانی	درصد
تا یکسال	۴	۷/۶
یک سال تا پنج سال	۹	۱۷/۰
پنج سال تا ده سال	۷	۱۳/۲
ده سال تا بیست سال	۲۱	۳۹/۶
بیست سال و بیشتر	۱۲	۲۲/۶
جمع	۵۳	۱۰۰٪

با توجه به این نکته که معمولاً خشونت خانوادگی در سال اول ازدواج یا تا پنج سال بعد از ازدواج صورت می‌گیرد، طول ازدواج این زنان نشان دهنده قبول یا تحمل مشکلات زندگی همراه با خشونت بود.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۰۹

ویژگی‌های مردان: طبق اطلاعات کسب شده از زنان، سطح سواد مردان نیز پراکندگی فراوانی نشان می‌داد. این پراکندگی از سطح بی سواد تا سطح بالای تحصیلی فوق لیسانس و دکترا دیده می‌شد. اگر تقسیم‌بندی تا دبیرستان و دیپلم به بالا را برای مردان به کار بریم، اندکی بیش از نیمی از مردان دارای تحصیلات تا دبیرستان بودند و بقیه تحصیلات بالاتری داشتند. تفاوت سطح سواد مردان با زنان در این بود که بالاترین سطح سواد زنان لیسانس (۸ نفر) بود. در حالی که با مردان فوق لیسانسیه و دکترا (پزشک متخصص) هم روبه‌رو بودیم.

جدول شماره ۸: فراوانی و درصد مردان برحسب میزان تحصیلات

میزان تحصیلات	فراوانی	درصد
بی سواد	۲	۳/۸
ابتدایی	۱۱	۲۰/۸
راهنمایی	۹	۱۷/۰
دبیرستان	۶	۱۱/۳
دیپلم	۱۷	۳۲/۱
لیسانس	۵	۹/۴
فوق لیسانس	۲	۳/۸
دکترا	۱	۱/۹
جمع	۵۳	٪۱۰۰

شغل مردان نیز، که معمولاً به سطح تحصیلات بستگی دارد، مقوله‌بندی‌های متعددی داشت و به ویژه در مقوله شغل آزاد، که در برگیرنده یک سوم از مردان بود، مشاغل متعددی مانند جوش کار یا صاحب نمایشگاه اتومبیل، در سطح پایین و بالا، وجود داشت. عده مردان بی‌کار در این بررسی بسیار کم و در حد سه نفر بود. یک نفر هم هنوز دانشجوی بود.

جدول شماره ۹: فراوانی و درصد انواع مشاغل شوهران

نوع شغل	فراوانی	درصد
کارگر	۱۲	۲۲/۶
معلم - کارمند	۱۷	۳۲/۱
مهندس - پزشک	۳	۵/۷
شغل آزاد	۱۶	۳۰/۲
بازنشسته	۱	۱/۹
دانشجو	۱	۱/۹
بی‌کار	۳	۵/۷
جمع	۵۳	۱۰۰

مردان کارمند با تحصیلات بیشتر، در مشاغل بهتر اجتماعی قرار داشتند. علاوه بر دو مهندس و یک پزشک در نمونه مورد بررسی، سرهنگ ارتش، مترجم وزارت امور خارجه هم وجود داشت. در سطوح میانی، اکثر به مشاغل سطوح متوسط مانند کارمندی و دبیری اشتغال داشتند و در سطوح پایین، راننده (راننده کامیون، اتوبوس شرکت واحد، سرویس مدارس و مسافرکش) و کارگر (کار در تولیدی، سیم‌کش و جوش کار) بودند. بدین ترتیب، تقریباً در جامعه، مردانی که در خانواده به خشونت دست می‌زنند، در اکثر سطوح شغلی وجود دارند. اما وجود مردان خشن و زنان قربانی در مشاغلی مانند معلمی، که با کودکان و نوجوانان ارتباط دارد، جای بسی تأمل است.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۱۱

جدول شماره ۱۰: فراوانی و درصد درآمد شوهران

درصد	فراوانی	میزان درآمد
۲۲/۶	۱۲	زیاد و خیلی زیاد
۵۲/۸	۲۸	متوسط
۲۰/۸	۱۱	کم و خیلی کم
۳/۸	۲	اطلاعی ندارم
۱۰۰	۵۳	جمع

درآمد مردان، طبق تخمین همسرانشان، در حدود نیمی در حیطه متوسط و سپس به طور مساوی در محدوده زیاد و خیلی زیاد و کم و خیلی کم قرار داشت.

جدول شماره ۱۱: فراوانی و درصد سن ازدواج مردان

درصد	فراوانی	سن ازدواج
۴۷/۲	۲۵	۲۰ - ۲۵ سال
۳۵/۸	۱۹	۲۵ - ۳۵ سال
۷/۵	۴	۳۵ - ۴۵ سال
۷/۵	۴	۴۵ - ۵۵ سال
۱/۹	۱	۵۵ سال و بیشتر
٪۱۰۰	۵۳	جمع

سن ازدواج مردان هم مانند زنان، بیشتر در رده‌های پایین بود و بیش از ۸۰٪ از مردان تا ۳۵ سالگی ازدواج کرده بودند. به این ترتیب، ازدواج در سنین بالاتر، درصد کمی داشت. به طور معمول، تفاوت سنی زن و مرد در حد معمول جامعه

و بین ۵ تا ۱۰ سال بود که تفاوت سن بیشتر هم در چند مورد وجود داشت. مورد حاد تنها ازدواج یک دختر کمتر از ۱۴ سال با مردی بالای ۵۰ سال بود. در میان ازدواج‌ها زنی با سن بالاتر از مرد دیده نشد.

ویژگی‌های دیگر:

نظریه پردازان خشونت، علاوه بر برخی عوامل اقتصادی - اجتماعی، که آن‌ها را در بروز خشونت دخیل می‌دانند، بر عوامل دیگری مانند وجود پرخاشگری در فرد خشن یا حاملگی در زن تأکید می‌کنند. زیرا برخی افراد اصولاً پرخاشگرند و هم در جامعه و هم در خانواده، برای پیشبرد مقاصد خود از روش‌های خشونت‌آمیز کمک می‌گیرند. در عین حال، حالت حاملگی در زن نیز، با توجه به حالت آسیب‌پذیری بیشتری که در او به وجود می‌آورد، به مثابه محرکی برای مرد، او را وادار به اعمال خشونت می‌کند. به خصوص اگر بارداری ناخواسته باشد و رابطه زناشویی را تحت فشار قرار دهد. به علاوه، اگر بارداری بر مشکلات مالی خانواده بیفزاید، باعث صدمه زدن به قصد به ناحیه سینه و شکم زن خواهد شد (روی، ۱۳۷۷؛ ۷۲ - ۷۱).

از عوامل مؤثر دیگر در بروز خشونت، می‌توان از مشروبات الکلی و استفاده از مواد مخدر نام برد. اثر این مواد بر کتک زدن این است که در اثر مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر، هم مرد دلیل موجهی برای کتک‌زدن‌هایی دارد که می‌توان ادعا کرد خارج از کنترل فردی و تحت تأثیر مواد است و هم برای زن امکان فراموش کردن چنین رفتاری وجود دارد. با وجود این، بررسی‌ها تأثیر مستقیم این عوامل را بر افزایش یا کاهش خشونت نشان نداده‌اند. زیرا در مواردی در اثر مصرف نوشابه‌های الکلی (به خصوص اگر شخص الکلی و معتاد باشد) خشونت افزایش می‌یابد و در مواردی، مرد خشن پس از مصرف مواد مخدر آرام‌تر می‌شود و به همسر خود صدمه نمی‌زند.

تأثیر مصرف نوشابه‌های الکلی و تریاک: باید توجه داشت از آنجا که مصرف

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۱۳

نوشابه‌های الکلی به صورت غیرمجاز و پنهان صورت می‌گیرد و کشیدن تریاک نیز جزو جرایم اجتماعی است، احتمال دارد زنان در این مورد تا حدودی پرده پوشی کرده باشند. اما بنا بر گفته زنان، عده زیادی از مردان به دلایل مذهبی مشروب الکلی نمی‌نوشیدند (۳۴ مورد) و بقیه نیز هیچ یک به معنای واقعی کلمه معتاد به الکل نبودند، مصرف گاه و بیگاه آن وجود داشت: «اگر گیرش بیاید، می‌خورد!» در مورد تریاک نیز عده زیادی (۴۱ مورد) اصلاً نمی‌کشیدند و در نتیجه، پاسخ زنان در مورد تأثیر این مواد بر خشونت خانوادگی، متفاوت بود. اما نکته‌ای که باید در نظر گرفت، این است که اصولاً مردان، بسیاری از «تفریحات» خود را در محیط‌های خارج از خانه و با گروه‌های دیگر انجام می‌دهند. به این سبب، بسیاری از زنان اظهار داشتند که شوهرشان، در خانه تریاک نکشیده است.

جدول شماره ۱۳: مصرف الکل و تریاک و تأثیر آن بر خشونت

مصرف و تأثیر الکل و تریاک بر خشونت	مصرف الکل	مصرف تریاک
اصلاً مصرف نمی‌کند	۳۴	۴۱
در خانه مصرف نمی‌کند	—	۴
بدون تأثیر	۱۱	۳
افزایش خشونت	۲	۲
کاهش خشونت	۶	۳
جمع	۵۳	۵۳

پرخاشگری عمومی در مردان: اصولاً پرخاشگری مقوله پیچیده‌ای است که رابطه علت و معلولی آن نامشخص می‌نماید. برای انجام دادن رفتار پرخاشگرانه و خشونت‌آمیز، با توجه به نظریه‌های پرخاشگری، باید توجه داشت که افراد تحت تأثیر پرخاشگری در درون خود دچار یک سلسله تغییرات می‌شوند. در

این زمینه، به طور مشخص می‌توان به بررسی‌هایی اشاره کرد که با استفاده از مواد بیوشیمی انجام یافته است تا مشخص شود که آیا مثلاً میزان آدرنالین یا سایر انتقال‌دهنده‌های عصبی‌ای که در سیستم لیمبیک (دستگاه لیمبیک) با غلظت فراوان مشاهده می‌شوند، باعث ایجاد رفتار پرخاشگرانه می‌شوند یا نه. نتایج به دست آمده در این زمینه، متضاد است.

در بررسی ما، فرض بر این بود که اگر افرادی از نظر فیزیولوژی پرخاشگرند و برخوردهای خشونت‌آمیز آنها با همسرانشان تحت تأثیر عوامل درونی صورت می‌گیرد، احتمال این که در رفتار روزمره خود با دیگران نیز تا حدودی چنین رفتارهایی نشان دهند و به سبب این رفتارها با افراد جامعه درگیری پیدا کنند، وجود دارد. به همین دلیل، از زنان مراجعه‌کننده به مراکز در مورد این که آیا همسران آنها در کلاتری یا دادگاه پرونده‌ای در زمینه دعوا، کتک‌کاری، ضرب و شتم و... دارند یا خیر، سؤال کردیم. نکته جالب این بود که اکثر زنان، از روابط خارج از خانه شوهر خود اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و اطلاعاتشان در این مورد محدود به منابعی به غیر از شوهرانشان بود. در این زمینه، تنها ۱۴ زن از وجود پرونده‌ای برای شوهران خود در مورد سرقت و کتک‌کاری یا مواد مخدر در کلاتری و دادگاه آگاهی داشتند که دلیل آن هم محکوم شدن شوهرانشان به حبس و به زندان رفتن آنها بود. اما گذشته از پرخاشگری به مثابه حالتی در مرد، بسیاری از زنان معتقد بودند شوهران آنها «روانی» یا «موجی» یا «عقده‌ای» هستند! اگر این اظهارات را، با توجه به نوع خشوتی که مردان در خانه اعمال می‌کنند، در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که در بسیاری موارد، زنان به حق شوهران خود را در رده «روانی»هایی طبقه‌بندی می‌کنند که تحت درمان دائم قرار ندارند. در مورد موجی بودن هم احتمال حضور در جبهه، این قول را قوی‌تر می‌کند. اما عقده‌ای بودن را زنان به شرایط بسیار نامناسب زندگی خانوادگی مردان نسبت می‌دادند.

در این میان، آنچه مهم است، قبول این ویژگی‌های مرد از جانب زن است،

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۱۵

بدون آن که کوشش و اقدامی برای معالجه او انجام دهد. به این ترتیب، زنان روانی، عقده‌ای و موجی بودن شوهران خود را در حکم جزئی از امور زندگی پذیرفته‌اند و بهای آن را نیز، که کتک خوردن است، می‌پردازند. اما می‌توان احتمال داد که نسبت دادن این ویژگی‌ها به مردان، بدین سبب است که زن بتواند رفتار مرد را نسبت به خود و تحقیر ناشی از کتک خوردن در خانواده را برای خود قابل قبول سازد.

در مجموع، می‌توان گفت که هیچ یک از این مردان (بدون توجه به شغل و تحصیلات) در حالت نامتعادل روانی - جسمانی قرار نداشتند (۲۴ مرد) هر چند که زنان، آن‌ها را در طبقه‌بندی‌های زیر قرار دادند: روانی، موجی، معتاد، عقده‌ای، ناتوان جنسی یا منحرف جنسی و متنفر از زن و فرزندان. اما نیمی دیگر از مردان بدون هیچ گونه مشکل خاص روانی - جسمانی مطرح شدند که در میان جمع رفتار بسیار پسندیده‌ای داشتند و کسی نمی‌توانست تصور کند که در خانه دست به چنین اعمالی می‌زنند.

حاملگی زن: در اکثر بررسی‌هایی که غربی‌ها در مورد حاملگی انجام داده‌اند، به نتایج متضادی رسیده‌اند و هنوز مشخص نیست که حاملگی باعث کاهش یا تشدید خشونت می‌شود. اگر حاملگی ناخواسته و با مشکلات مادی همراه باشد، شاید باعث تشدید خشونت گردد. اما در حالات دیگر، چنین پدیده‌ای مشاهده نمی‌شود. از طرف دیگر، شرایط جسمانی زن در این دوران، در کاهش خشونت تأثیری ندارد و نمی‌توان از آن به مثابه عامل مشخصی نام برد.

زنان مورد بررسی در این پژوهش، ۳۱ مورد از کاهش خشونت در زمان حاملگی نام بردند. در عین حال، بسیاری از آن‌ها در زمان حاملگی، به دلایل جسمانی یا قهر از خانه شوهر، در خانواده پدری به سر می‌بردند که خود سبب کاهش تنش و برخورد می‌شد. ۲۲ نفر هم گفتند که در دوره حاملگی، تغییری در میزان و شدت کتک حاصل نشد و ضربات بیشتر به قسمت شکم وارد می‌شد. در مورد چهار نفر، در دوره حاملگی، قسمت شکم محفوظ ماند و ضربات به

سر و صورت آن‌ها وارد شد.

زنان متعددی نیز اظهار داشتند که چون خود و شوهرانشان تمایلی به داشتن فرزند نداشتند، از شوهرانشان می‌خواستند به کمر آن‌ها ضربه بزنند، روی شکم آن‌ها بنشینند یا به آن ضربه بزنند. خودشان نیز اجسام سنگین بلند می‌کردند، از پله‌های متعدد پایین می‌پریدند و در نتیجه، هنگام ابراز خشونت مرد، خود را موظف به مراقبت از شکم نمی‌دیدند.

با وجود این، تنها سه زن به سقط جنین بر اساس کتک اشاره کردند و بقیه زنان، چه آن‌ها که در این دوره تحت خشونت بودند و چه آن‌ها که در خانه پدر خود به سر می‌بردند، فرزندان سالمی به دنیا آوردند. به نظر می‌رسد که حاملگی در خانواده‌ها، شرایط ویژه‌ای برای زن و شوهر به وجود نمی‌آورد و فرزند آوری جزئی از زندگی خانوادگی در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، فرزند ناخواسته‌ای که مانع برنامه‌ریزی‌های خانواده شود، معنا و مفهومی ندارد. با این حساب، نه شرایط زن حامله ویژه است و نه ورود فرزند جدید مسائل و مشکلات خاصی به وجود می‌آورد. خانواده، بدون توجه به این وضعیت جدید، روال طبیعی زندگی خود را طی می‌کند و همان طور که بعدها خواهیم دید، وجود فرزندان هم مانعی در راه کتک زدن زنان نیست.

۲- همسرگزینی و تقسیم نقش در خانواده

خانواده یکی از قدیمی‌ترین نهادهای اجتماعی است که براساس همسرگزینی صورت می‌گیرد. همسرگزینی در طول تاریخ دچار تغییرات زیادی شده است و معیارهای انتخاب همسر را جامعه تعیین می‌کند. برای مشاهده چگونگی همسرگزینی در ایران، تنها به تفاوت میان معیار همسرگزینی در گذشته و حال اشاره می‌شود.

در دورانی طولانی که خانواده واحد اصلی جامعه بود و پایگاه و نقش اجتماعی افراد در جامعه از طریق وابستگی‌های خانوادگی تعیین می‌شد، تنها

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۱۷

نقش مهم اجتماعی، که دختران قادر به ایفای آن بودند، نقش همسر (کدبانوی خانه) بود. در دورانی که خانواده یک واحد تولیدی تأمین کننده حوایج ضروری انسان‌ها بود، ازدواج ضرورت داشت و دختران نه تنها از طریق ازدواج به نقش اجتماعی مهم‌تری دست می‌یافتند، بلکه در اثر مشارکت در امر تولید خانواده به بقای واحد تولیدی کمک می‌کردند. به علاوه، از طریق آن پیوندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... دو خانواده مستحکم می‌شد و زن و مرد در جامعه دارای نقش همسر می‌شدند. بنابراین، فردی که ازدواج با او صورت می‌گرفت، اهمیتی نداشت و مسئله ازدواج مهم بود. پس از ازدواج نیز به سبب مشخص بودن وظایف زن و مرد در خانه، هریک به نقش از پیش تعیین شده خود می‌پرداختند و زندگی ادامه می‌یافت.

اما در شرایط کنونی، امکانات اجتماعی آن چنان متنوع و گسترده است که ضرورت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ازدواج برای افراد معمولی جامعه از بین رفته است و دیگر، ازدواج پیوندی برای منافع دو خانواده نیست. همچنین با توجه به انواع نقش‌هایی که برای دختران (و پسران) در جامعه امروز متصور است، دیگر ضرورت اجتماعی کسب نقش زن خانه‌دار مطرح نیست. مفهوم دیگری که برای ازدواج و همسرگزینی مطرح شده، این است که دختر و پسر برای اثبات خود در جامعه ازدواج نمی‌کنند؛ بلکه از آنجا که پس از ازدواج، معمولاً تشکیل خانواده‌ای نو مکان و به دور از واحد خانواده گسترده را می‌دهند و دیگر ازدواج بر اساس اداره یک واحد تولیدی صورت نمی‌گیرد، نمی‌توان از آن به مثابه عاملی برای تحکیم روابط خانوادگی - اجتماعی و نظایر آن نام برد و موضوع اصلی، تمایل دختر و پسر به ازدواج با یکدیگر است. آنچه که در ازدواج‌های امروزی معیار قرار می‌گیرد، علاقه دو طرف به یکدیگر، شناخت خصوصیات اخلاقی و وجود اصل صمیمیت و مشارکت و محبت در خانواده است و دلبستگی زن و شوهر به یکدیگر معنایی فراتر از عشق دارد.

در ایران، با توجه به شرایط موجود و تفاوت‌های فراوانی که در میان افراد

جامعه وجود دارد، هر دو نوع ازدواج دیده می‌شود. اما سؤالی که در مورد خشونت خانوادگی مطرح می‌گردد، این است که آیا می‌توان ادعا کرد خشونت خانوادگی در نوع خاصی از خانواده‌ها، که ساختار ویژه‌ای دارند، بیشتر از انواع دیگر مشاهده می‌شود یا بدون توجه به ساختار خانواده، که اعمال می‌شود. به این سبب، ابتدا مقوله چگونگی انتخاب همسر و آشنایی و معاشرت با همسر قبل از ازدواج مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس به تقسیم نقش در خانواده می‌پردازیم.

چگونگی انتخاب همسر: زنان مورد بررسی، به هر دو شکل سنتی و امروزی ازدواج کرده بودند. درصد بیشتری از زنان، ازدواج سنتی و ازدواج بدون پرس‌وجو از دختر داشتند (۶۳٪). ۳۷٪ از زنان اظهار می‌کردند که قبل از ازدواج، همسر آینده خود را انتخاب کرده بودند و شخصاً مایل به ازدواج با او بودند. محدوده انتخاب همسر بسیار متفاوت بود و دختران جوان همسر آینده خود را در محدوده‌های خانوادگی، دوستی یا در محیط کار انتخاب کرده بودند. در مواردی، معاشرت بسیار کوتاه و انتخاب همسر بدون شناخت بود. مانند مواردی که دوست برادر به خواستگاری می‌آمد. در چنین مواردی، با آن که دختر و پسر شخصاً همدیگر را انتخاب کرده بودند، شناختی از هم نداشتند. اما عده‌ای از دختران قبل از ازدواج مدتی طولانی با همسر آینده خود معاشرت داشتند.

طبیعتاً هرچه سن دختران پایین‌تر باشد، ازدواج‌های سنتی بیشتر می‌شود، انتخاب شخصی معمولاً از سنین بالای ۱۸ صورت می‌گیرد. نوع دیگر ازدواج، ازدواج‌های خانوادگی بر طبق قول و قرارهای خانوادگی بود.

جدول شماره ۱۴: فراوانی درصد ازدواج‌ها برحسب شکل ازدواج و سن

شکل ازدواج				سن ازدواج
جمع	انتخاب شخصی	فامیلی	خواستگاری	
۲۳	۱۸	۲	۱	۱۵ - ۱۸ سال
۳۹	۲۵	۱۱	۳	۱۸ - ۲۵ سال
۱۸	۱۰	۷	۱	۲۵ - ۴۰ سال
۵۳	۲۰	۵	۲۸	جمع

بعضی از این زنان را به شکل سنتی شوهر داده‌اند و خود دخالتی در تعیین زندگی نداشته‌اند. سن بیشتر آن‌ها در هنگام ازدواج کم و فشار از جانب خانواده دختر بود. این قبیل ازدواج‌ها احتمالاً بیشتر به سبب فشار اقتصادی یا مشکلات دیگر و نگرش خانواده نسبت به ازدواج دختران صورت می‌گیرد. زیرا بعضی والدین بر این باورند که دختر هرچه زودتر شوهر کند، بهتر است. چنین دخترانی درکی از زندگی خانوادگی ندارند و به اجبار تن به ازدواج می‌دهند. در نتیجه، در انتخاب همسر هم دخالتی ندارند.

■ چون مادرم از من بدش می‌آمد، مرا در ده سالگی به یک مرد ۶۰ ساله شوهر داد. روز عروسی، برای آن که مرا سر سفره عقد بیاورند، گفتند مراسم روضه خوانی داریم (سکینه).

■ در پانزده سالگی مرا شوهر دادند. فاصله بین خواستگاری تا ازدواج فقط پانزده روز بود و با شوهرم هیچ نوع آشنایی نداشتم (اکرم).

■ در شانزده سالگی مرا به زور شوهر دادند. در دوره نامزدی باهم

هیچ نوع معاشرتی نداشتیم. از شوهرم بدم می آمد و از او می ترسیدم (سلیمه).

▣ پدرم می گفت دختر اگر درس بخواند، پررو می شود. برای همین، به مدرسه نرفتم و جامه دار و کارگر حمام شدم. سن ازدواجم را نمی دانم. فقط می دانم که مرا با شناسنامه خواهرم که فوت کرده بود، عقد کردند (اقدس).

▣ مادر من فوق العاده بد اخلاق و بد دهن بود. فقط تحصیلات تا دوره ابتدایی درس خواندم. بعد در کارگاه قالی بافی پدرم کار می کردم. برای فرار از دست بد اخلاقی های مادرم شوهر کردم (فاطمه).

این دختران را خانواده ها، بدون هیچ آشنایی قبلی، شوهر دادند. اما در مورد دختران دیگری که معتقد بودند خودشان همسرانشان را انتخاب کرده اند نیز، معیارهایی که در ازدواج های امروزی وجود دارند و بیشتر بر محور علاقه، محبت یا عشق دور می زند، وجود نداشته است.

در مجموع، می توان دلایل ازدواج این افراد را به دو دسته کلی تقسیم کرد: تعدادی از دختران به سبب شرایط و ویژگی های موجود در مرد، مانند تمایل شدید مرد برای ازدواج با آنها یا شرایط بد زندگی مرد که دلسوزی آنها را برمی انگیزد، ازدواج کردند.

▣ شوهرم قبل از این که به خواستگاری من بیاید، می گفت کسی را در دنیا ندارم. دلم برایش سوخت و با او ازدواج کردم. (زیبا).

▣ شوهرم قبلاً یک زن عقد کرده داشت که می خواست از او طلاق بگیرد. دلم برایش می سوخت و با وجود مخالفت خانواده، با او ازدواج کردم (سارا-الف).

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۲۱

■ وقتی خیلی جوان بودم، یک بار شوهر فعلی ام به خواستگاری ام آمد که به او پاسخ منفی دادیم. دوازده سال بعد، که دو بار ازدواج کرده و هر بار زنان خود را طلاق داده بود، به خواستگاری من آمد. در آن زمان ۳۳ ساله بودم و با هم ازدواج کردیم (صغری).

دلیل دیگر برای دخترانی که شخصاً همسر خود را انتخاب کرده بودند، اجبارها و فشارهای خانواده خودشان بود که زندگی در خانواده را برای آنها مشکل کرده بود.

■ با شوهرم از طریق دوستان آشنا شدم. خانواده من شرایط زندگی را آن چنان دشوار کرده بودند که مجبور شدم ازدواج کنم (سارا-ب).

■ قبل از ازدواج، هفت سال عاشق مرد دیگری بودم. اما پدرم نگذاشت با او ازدواج کنم. به اجبار، با شوهر فعلی ام ازدواج کردم (شراره).

■ در خانواده خودم اصلاً محبت ندیدم. دائماً از مادرم کتک می خوردم و سرکوفت می شنیدم. بعد ازدواج کردم (نیکو).

■ پدر و مادرم در شهرستان بودند و من تهران در خانه خواهرم زندگی می کردم. در بانک به کار اشتغال داشتم و چند سالی با یک مشتری بانک دوست بودم. با آن که می خواستم از او جدا شوم، عاقبت مجبور به ازدواج شدم (نازنین).

بنابراین، دخترانی هم که تا حدودی همسر آینده خود را می شناختند، به دلیل علاقه به آنها تصمیم به ازدواج نگرفتند. بلکه برای رهایی از مشکلات

موجود در خانواده به این کار تن دادند. با این حساب، با آن که در پرسش اولیه با دو نوع ازدواج سنتی و امروزی روبه‌رو شدیم، پاسخ‌های افراد مشخص کرد که حتی در هنگام انتخاب شخصی نیز عوامل و عناصری دست‌اندرکارند که دختر جوان را به اجبار به تفکر سنتی «دختر باید شوهر کند»، سوق می‌دهد.

در اثر چنین طرز تفکری، تنها در شیوه انتخاب همسر دگرگونی به وجود آمده است، نه در اصل و مفهوم ازدواج و دختران برای رهایی از شکلی از زندگی و رسیدن به نقش زن متأهل تصمیم به ازدواج می‌گیرند.

تقسیم نقش در خانواده: با وجود حاکمیت تفکر سنتی در مورد ازدواج، از آنجا که زوج جوان به هر حال به صورت نو مکان زندگی می‌کنند و شرایط زندگی امروزی نیز وظایف و تقسیم نقش خاصی را ایجاب می‌کند، یکی از ویژگی‌های تقسیم نقش در خانواده نو مکان، انجام دادن فعالیت‌های خانگی بدون توجه به وضعیت اشتغال زنان است. به این ترتیب، زن نقش اصلی خود را در خانه ایفا و در تقسیم نقش در خانواده به شوهر خود نیز کمک می‌کند.

با توجه به تعداد زیاد زنان شاغل در این گروه، از زنان سؤال شد که آیا وظیفه خود را در مقام یک زن خانه‌دار انجام می‌دهند یا خیر. تمام زنان (به‌غیر از ۴ نفر) معتقد بودند که وظایف خود را در خانه در حد بسیار خوب و خوب انجام می‌دهند.

جدول شماره ۱۵: فراوانی انجام دادن وظایف خانگی و وضعیت شغلی زنان

شغل زنان			
انجام وظایف خانگی	خانه‌دار	شاغل	جمع
اصلاً	۲	۲	۴
تا حدودی	۱۳	۱۰	۲۳
بسیار خوب	۲۰	۶	۲۶
جمع	۳۵	۱۸	۵۳

انجام دادن کارهای خانه، جزیی از وظایف زنان است که تقریباً همه معترف

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۳

بودند آن را انجام می دهند. تنها ۲ زن شاغل و ۲ زن خانه دار به عدم فعالیت خود در امور خانه داری اشاره کردند. اما این زنان اصولاً تمایلی به انجام دادن هیچ نوع فعالیتی نداشتند و احتمالاً از افسردگی رنج می بردند. با آن که امکان دارد انجام ندادن وظایف سنتی سبب بروز تشنج در خانه شود، در سؤال های بعدی هیچ یک از زنان، حتی آن هایی که معتقد بودند وظیفه خانه داری را انجام نمی دهند، از این عامل به منزله عامل کتک خوردن نام نبردند.

جدول شماره ۱۶: فراوانی و درصد چگونگی کمک شوهر در فعالیت های خانه داری

کمک شوهر در خانه داری	فراوانی	درصد
خیلی زیاد	۵	۹/۴
تا حدودی	۲۵	۴۷/۲
اصلاً	۲۳	۴۳/۴
جمع	۵۳	٪۱۰۰

از طرف دیگر، با توجه به این امر که مردان متعددی در کار منزل به همسر خود کمک می کردند یا قسمتی از وظایف او را نیز به عهده می گرفتند، باید در نظر گرفت که در حیطه تقسیم نقش، نگرش زن و مرد تا حدودی از شکل سنتی خود خارج شده است.

جدول شماره ۱۷: فراوانی کمک شوهر در کار خانه و سطح تحصیلات او

کمک شوهر در خانه	سطح تحصیلات شوهر		
	تا دبیرستان	دیپلم	لیسانس و بالاتر
خیلی زیاد	۳	۱	۵
تا حدودی	۱۲	۱۱	۲۵
خیر، اصلاً	۱۳	۵	۲۳
جمع	۲۸	۱۷	۵۳

با توجه به نوع مشاغل، سطح سواد و ویژگی های دیگری که در مردان وجود

دارد، انجام دادن فعالیت‌های خانگی به وسیله آن‌ها قابل توجه است. گفتنی است که این رفتار، هم در سطوح پایین تحصیلی و هم سطوح بالای آن دیده شد. البته باید توجه داشت که چگونگی کمک شوهر، در جزئیات مورد پرسش قرار نگرفت. زیرا تفکر کلی در مورد فعالیت‌های خانگی و انجام دادن این فعالیت‌ها به وسیله مرد مهم بود. اما باید در نظر گرفت که به دلیل شرایط زندگی امروزی، مردان نیز به اجبار گوشه‌هایی از کارهای خانه را، بدون توجه به اقتداری که پیش از آن داشتند، انجام می‌دهند.

۳- روند شکل‌گیری خشونت

با آن که برخی محققان خشونت، ازدواج و خشونت را پیوسته می‌دانند و موری استراوس از سند ازدواج در حکم سند و مجوز کتک زدن نام می‌برد (استراوس، ۱۳۷۷، ص ۸-۲) باید از خشونت قبل از ازدواج نیز نام برد. ازدواج روندی است که در آن، دختر و پسر با نقش‌های جدید خانوادگی مواجه می‌شوند. در نتیجه، وظایف و حقوقی به عهده می‌گیرند که هیچ یک در خانه پدری موظف به انجام دادن آن‌ها نبودند. روند جامعه‌پذیری برای قبول نقش زن و شوهر، طبیعتاً از درون خانواده‌های جهت‌یاب آغاز می‌گردد، هنجارهای جامعه به تدریج فراگرفته می‌شود و با آغاز سنین ازدواج و در صورت معاشرت با همسر آینده، امکان دارد که حتی قبل از ازدواج نیز فراگرفته شود. زیرا دوران نامزدی جزئی از فرآیند فراگیری نقش‌های خانوادگی است.

اگر به گفتار استراوس توجه کنیم و امضای قرارداد ازدواج را به منزله‌ اخذ حقوق شوهری برای مردان و قبول وظیفه همسری برای زنان در نظر بگیریم، متوجه خواهیم شد که هنجار عمومی جامعه تا حد زیادی برخی از رفتارهای خشونت‌آمیز را در خانواده به معنای تربیت یا جلوگیری از رفتار نابهنجار زن (دلایل قابل قبول جامعه) تحمل می‌کند. اما در عین حال امضای سند ازدواج به معنای دادن اقتدار مردانه به پسر در نقش شوهر در سلسله مراتب خانوادگی و

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۲۵

قبول اقتدار مرد از جانب زن است. بنابراین، معاشرت افراد با یکدیگر به قصد ازدواج نیز به صورت نهفته چنین ویژگی ای دارد. پس می توان نتیجه گرفت که در میان نامزدها نیز امکان بروز خشونت وجود دارد.

شروع خشونت قبل از ازدواج، اگر به صورت نابهنجار برای زنان مطرح شود و فراتر از ارزش های حاکم بر زندگی خانوادگی آنها باشد، به احتمال زیاد نباید به ازدواج بینجامد. مگر آن که دختر جوان در اثر توجیهاتی که خود ارائه می دهد یا از طرف شوهر ارائه می شود، گمان برد که چنین رفتاری صحیح است یا حداقل او مستحق رفتار خشونت آمیز شوهر است. به احتمال زیاد، شرایط اجتماعی و هنجارهای متعادل و مورد قبول جامعه نیز به قبول خشونت های قبل از ازدواج کمک می کند. پس از ازدواج نیز مسئله اصلی در شروع خشونت، واکنش زنان و طول زندگی زناشویی است. گفته می شود هر چه خشونت زودتر در ازدواج شروع شود، روند فراگیری خشونت به مثابه جزئی از زندگی خانوادگی نیز ساده تر خواهد شد. در صورتی که ظهور خشونت پس از گذشت مدتی از ازدواج، با واکنش شدید زن و احتمالاً جدایی همراه خواهد بود.

خشونت قبل از ازدواج: با وجود این که عده ای از زنان به روش سنتی ازدواج کرده بودند، قبل از ازدواج در مقام نامزد، با همسر آینده خود معاشرت داشتند. عده دیگری هم، که بر اساس انتخاب شخصی ازدواج کرده بودند، قبل از ازدواج با یکدیگر معاشرت داشتند. در مجموع، ۳۰ زن مطرح کردند که قبل از ازدواج با همسر خود معاشرت داشته اند. از این تعداد، ۱۸ نفر قبل از ازدواج با خشونت (کلامی و بدنی) همسر آینده خود مواجه شده و با وجود این، به ازدواج تن در داده بودند.

برای بسیاری از خانواده ها، قول و قرار خواستگاری دارای مفهومی مانند ازدواج است و به هم زدن آن کار ساده ای نیست. به علاوه در بسیاری از مواردی که زنان مطرح کردند، در فاصله خواستگاری تا مراسم رسمی ازدواج، عقد صورت گرفته بود. اما آنها در منزل پدری خود ساکن بودند و در نتیجه، امکان

به هم زدن قرار ازدواج، دقیقاً به معنای طلاق گرفتن بود. معاشرت‌های قبل از ازدواج، از دید هر دو طرف به معنای ازدواج و معاشرت در محدوده خانواده بود. بر این اساس، زوج آینده بیشتر در حضور سایرین با یکدیگر روبه‌رو می‌شدند و طبیعتاً در چنین محیطی، ابراز خشونت تا حد زیادی کنترل می‌شد. از میان ۳۰ زنی که قبل از ازدواج با همسر خود معاشرت داشتند، ۱۶ نفر فقط همسر خود را در محیط خانوادگی ملاقات می‌کردند. ۱۰ نفر در محیط دوستانه و ۴ نفر هم یکدیگر را در محیط کار می‌دیدند.

جدول شماره ۱۸: فراوانی و درصد خشونت در معاشرت قبل از ازدواج

فراوانی	معاشرت قبل از ازدواج
۱۲	خشونت وجود نداشت
۱۱	خشونت کلامی
۷	خشونت بدنی
۳۰	جمع

در مورد خشونت‌های کلامی قبل از ازدواج، بر دشنام و در مجموع بداخلاقی و بددهنی در دوره نامزدی تأکید شد. خشونت‌های بدنی نیز با فاصله و در حد انگشت شمار بود. اما لایلا مورد حادی بود. او دو سال با همسر فعلی خود نامزد بود و بارها در حین مشاجره، از او سیلی خورده بود. حتی یک‌بار نامزدش او را از موتورسیکلت پرت کرد که به بی‌هوشی و بستری شدن لایلا به بیمارستان منجر شد. پس از ازدواج نیز خشونت جزیی از زندگی خانوادگی او گردید. اما دلیل مراجعه‌اش به مرکز، وجود خشونت خانوادگی نبود. بلکه در صدد یافتن روشی قانونی برای وادار کردن شوهر به دادن خرجی خانه بود.

مورد دیگر مربوط به دختری لیسانسیه است که همسر آینده او دانشجوی سال آخر پزشکی بود. قبل از ازدواج و پس از عقد رسمی، زمانی که هنوز در خانه والدین خود زندگی می‌کرد، به سبب آن که به شوهرش سلام نکرده بود، در مقابل چشم والدین خود یک سیلی خورد. او می‌گفت: «شوهرم همیشه

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۷

طوری با من رفتار می‌کرد که گمان می‌کردم من مقصر هستم و همیشه زن باید به شوهر خود سلام کند» (ثریا).

برای دختری که نامزد یا عقد کرده است و در انتظار شروع زندگی جدید به سر می‌برد، احتمالاً توجهاتی برای رفتار نامناسب همسر وجود دارد و در عین حال، همیشه گمان بر این است که این ماجرا دیگر تکرار نخواهد شد. به خصوص اگر زن در خانه پدری خود نیز تحت خشونت باشد، می‌پذیرد که در خانه شوهر نیز با همان شرایط زندگی کند. اما در هر صورت، به هم زدن قول و قرار ازدواج، همانند طلاق، عملی مشکل است که همواره با مقاومت اطرافیان مواجه می‌شود.

مواردی هم وجود داشت که زن قبل از ازدواج، با اخلاق و خصوصیات مرد آشنا شده بود؛ اما اقدامی انجام نداده بود. زیرا: «قبل از ازدواج فهمیده بودم که شوهرم خیلی خسیس است. اما چون عقد کرده بودیم، دیگر نمی‌شد کاری کرد» یا مورد دیگر: «قبل از ازدواج، ۵ یا ۶ سال با همسر فعلی‌ام معاشرت داشتم. زمان عقد، چون برای ازدواج مردد بودم، به مشاور مراجعه کردم. او به من گفت ازدواج نکن. ولی چون خانواده‌ام موافق نبودند، قبول کردم ازدواج کنم. حالا هم اگر مادرم بدانند که می‌خواهم طلاق بگیرم، می‌میرد» (نازنین).

شروع خشونت پس از ازدواج: در جامعه‌شناسی خانواده، معمولاً میان زوج تازه ازدواج کرده (زوج عاشق) و زن و شوهر معمولی تفاوت قایل می‌شوند. معمولاً در روزها و هفته‌های اول ازدواج با زوج عاشق روبه‌رو هستیم که هنوز تقسیم نقش متداول زن و شوهر بین آنها صورت نگرفته است و وضعیت روزمره زندگی، شکل غالب خود را نیافته است. در این دوره، معمولاً مرد به تمایلات و درخواست‌های زن تن در می‌دهد و مسائل خارج از وجود آن دو، چندان اهمیتی ندارد. اما پس از گذشت زمان، به تدریج به زن و شوهر معمولی تبدیل می‌شوند که هر یک در حیطه خاص خود فعالیت‌هایی به عهده می‌گیرند. معمولاً این فعالیت‌ها برای زن به صورت فعالیت‌های خانه‌داری و رسیدگی به

۱۲۸ خشونت خانوادگی

امور منزل و برای مرد فعالیت‌های اقتصادی خارج از منزل است. اما در میان زنان مراجعه‌کننده به مراکز، گذشته از عده‌ای که قبل از ازدواج با خشونت مرد روبه‌رو شده بودند، با درصد بسیار زیادی از خشونت در شب ازدواج، هفته اول و ماه اول مواجه شدیم.

جدول شماره ۱۹: فراوانی و درصد زمان شروع خشونت

درصد	فراوانی	شروع خشونت
۲۴/۵	۱۳	شب ازدواج
۲۴/۵	۱۳	تا یک ماه بعد از ازدواج
۱۷/۰	۹	تا شش ماه بعد از ازدواج
۱۵/۱	۸	تا یک سال بعد از ازدواج
۱۷/۰	۹	تا پنج سال بعد از ازدواج
۱/۹	۱	نمی‌داند
٪۱۰۰	۵۳	جمع

هر چه خشونت زودتر شروع شود، احتمالاً روند جامعه‌پذیری زنان نیز سریع‌تر خواهد شد و در عین حال باور خواهند کرد که شکل طبیعی خانواده، همراه با خشونت است. اما آنچه باید در نظر گرفت، این است که معمولاً خشونت‌های روزها و هفته اول ازدواج چندان در الگوی شکل‌گیری خشونت نمی‌گنجد. زیرا هنوز تنش و تعارض خاصی در خانواده به وجود نیامده است که باعث بروز خشونت گردد. بنابراین، بیشتر می‌توان این رفتار را در حکم رفتار رایج و مرسوم، چه در خانواده مرد و چه در خانواده زن، در نظر گرفت و دلیل آن را کمتر حل کردن تنش و بیشتر نمایش و تثبیت سلسله مراتب اقتداری در خانواده می‌دانند.

به طور معمول، خشونت‌های روزهای اول مربوط به کنترل رفتار زن و ایجاد محدودیت برای اوست و از همان روزهای اول، مرد به ابراز قدرت در خانواده و کنترل رفتار زن تمایل نشان می‌دهد.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۲۹

□ سه چهار روز بود که ازدواج کرده و در مسافرت ماه عسل بودیم. من آرایش کرده بودم. اما چون مادر شوهرم، همسرم را تحریک کرده بود که چرا زنت آرایش می‌کند، در جاده اولین کتک را خوردم (اکرم).

□ ده پانزده روز بعد از ازدواج، قرار بود به میهمانی برویم. من دیر حاضر شدم و شوهرم اولین سیلی را به من زد (سارا- الف).

بروز خشونت برای دیر حاضر شدن یا نداشتن تمایل به رفتن به میهمانی دوستانه یا به خانه اقوام شوهر، به کرات ذکر شد.

□ من از نوجوانی سیگار می‌کشیدم. بعد از ازدواج هم در مقابل خانواده او سیگار کشیدم و اولین کتک را خوردم (شہلا).

□ می‌خواستیم جایی برویم. جلو مادرش به من گفت چادر سرکن. من هیچ وقت چادر سر نکرده بودم و بلد نبودم. وقتی گفتم نمی‌خواهم، همان جا یک سیلی محکم به گوش من زد (شراره).

□ یک هفته بعد از ازدواج، شوهرم شروع به حسادت بی جا کرد و اولین کتک خود را خوردم (مریم).

این اظهارات، که بارها از زبان این زنان شنیده شد، دلیل خشونت را نوعی رفتار خاص زن بیان می‌کند که هر چند در کل بی‌اهمیت است، طبق میل شوهر نیست و او با ابراز خشونت، اجرای تمایلات خود را به همسرش آموزش می‌دهد.

برخی از زنان بر وظیفه‌ای که باید انجام می‌دادند، ولی از زیر بار آن شانه خالی کرده بودند، تأکید کردند:

- صبح روز بعد از ازدواج، بر سر مسائل بی‌اهمیت و مسئلهٔ جهیزیه شروع به ایراد گرفتن کرد و مراکتک زد (مهسا).
- روز پا تختی، مادرشوهرم یک کوه رخت جلو من ریخت و گفت باید این‌ها را بشویی. مقاومت کردم و از شوهرم حسابی کتک خوردم (زیبا).
- سیزده ساله بودم که مرا شوهر دادند. چیز زیادی سرم نمی‌شد. سه روز بعد از ازدواج، منزل پدرشوهرم میهمان بودیم. سر موضوعی، در حضور جمع مراکتک زد و خودش به خانه رفت. من هم ترسیدم و گریه‌کنان دنبال او به خانه رفتم (شاکری).

گذشته از مسائل بی‌اهمیتی که به بروز خشونت می‌انجامد یا در جهت محدود کردن رفتار زن (مانند آرایش نکردن، چادر سرکردن، با مرد دیگری حرف نزدن و ...) یا برای آشنا کردن زن با وظایف خود (مانند انجام دادن کارهای خانه یا ضرورت داشتن جهیزیه و ...) است، تعدادی از رفتارهای خشونت‌آمیز در شب اول یا روزهای اول ازدواج ناشی از مسائل جنسی است که بیشتر به سبب امتناع یا ترس زن از برقراری رابطهٔ جنسی با شوهر بروز می‌یابد. این موارد، در بحث جداگانه‌ای که در مورد خشونت جنسی مطرح می‌شود، توضیح داده خواهد شد.

خشونت‌هایی که دیرتر بروز می‌کند، در جهت تعیین حقوق مرد در خانواده است. معمولاً تعیین حقوق مرد در خانواده، به خصوص زمانی که مرد حق بیشتری تقاضا می‌کند که بیشتر وقت‌ها هم مشروعیت ندارد، با ایجاد تنش صورت می‌گیرد. یکی از این موارد، تمایل به برقراری رابطه با زنان دیگر است. در صورتی که زن به این موضوع یا به دیر آمدن و غیبت مرد از خانه اعتراض کند، کتک زدن شروع می‌شود و پس از مدتی، زن فرامی‌گیرد که در این زمینه یا سؤالی نکند یا در صورت پیگیری، آماده خوردن کتک باشد. مردان از یک

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۱

طرف برای محدود کردن آزادی‌های فردی زنان می‌کوشند و از طرف دیگر سعی دارند محدوده آزادی (حتی غیر مجاز) خود را گسترش دهند. علاوه بر کسب حقوق نامعمول، مسائل اقتصادی نیز در خشونت خانوادگی دخالت دارد. در این حالت، مسائل اقتصادی به صورت فقر و کمبود حاد درآمد مطرح نمی‌شود؛ بلکه هدف گرفتن درآمد زن شاغل در حکم «حق مرد و وظیفه زن» است:

□ زمانی که شاغل بودم، مجبور بودم که تمام پولم را به شوهرم بدهم. چون می‌گفت زمانی را که مال من است و باید صرف کارهای خانه کنی، در بیرون کار می‌کنی. پس باید پول حاصل از کارت را هم به من بدهی (زیبا).

□ من دبیر هستم و به دلیل علاقه و نیاز مادی کار می‌کنم. اوایل شوهرم درآمدی نداشت. اما کم‌کم که وضعیتش بهتر شد، مشکلات و کتک خوردن‌های من هم زیادتر شد (مینو).

□ ما، در حال و هوای انقلاب ازدواج کردیم. من از خانواده‌ای مرفه و با درآمد خوب بودم. اما شوهرم از خانواده‌ای پایین و با فرهنگ روستایی بود. با بهبود وضع مالی شوهرم، کتک‌ها هم شروع شد. اما دلیل اصلی این کتک‌ها، عدم درک شوهرم از روابطی است که ما در خانواده خود به آن عادت داریم (معصومه).

□ من کمک بهیار هستم. در شروع ازدواج، شوهرم با کار کردن من مخالفتی نداشت. او را تشویق کردم درس بخواند و به دانشگاه برود. به طوری که در حال حاضر دبیر شیمی است. همیشه تمام پول و درآمد را به شوهرم می‌دادم. بعد از بازنشستگی هم به طور خصوصی کار می‌کردم. اما چون باز هم همه پول کار مرا می‌گرفت، دیگر کار نکردم (زهرا).

■ من اول شاغل و کارمند آموزش و پرورش بودم. اما بعد از ازدواج از کار کردن دست کشیدم. چون فکر می‌کنم اگر زن کار کند، شوهرش تنبل می‌شود (مهری).

در مورد مسائل مادی در خانواده این زنان، با دوگانگی در رفتار مردان مواجه شدیم. تا زمانی که زن تأمین‌کننده اصلی درآمد خانه بود، مرد هم از درآمد او استفاده می‌کرد و هم از طریق در اختیار گرفتن درآمد زن، می‌کوشید اقتداری را که به دلیل پول بیشتر زن صدمه دیده بود، حفظ کند. اما زمانی که درآمد خودشان افزایش می‌یافت و از نظر مادی قدرت بیشتری پیدا می‌کردند، باز هم از طریق گرفتن درآمد زنان، سعی می‌کردند او را با ایجاد محدودیت در حیطه اقتصادی، به خود وابسته‌تر کنند. برای مردانی که در ابتدا درآمد بالا داشتند، مشکل به شکل دیگری ظهور می‌کرد، آن‌ها حق نظارت بر کلیه مخارج خانه را برای خود محفوظ نگه داشتند و سهم عمده‌ای از درآمد را برای خود خرج کرده خانواده را در مضیقه مالی می‌گذاشتند.

مکان خشونت: از پدیده‌های رایج در جوامع کنونی، این است که افراد معمولاً برای رفع تنش‌ها و اختلافاتی که با یکدیگر دارند یا از طریق رفتار مسالمت‌آمیز یا از طریق مراجع قانونی اقدام می‌کنند. در جامعه، روابط خشونت‌آمیز نسبت به افراد غربیه، جرم تلقی می‌شود و پیگرد قانونی دارد. زدوخوردهای خیابانی نیز معمولاً با دخالت افراد دیگر حل یا به دخالت نیروهای انتظامی منجر می‌شود. در بسیاری از جوامع، حداقل از لحاظ نظری، رفتار خشونت‌آمیز اعضای خانواده با یکدیگر در ملاء عام، اگر جرم تلقی نشود، مطرود است. در بررسی‌های پژوهشگران غربی با این نکته روبه‌رو می‌شویم که محدوده خصوصی خانواده در برابر محدوده عمومی جامعه قرار می‌گیرد و روابط اعضا در محدوده خصوصی و عمومی تفاوت دارد. اگر هنجارهای عمومی، هر نوع خشونت را طرد کند، احتمال بروز این رفتار در جامعه کمتر خواهد شد. اما در

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۳

حیطه خصوصی ادامه خواهد یافت. به طوری که ادعا می شود، پشت هر در بسته ای فاجعه ای در جریان است.

از آنجا که مفهوم خشونت در برگیرنده رفتارهای گوناگونی است، باید به هنجارهای جامعه نیز توجه داشت. در هر جامعه ای، دسته ای از بد رفتاری ها، تحمل و در برابر دسته ای دیگر مقاومت می شود. به طور معمول، خشونت های سبک، به خصوص اگر در زمینه تربیت و اصلاح رفتار باشد، مورد اعتراض دیگران قرار نمی گیرد. اما خشونت های سنگین، مانند حمله به دیگری و زدن او به قصد کشت یا حمله با سلاح به دیگری، باعث دخالت دیگران و ممانعت از انجام آن خواهد شد.

یکی از ویژگی های خاص خشونت در ایران، مغشوش بودن اماکن خصوصی و عمومی در هنگام بروز خشونت است. احتمالاً نگرش جامعه، خانواده را محیطی کاملاً خصوصی در نظر می گیرد که دارای هنجارها و ارزش های خاصی است. بدین سبب، حتی اگر رفتاری مغایر با ارزش های عمومی جامعه مشاهده شود، دیگران (جامعه) از دخالت در محدوده روابط خصوصی افراد خودداری می کنند. از طرف دیگر، خودداری از دخالت باعث می شود که رفتار خشونت آمیز خانوادگی، دیگر فقط پشت درهای بسته صورت نگیرد و در همه جا رخ دهد.

در ایران، خشونت خانوادگی در همه جا دیده می شود و نه تنها در خانه که در خیابان، پارک، تاکسی، فروشگاه و حتی در کلابتری و دادگاه خانواده نیز بروز می کند. با توجه به ظهور خشونت در همه جا، سایرین در مواردی که آن را سبک تلقی می کنند، به خود اجازه دخالت نمی دهند و به مذمت کردن آن اکتفا می کنند. اما در مواردی که خشونت حاد است، دیگران خود را ملزم به دخالت یا نمایش عدم تأیید رفتار می دانند و معمولاً عدم تأیید با تکیه بر شدت عمل خشونت آمیز صورت می گیرد، نه با توجه به اصل خشونت.

بدین ترتیب، در ایران، حتی اگر رفتار خشونت آمیز مرد در محیط های

عمومی صورت گیرد، دیگران با در نظر گرفتن آن به مثابه یک نوع رابطه خصوصی، از دخالت در کار زن و شوهر یا والدین و فرزندان خودداری می‌کنند. طبیعتاً امکان ظهور خشونت در خانه بیشتر از هر جای دیگر و شدت آن از هر جای دیگر شدیدتر است. اماکن ویژه‌ای نیز در خانه باعث درگیری‌های فراوان می‌شود که در صورت موجود بودن فضای مجزا باید از آشپزخانه و اتاق نشیمن نام برد. مهلک‌ترین نوع خشونت در اتاق خواب بروز می‌کند. خانه، مکانی است که زن و شوهر در آن، اوقات فراوانی را در یکدیگر می‌گذرانند و تماس در این محدوده بیشتر از هر مکان دیگر و امکان بروز تعارضات نیز بیشتر از هر مکان دیگر است. اما در خانه اقوام (زن و مرد) نیز با خشونت روبه‌رو بودیم.

جدول شماره ۲۰: فراوانی و درصد اماکنی که زنان در آنجا کتک خورده‌اند.

اماکن	فراوانی	درصد
خانه شخصی و اقوام زن و مرد	۲۸	۵۲/۸
خانه و اماکن عمومی	۲۵	۴۸/۲
جمع	۵۳	٪۱۰۰

با توجه به جدول بالا مشخص می‌شود که نیمی از زنان تنها در خانه مورد خشونت قرار گرفته‌اند. اما باید توجه داشت که در سال‌های اول ازدواج و حتی در سال‌های بعد، زوج جوان بیشتر به صورت مستأجر در خانه‌ای همراه با صاحب خانه زندگی می‌کنند. به علاوه، زندگی در آپارتمان دیگر جنبه خصوصی ندارد و می‌توان یقین داشت که همسایگان نیز در اثر سروصدای ناشی از درگیری زن و شوهر، از پدیده خشونت مطلع می‌شوند.

در مورد سؤالی که از زنان در مورد مکان خشونت صورت گرفت، اولاً کلیه زنان از خانه نام بردند و ۲۸ نفر از آن‌ها گفتند که فقط در خانه خود و خانه اقوام از شوهرانشان کتک خورده‌اند. با آن که در مورد بسیاری از زنان، تناوب کتک

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۵

خوردن در خانه اقوام مرد بسیار بیشتر از اقوام خودشان بود، در اعمال خشونت در خانه والدین زن نیز مسأله‌ای دیده نشد و به احتمال، شدت خشونت و تناوب آن در صورت مخالفت اقوام زن کمتر می‌شد. ۲۵ زن از همه جا نام بردند و همه جا شامل تقریباً کلیه اماکن خارج از خانه، از اماکن تفریحی تا خرید را شامل می‌شود:

□ شوهرم به دلیل شک داشتن و حسادت، مرا کتک می‌زند. یک‌بار با همدیگر به پارک شفق رفته بودیم. سر مسائل بی‌اهمیت شروع به کتک زدن من کرد و از پارک شفق تا انقلاب همه‌اش کتک خوردم (ساناز).

□ دو روز مانده به عید، برای خرید به فروشگاه رفته بودیم. سر مسائل بی‌اهمیتی که اتفاق افتاد، جلو در فروشگاه و مقابل چشم همه مردم، آن چنان محکم به سر من کوبید که چشم سیاهی رفت (زهرة).

□ پنج سال پیش شوهرم می‌خواست مرا طلاق بدهد. من برای حفظ آبروی خانوادگی طلاق نگرفتم. آشنایان وساطت کردند و به زندگی ادامه دادیم. چند وقت پیش در خیابان با چاقو مرا تهدید و زخمی کرد تا از او طلاق بگیرم (ثریا).

در چنین مواردی، که خشونت در برابر چشم افراد جامعه صورت می‌گیرد، اکثر آن‌ها دخالتی نمی‌کنند و تنها دخالت‌هایی که دیده می‌شود، به صورت ابراز این عقیده است که زن را که این طوری کتک نمی‌زنند! که به طور ضمنی تأیید خشونت سبک و رد خشونت‌های سنگین است.

با توجه به عمومی بودن مکان، وجود شاهدان متعدد و آگاهی (ذهنی) زن از قضیه، باید در نظر گرفت که هنجار اجتماعی خشونت را تحمل می‌کند. بارها

مطرح شد که زنان در مقابل چشم والدین، در خانه پدری کتک خوردند، تحقیر شدند و دشنام شنیدند. مواردی نیز وجود داشت که یکی از اعضای خانواده پدری، از دختر خود دفاع و حتی پسر را تهدید کرده بودند که دست به چنین اعمالی نزند. اما به نظر می‌رسد که خشونت‌های سبک، حتی از جانب اقوام زن نیز، قابل تحمل است. خانواده‌هایی که در آن‌ها خشونت جزئی از زندگی روزمره است، در برابر رفتار خشونت‌آمیز شوهر واکنش خاصی نشان نمی‌دهند.

- با آن که شوهرم از خانواده من خیلی می‌ترسد و در حضور آنان خشونت ندارد، بارها به حالت قهر به خانه پدری رفته‌ام و برادرها و پدرم مرا مجبور به آشتی کرده‌اند (شراره).
- وقتی وضعیت خودم را برای پدرم تعریف می‌کنم، از من سؤال می‌کند کی نوه‌دار می‌شوم؟! (ساناز).
- مادرم می‌گفت مرد باید زن را بزند (سکینه).

بنابراین، نه تنها بعضی والدین توجه چندانی به خشونت ندارند، بلکه بارها خانواده و خویشان زن وساطت کرده و زن و شوهر را آشتی داده‌اند. اکثراً در این آشتی دادن‌ها، از مرد تعهد می‌گیرند که از رفتار خشونت‌آمیز دست بردارد. اگر در منزل اقوام زن، خشونت‌ها سبک‌تر است و حداقل با مخالفت والدین زن روبه‌رو می‌شود، در منزل اقوام مرد تأیید ضمنی یا عملی رفتار مرد مشاهده می‌گردد. به علاوه، بسیاری از زنان دخالت‌های خانواده مرد را در ایجاد خشونت دخیل می‌دانند:

- همه جاکتک خورده‌ام. از همه کتک خورده‌ام. سه سال از ازدواج ما گذشته بود که یک‌بار شوهرم، برادر و خواهر و مادرش همگی به

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۷

قصد کشت مرا زدند. می خواستند مرا خفه کنند و بکشند. مجبور شدم شکایت کنم (رقیه).

این زن نه تنها از کلیه افراد خانواده شوهر کتک می خورد، بلکه پسرش هم او را مرتب کتک می زند.

با توجه به این که خشونت تقریباً در همه جا رخ می دهد، طبیعتاً بسیاری از افراد از آن آگاه اند. اطرافیان و نزدیکان زن و شوهر، خشونت را تحمل می کنند؛ مگر آن که حد آن بیشتر از هنجارهای مربوط به خشونت باشد.

به طور کلی، فرزندان همیشه شاهد خشونت هستند و در مواردی که به کمک مادر می آیند، کتک می خورند. زنان واکنش فرزندان خود را نسبت به این پدیده، به طور متفاوتی بیان کردند. در صورتی که فرزند خردسال باشد، گریه می کند. در سنین بالاتر، به کمک مادر می آید و خود نیز کتک می خورد. اما در مواردی مشاهده شد که فرزندان با بی‌اعتنایی با این پدیده برخورد می کنند. حتی گاه در مقابل پدر و مادر جبهه می گیرند.

خشونت در خانواده در حضور فرزندان و بدون توجه به ویژگی‌های آنها صورت می‌گیرد و تأثیرات منفی زیادی بر آنها دارد. بسیاری از زنانی که به مراکز مراجعه کرده بودند، به سبب رفتار نابهنجار فرزندان خود بود. در اینجا، طبیعتاً رابطه علت و معلولی شناخته شده نیست که آیا الزاماً رفتار خشونت‌آمیز پدر در خانواده باعث رفتار نابهنجار فرزندان می‌شود یا دلایل دیگری در آن دخیل است. آنچه مسلم است، این است که مشاهده خشونت در خانواده، به هر حال یکی از شرایط نامساعد است. در قسمت چگونگی روابط خانوادگی، دقیق‌تر به این موضوع می‌پردازیم.

با توجه به این که افراد گوناگونی شاهد بروز خشونت خانوادگی هستند، در برابر سؤالی که مطرح شد، مبنی بر این که اگر آثاری بر بدن شما باقی می‌ماند، چه می‌کردید و در برابر سؤالی که از شما راجع به دلیل جراحی می‌شد چه

می‌گفتید، پاسخ‌ها در دو دسته هیچ چیز نمی‌گفتم، چون همه می‌دانستند یا دروغ می‌گفتم، قابل طبقه‌بندی بود. اما حتی آن‌ها که اظهار می‌کردند دلیل جراحت را به دروغ ذکر می‌کردم، معتقد بودند که همه می‌دانند؛ اما چون خجالت می‌کشم، دروغ می‌گویم. در مورد بقیه زنان هم همین امر مطرح بود. چون دیگران دلیل کبودی یا زخم و جراحت روی بدن را می‌دانستند، ضرورت ابراز وجود نداشت.

۴- واکنش افراد نسبت به خشونت

خشونت بدنی، که از جانب مردان اعمال می‌شود، معمولاً برای پایان بخشیدن به تنش موجود در خانواده یا جلوگیری از رفتار نامناسب زن صورت می‌گیرد. در مورد این که چه کسی در ایجاد تنش مقصر است صحبتی نمی‌شود. زیرا در بررسی‌های مربوط به خشونت، هدف پیدا کردن فرد مقصر نیست و مهم، نفس خشونت در خانواده و مشخص کردن دلایل آن است. زیرا بدون توجه به مقصر بودن افراد در ایجاد تنش، می‌توان از راه‌های دیگری برای خاتمه بخشیدن به خشونت اقدام کرد.

واکنش زنان نسبت به خشونت را می‌توان به صورت‌های متفاوتی در نظر گرفت: آن‌ها نیز می‌توانند از خود دفاع کنند و همسران خود را کتک بزنند یا این که تنها از خود محافظت کنند. به علاوه، پس از پایان خشونت، زنان باید برای ادامه زندگی با مرد خشن دلایلی ارائه دهند که یا توجیه‌کننده رفتار مرد یا توجیهی برای ادامه زندگی باشد. واکنش مرد پس از پایان مرحله خشونت، به صورت بی‌تفاوتی نسبت به زن یا احساس پشیمانی اوست. در این حالت، مرد سعی می‌کند به طریقی از زن عذرخواهی کند و به او قول رفتار مناسبی بدهد تا بدین طریق زندگی ادامه پیدا کند.

واکنش زنان: به طور معمول، واکنش زنان در برابر کتک خوردن، گریه کردن، دشنام دادن و نفرین کردن مرد است. از میان زنان مورد بررسی، تنها ۷ زن مطرح

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۳۹

کردند که از همان اولین کتک، شروع به مقابله به مثل کردند و همسران خود را کتک زدند. اما باید مقابله به مثل آن‌ها را در رده‌های خشونت‌های «سبک» مانند پرت کردن اشیاء به جانب شوهر، هل دادن، چنگ زدن و گاز گرفتن، فریاد کشیدن و دشنام دادن قرارداد. این زنان، از نظر ویژگی‌های فردی تفاوت‌های فراوانی داشتند و در میان آن‌ها زنانی با تحصیلات زیر دیپلم (۳ نفر)، دیپلمه و لیسانسیه (۴ نفر)، خانه‌دار (۳ نفر) و شاغل (۴ نفر) بودند. تنها دو زن دارای تجربه کتک خوردن در خانه پدری نبودند. طول ازدواج این افراد نیز از یک تا پنج سال (۳ نفر) و بیشتر از بیست سال (۴ نفر) بود.

اگر تنها به ویژگی‌های مربوط به زنانی که مقابله به مثل می‌کردند، توجه کنیم، در میان آن‌ها از نظر پایگاه اجتماعی - اقتصادی و طول مدت ازدواج، هیچ نقطه مشترکی وجود ندارد. بنابراین، می‌توان احتمال داد که در مورد آن‌ها ویژگی‌های فردی (مانند خلق و خو، یا نیروی بدنی و نظایر آن) بیشتر از هر عامل دیگری دخالت دارد.

▣ دختر یکی یکدانه خانواده بودم و نمی‌توانستم کتک را تحمل کنم»
(شراره).

گذشته از این زنان، بقیه معتقد بودند که در برابر خشونت شوهر خود هیچ کاری به غیر از گریه و نفرین و ناسزا انجام نمی‌دهند. مقابله به مثل نکردن زن در برابر خشونت‌های شوهر، تا حدودی ناشی از ضعف بدنی زنان نسبت به مردان است. زیرا با آن که بعضی از زنان گفتند که شوهرانشان قدرت بدنی زیادی ندارند، معتقد بودند که «اگر بخواهد بزند، دیگر نمی‌توانم جلو او مقاومت کنم» یا «اگر من یکی بزنم، صدتا خواهم خورد». بنابراین، به دلیل ضعف بدنی یا عدم مهارت در کتک‌کاری و دعوا، به طور معمول مقاومت زنان شامل فریاد و چنگ و دندان است که صدمه چندان به

مرد وارد نمی‌کند. اما به صورت محرکی برای او عمل می‌کند و بر شدت کتک می‌افزاید.

اما در عدم مقابله به مثل، مسائل دیگری نیز دخیل است که می‌توان به طور کلی آن‌ها را در دو دسته هنجارهای اجتماعی مربوط به زندگی خانوادگی و حق و وظیفه زن و مرد نسبت به یکدیگر و ترس ناشی از عواقب اعمال خشونت نسبت به شوهر، طبقه‌بندی کرد. در دسته اول، هنجارهای اجتماعی به نوعی شکل گرفته است که هم زن و هم مرد، در زندگی در خانواده جهت یاب و در معاشرت‌های خود با شیوه‌های برخورد خشونت‌آمیز در زندگی خانوادگی روبه‌رو بودند. کلیه زنان در میان خویشاوندان، همسایگان و دوستان خود با مواردی مشابه مواجه بودند. در نتیجه چنین رابطه‌ای را طبیعی و جزئی از زندگی خانوادگی می‌دانستند که باید تحمل کرد. زیرا کتک خوردن زن در صورتی که مرد سایر وظایف خود را به خوبی انجام دهد، مسئله خاصی نیست. در اینجا با اظهار نظرهایی مانند «مگر می‌شود در زندگی مشاجره نباشد»، «زندگی همین است دیگر»، «همه خانواده‌ها با هم برخورد دارند» و «خدا بزرگ است، انشاءالله وضعمان بهتر می‌شود» روبه‌رو شدیم که بارها تکرار شد.

از جانب دیگر، مرد در خانه دارای حقوقی است که به صورت نانوشته وجود دارد. هم زن و هم مرد معتقدند که اعمال خشونت جزئی از رفتار مردانه است که در حیطه زنانگی نمی‌گنجد. بنابراین، در روند جامعه‌پذیری طولانی حق و وظیفه زن و شوهر تعیین شده است. این حق و وظیفه را می‌توان در اظهار نظرهایی مانند: «مگر زن روی مرد دست بلند می‌کند؟» یا از طریق توجیه شخصی خود مانند «من به خودم اجازه دست بلند کردن روی مرد را نمی‌دهم» پیدا کرد. در حالت دیگر، مقابله به مثل نکردن به سبب ترس از عواقب انجام چنین رفتاری است که ممکن است دارای بعد جسمانی مانند شدت یافتن کتک‌ها باشد یا باعث افزایش عصبانیت مرد و در نتیجه طلاق دادن زن شود. در واقع، در این وضعیت، زن کتک را تحمل می‌کند تا با عاقبت ترسناک طلاق

مواجه نشود.

باید در نظر داشت که در مورد زنان، مجموعه‌ای از عوامل فوق دخالت دارد. هم نداشتن قدرت بدنی و هم وجود هنجارها و ارزش‌هایی که چنین رفتاری را حق مرد و طبیعی خانواده می‌داند و هم ترس از طلاق، در میان زنان گوناگون، با شدت و ضعف بروز می‌کند.

نکته‌ای که به خصوص مطرح شد، این بود که زندگی خانوادگی در برگیرنده یک سلسله توقعاتی است که مرد از زن دارد (و برعکس). زنان باید بتوانند به خواست‌های شوهران خود پاسخ مثبت دهند. اگر زن طبق خواست مرد عمل کند، مشکلی به وجود نمی‌آید. در غیر این صورت، برای حل مشکل، یک راه استفاده از خشونت است. زنان معتقد بودند که چون طبق خواست (درست یا نادرست) همسر خود رفتار نمی‌کردند، کتک می‌خوردند. در همین زمینه، بسیاری از زنان جای مجرم و قربانی را به شکلی با هم عوض می‌کردند و معتقد بودند که در رفتار خشن مردان، با انجام دادن برخی رفتارها یا صفات ذاتی ویژه خود دخیل هستند. مانند: «تقصیر خودم است»، «چون من حرف زور قبول نمی‌کنم»، «خیلی لجباز هستم»، «من حساس و زود رنجم. وگرنه شوهرم خیلی آدم خوبی است»، «صبور نیستم»، «تحمل ندارم»، «غرغر می‌کنم»، «اگر پول بیاورد که کاری با او ندارم. کرایه خانه که عقب می‌افتد غرغر می‌کنم»، «چون سنم کم بود، نمی‌دانستم چطور باید با شوهر رفتار کرد».

واکنش مردان: در شرایطی که زنانی که تحت خشونت قرار دارند، به هنجارها و ارزش‌های مردانه پای‌بندند، طبیعی است که واکنش مردان در مورد خشونت نیز رفتاری طبیعی برای پایان بخشیدن به مشاجرات یا تعیین سلسله مراتب خانوادگی است. اگر زن به وجود آورنده تنش باشد یا سعی در برهم زدن سلسله مراتب خانوادگی داشته باشد، هرم قدرت باید از طریق اعمال خشونت پابرجا نگه داشته شود. بدین ترتیب، موارد معدودی دیده شد که مرد پس از کتک زدن همسر از او عذرخواهی می‌کرد یا او را مورد نوازش قرار می‌داد.

برعکس، همان گونه که زنان جرأت مقابله به مثل نداشتند، بعد از کتک خوردن هم جرأت حرف زدن، گله کردن و شکایت پیدا نمی کردند. زیرا بار دیگر از همان شیوه برای از میان بردن تنش استفاده می شد. مرد نیز خود را موظف به مراقبت از زن حس نمی کرد. کمابین که با موارد متعدد جراحات و شکستگی هایی روبه رو بودیم که مرد نه تنها زن را به درمانگاه نبرد، بلکه اجازه رفتن به درمانگاه را هم به او نداد. مانند مینو که انگشت دستش شکست، خودش خوب شد و در حال حاضر کج است سارا که انگشت پایش شکست، رقیه که دستش شکست و شوهرش او را دکتر نبرد، زیبا که آثار بریدگی ناشی از پرت کردن و شکستن ظرف بر دست او وجود دارد که خود به خود خوب شده است و در نهایت، این اظهار نظر که « شوهرم، یک بار بعد از این که آن قدر مرا کتک زد که تمام سر و صورتم خونی شده بود و هیچ چیز نمی فهمیدم و بی حال روی زمین افتاده بودم، یک لیوان آب برایم آورد و گفت چرا این طور می کنی؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟» (ترانه).

دلایل خشونت مردان از دید زنان: با توجه به نتایج به دست آمده از تحقیقات دیگر و شرایط اقتصادی زندگی زنان، که بیش از ۷۰٪ معتقد بودند که درآمد شوهرانشان در حد خوب و بسیار خوب است، طبیعتاً مسائل اقتصادی به معنای فقر مادی، دلیل خشونت نیست. اما به هر حال، زنان متعددی از مسائل اقتصادی نام بردند. برای زنانی که مشخصاً مسائل اقتصادی را مطرح می کردند، عامل دیگری نیز دخیل بود و آن اعتیاد شوهران آنها بود. زیرا مردان معتاد، یا کار نمی کنند و درآمدی به خانه نمی آورند یا از درآمد خانواده برای اعتیاد خود استفاده می کنند و با مقاومت زنان روبه رو می شوند. در این حالت، تقاضای زن برای گرفتن درآمد شوهر یا مقاومت او برای نگهداری از درآمد خود یا اثاث خانه، باعث تنش و خشونت می شود. این مقوله تنها مقوله ای بود که کمبود درآمد به خشونت می انجامید.

اما شکل های دیگر مرتبط با مسائل مادی نیز وجود داشت و با آن که

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۴۳

خانواده دارای درآمد نسبتاً خوب یا کافی بود (از دید زنان) مسائل جانبی اقتصادی مانند حساست مرد، که حاضر به دادن پول ضروری به زن خود نبود، زمینه بروز خشونت را هموار می‌کرد (خشونت اقتصادی).

□ نه این‌که پول نداشته باشیم. می‌گفت بی‌اجازه من کاری نکن. به من تهمت می‌زد که دزدی. چون بدون اجازه او جوراب خریده بودم. بعد من رفتم از چند روحانی و آشنا به مسائل فقهی پرسیدم. آن‌ها گفتند این دزدی نیست» (زهره).

به گفته این زن، او و شوهرش، بسیار مؤمن و معتقد به اصول مذهبی هستند. با توجه به این‌که شوهر دارای پُست و مقامی است که از طرف دولت، چندین سال همراه با خانواده خود در ژاپن زندگی می‌کرد، می‌توان به وضع اقتصادی مطلوب او استناد کرد.

□ شوهرم خرجی نمی‌دهد و می‌گوید مردی که خرجی دست زن بدهد، خَر است! (زهره).

شکل دیگری از خشونت، که به مسائل اقتصادی ربط داشت، بدبینی و شک مرد نسبت به همسر در زمینه مسائل مادی بود. زیرا شوهران گمان می‌برند آن‌ها از پول خانه، لوازم خانه و مایحتاج مورد مصرف خانه مقداری به اقوام خود می‌دهند (پدر و مادر) که این بدبینی و شک باعث بروز اختلاف در میان آن‌ها می‌شد. مسئله اقتصاد در میان این افراد نه فقط به سبب زندگی در فقر، بیکاری مرد و وجود فشارهای اجتماعی بر مرد به وجود می‌آمد، بلکه در مورد پدیده‌های دیگری بود که به مسائل اقتصادی مربوط می‌شد. اما آنچه که از دید زنان مهم‌تر از مسائل اقتصادی بود، دخالت‌های خانواده و ویژگی‌های روانی مرد بود.

جدول شماره ۲۱: دلیل خشونت مردان از دید زنان

درصد	فراوانی	دلیل خشونت
۳۵/۸	۱۹	دخالت خانواده مرد (مادرشوهر و خواهرشوهر)
۲۸/۳	۱۵	روانی بودن و حسادت
۱۱/۳	۶	اقتصاد (اعتیاد)
۲۴/۵	۱۳	همه چیز
۱۰۰	۵۳	جمع

از جدول شماره ۲۱ مشخص می شود که از دید زنان، عامل اقتصادی کمترین دلیل بروز خشونت است و دخالت خانواده مرد و ویژگی های خاص او مانند روانی بودن یا حسود بودن در مرحله اول قرار دارد. عده ای از زنان نیز کلیه مقولات فوق را در بروز خشونت دخیل دانستند و معتقد بودند که مجموعه ای از این عوامل در بروز خشونت دخیل است.

دخالت خانواده مرد، مهم ترین عاملی بود که زنان در بروز خشونت مد نظر داشتند. آن ها اظهار می داشتند که در حالت عادی، شوهرشان مرد خوبی است. اما هر بار که به دیدن اعضای خانواده خود می رود، تحت تأثیر حرف های آن ها، زن خود را کتک می زند. حتی این اعتقاد وجود داشت که اگر شوهر با خانواده خود معاشرت نداشته باشد، زندگی به خوبی پیش خواهد رفت.

زنان تجلی دخالت خانواده را تفاوت های فرهنگی - اجتماعی با خانواده خود می دانستند و بر این باور بودند که خانواده مرد، به خصوص مادرشوهر و خواهرشوهر در زندگی آن ها دخالت و از زندگی خوب جلوگیری می کنند. اما در این دخالت ها، تا حدودی تلقین پذیری شوهر خود را هم مؤثر می دانستند.

▣ اگر خانواده شوهرم بگذارند، فکر می کنم ما با هم به خوبی زندگی کنیم (رؤیا).

▣ اگر خواهر و برادرهای دست بردارند، زندگی ما خوب می شود.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۴۵

شوهرم دهن بین است و افراد خانواده اش دخالت می کنند (صغری).
■ من خیلی مؤمن هستم و مادر و خواهرش اول این حالت را پسندیده بودند. بعد چون روز خواستگاری از من خواستند چادرم را بردارم و بر نداشتم، دیگر همیشه خانواده شوهرم و خودش می گویند من لجباز هستم (رقیه).

این اعتقاد نیز وجود دارد که زندگی خوب زن و شوهر از دید خانواده شوهر پسندیده نیست. زیرا مرد باید در خانه فرمان براند:

■ وقتی خانواده اش پُرش می کنند، می آید و مرا می زند و آن‌ها خوشحال می شوند (سیما).
■ من فکر می کنم شوهرم بیمار است. مادرش که همیشه می گوید پسرم کار نکن، پیر می شوی! (نازنین).

در زمینه تفاوت‌های فرهنگی، زنان همیشه خانواده خود را برتر از خانواده مردان می دانستند. این تفاوت، که احياناً باعث بروز رفتارهایی در خانواده می شود، به نظر اقوام شوهر پسندیده نیست و آن‌ها از طریق دخالت‌های خود، می کوشند رفتار زن را به سوی رفتار رایج در خانواده خود سوق دهند:

■ خانواده شوهرم در زندگی ما دخالت می کنند. چون ما تفاوت فرهنگی داریم. خانواده ما مدرن است و آن‌ها سنتی هستند (سمیه).

مسئله تفاوت فرهنگی، به خصوص تحت عنوان ما شهری هستیم، از طبقه بالاتر و مرفه هستیم و آن‌ها روستایی و از طبقه پایین، بارها مطرح شد. اما شاهی در دست نیست که ادعای این زنان را ثابت کند. با توجه به این که زنان

خانواده شوهران خود را از لحاظ فرهنگی پایین تر می دانستند، رفتارهایی را هم به آن‌ها نسبت می دادند:

- خانواده شوهرم، بی حیا و بی آبرو هستند. چند بار پدر شوهرم خودش را در مغازه آتش زده است (مینو).
- خانواده شوهرم بد دهن هستند و دست بزن دارند. برادر شوهرهایم هم زن‌هایشان را کتک می زنند (معصومه).
- شوهرم مادر نداشت. عمه اش او را بزرگ کرد. برای همین خیلی لوس و نتر است (زهرا).
- شوهرم عزیز کرده فامیلش است (محبوبه).
- خانواده شوهرم از دوازده سالگی او را مجبور کردند کار کند و خرج خودش را در بیاورد. برای همین عقده‌ای شده است (زری).
- شوهرم را در پانزده سالگی از خانه بیرون کردند. مجبور شد بیاید تهران و بعد هم معتاد شد. حالا هم که وضع ما این است (رفعت).

مقوله دیگری که زنان به آن اشاره داشتند، روانی بودن مرد بود. زیر مقوله این رفتار، عقده‌ای، موجی، بد اخلاق بودن و صفاتی از این قبیل بود که غیر قابل تغییر به حساب می آمد و به نظر می رسید که مثلاً اخلاق بد، نوعی ویژگی ذاتی (یا اکتسابی) است که احتمال هیچ نوع تغییری در آن وجود ندارد. این قبیل اظهارات را می توان مانند اظهار زنی در نظر گرفت که خود لیسانسیه است و رفتار خشونت آمیز شوهر را چنین توجیه می کند:

- شوهرم عقده‌ای است. وقتی که مرا می زند، فکر می کنم عیبی ندارد، بگذار بزند تا خودش را تخلیه کند» (زهرا).

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۴۷

بعضی از زنان، عقده‌ای بودن مرد را ناشی از تربیت خانوادگی یا شرایط زندگی بعدی می‌دانند. مردانی هم که جبهه بودند، طبق گفته زنشان موجی هستند و همین موجی بودن دلیل کتک خوردن زنان است. به غیر از دو مورد فوق، روانی بودن نیز مانند پدیده‌ای ویژه و خاص در نظر گرفته شد که نمی‌توان عملی در برابر آن انجام داد.

■ شوهرم روانی است. همه اعضای خانواده آن‌ها روانی هستند. پدر شوهرم در بیمارستان روانی بستری بود. یک‌بار زنش را از طبقه دوم پرت کرد. برادرش هم روانی است. خودش هم سوءظن دارد و شکاک است (نیکو).

یکی دیگر از دلایلی که باعث خشونت در خانواده می‌شود، وجود مشکلات خاص فرزندان است. تعدادی از زنان هم زمان با عوامل دیگر، از مسائل خاص فرزندان خود نام بردند که باعث کتک خوردن آن‌ها می‌شد. یکی از مسائل ویژه در مورد فرزندان، بیماری آن‌ها و تنش‌های ناشی از هزینه مداواست که طبیعتاً عامل اقتصادی در آن دخالت دارد.

■ دخترم بیماری تالاسمی دارد و پدرش از این دختر و بیماری او متنفر است. هزینه درمان بیماری هم خیلی زیاد است. شوهرم می‌گوید چرا باید برای آدمی که در بزرگسالی خودبه‌خود خواهد مُرد، پول خرج کنیم؟ یک‌بار هم سعی کرد دخترم را خفه کند (اکرم).

مورد دیگری که نفرت از فرزند (و بقیه اعضای خانواده) وجود دارد، RH منفی فرزند است. اما گذشته از بیماری‌های خاص فرزندان، که هم مخارج زیادی دارد و هم نفرت پدر و حمایت مادر را برمی‌انگیزد و باعث ایجاد تنش

می شود، امکان دارد مسائل دیگر مربوط به فرزندان هم دلیل کتک خوردن زن باشد. مسائلی مانند اعتیاد پسر، اخلاق و رفتار فرزندان، کار نکردن پسر یا درخواست پول از جانب فرزندان که طبیعتاً باعث ایجاد تنش در خانواده می شود و برای اثبات سلسله مراتب از طریق رفتار خشونت آمیز، خاتمه می یابد.

۵- طبقه بندی خشونت

خشونت به مجموعه گسترده ای از رفتار یا خودداری از رفتار اتلاق می شود. در تعریفی گسترده، می توان خشونت را در رابطه میان دو فرد مشاهده کرد. زمانی که فرد دارای اقتدار (بدنی، روانی، اجتماعی، اقتصادی) از اقتدار خود برخلاف تمایل دیگری در جهت وادار کردن او به رفتارهای دلخواه خود استفاده کند، خشونت رخ می دهد.

خشونت به صورت های متفاوتی در خانواده مشاهده می شود: خشونت بدنی دارای طبقه بندی کتک زدن با دست یا کتک زدن با یک وسیله است. خشونت روانی شامل دشنام دادن به زن و تحقیر او یا افراد خانواده اش یا تهدید به حبس کردن و قتل زن یا افراد خانواده اوست. خشونت اقتصادی به صورت ندادن پول به همسر یا دادن پول کمتر از میزان لازم مطرح می شود. خشونت اجتماعی به معنای ممانعت از برقراری روابط اجتماعی با دیگران، مخصوصاً خانواده زن و در نهایت، خشونت های جنسی به معنای تجاوز یا سوء استفاده جنسی است.

نظر به این که مشخص ترین خشونت ها، هم از دید قربانی و هم از دید پژوهشگران، خشونت بدنی است، در این تحقیق به طور خاص به زنان کتک خورده پرداخته ایم. اما در عین حال، زنانی که کتک می خورند، دشنام و ناسزا نیز می شنوند و انواع خشونت های دیگر نیز در مورد آنها اعمال می شود. با توجه به جنبه کاملاً خصوصی مسائل جنسی، سؤال خاصی در این زمینه از

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۴۹

مصاحبه شوندگان پرسیده نشد. اما در موارد متعدد زنان کتک خورده، دلیل کتک را مسائل جنسی می دانستند و شرحی از روابط خشونت آمیز جنسی خود ارائه می دادند.

برای وارد شدن به این مبحث، ابتدا به انواع خشونت های بدنی و طبقه بندی آنها می پردازیم.

خشونت بدنی: از آنجا که معمولاً خشونت در اثر وجود تنش در خانه و در محیط های خصوصی بروز می کند، طبیعتاً برای مقابله با آن برنامه ریزی خاصی نشده است. مهم ترین شکل خشونت در خانواده، کتک زدن با دست است. اما در مواردی هم کتک زدن با استفاده از وسایل موجود در خانه مانند کمر بند، سیم، شیلنگ یا تهدید با چاقو صورت می گیرد. از زنان مورد سؤال، ۳۶ نفر (۶۸٪) فقط با استفاده از نیروی بدنی شوهر کتک می خوردند و ۱۷ نفر (۳۲٪) با استفاده از وسایل دیگر مورد حمله شوهر قرار می گرفتند. استفاده از نیروی بدنی برای کتک زدن، به صورت زدن مشت و لگد، سیلی، کشیدن مویا کوبیدن سر به دیوار، هل دادن، پرت کردن از پله و نظیر این حالات است. هدف ضربات مرد، بیشتر قسمت سر و صورت و سینه زنان است. اکثر اوقات، سیلی به ناراحتی های پرده گوش، پارگی پرده گوش و سنگین شدن گوش زنان منجر می شود. کوبیدن مشت به صورت باعث پارگی پرده چشم و ناراحتی های دیگر مربوط به چشم می شود. شکستن بینی و از دست دادن دندان نیز در میان زنان مشاهده شد. کشیدن موی سر و کوبیدن سر به دیوار هم از روش های متداول مردان بود. بعضی از زنان معتقد بودند به دلیل کشیده شدن موی سر، قسمت هایی از سر آنها طاس شده است. کوبیدن سر با شدت به دیوار هم به گفته آنها باعث «ورم سر» و ایجاد سردردهای دائمی شده بود. آثار ناشی از این قبیل کتک زدن ها، به شکل کبودی و احتمالاً خون مردگی است و کار خاصی برای مداوای آن صورت نمی گیرد.

از روش های دیگر تنبیهی می توان از کوبیدن به سینه، هل دادن، پرت کردن،

کوبیدن بدن زن به دیوار یا پرت کردن او از پله نام برد. این نوع تنبیه، در مواردی به جراحاتی منجر می‌شود که در خانه قابل درمان نیست؛ مانند خونریزی‌های شدید، کوفتگی و ضرب‌دیدگی یا شکستن عضوی از بدن که در اثر آنها، زن مجبور به مراجعه به مراکز درمانی می‌شود. با وجود این، با زنانی نیز مصاحبه شد که با وجود شکستگی مچ دست یا انگشتان به هیچ‌جا مراجعه نکرده و در نهایت، دچار کجی اندام شده بودند.

در مواردی، کتک زدن با دست و استفاده از نیروی بدنی، صورتی حاد یا بیمارگونه به خود می‌گیرد. مانند فشار دادن گلوی زن تا حدی که خون از چشم‌ها بیرون بزند یا بستن چشم و دهان و دست زن و چرخاندن او به دور خود و اتاق و هم‌زمان، کتک زدن او.

کتک زدن با استفاده از وسیله نیز از مواردی بود که زنان به آن اشاره کردند. از وسایل رایج برای تنبیه زن، چاقوست که از آن یا برای تهدید زن به اطاعت یا وارد کردن ضرباتی استفاده می‌شود. در یک مورد با چاقو ابروی زن تراشیده و ضرباتی به لب او وارد شد. اما از وسایل دیگر هم استفاده شد. کتک زدن با استفاده از کمر بند، شیلنگ و سیم به جای شلاق، به کرات دیده شد. حتی در یک مورد، زن از کتک خوردن با میل‌گرد خبر داد. شکستن ظروف آشپزخانه روی سر و صورت هم دیده شد. استفاده از وسیله دیگری مانند مگس‌کش و کوبیدن آن بر بدن زن تا حد کبودی نیز وجود داشت. ریختن آب جوش و سوزاندن بدن و کوبیدن با سنگ بر سر زن هم مشاهده شد. به نظر می‌رسد که مردان از هر چیزی که در اطراف خود می‌بینند، برای کتک زدن زنان استفاده می‌کنند. تهدید به اتصال برق به بدن و کشتن زن هم در دو مورد اظهار شد. خاموش کردن سیگار روی بدن هم دیده شد.

در خشونت‌های خانوادگی، نکته جالب، حمله به قسمت سر و صورت است. زیرا این قسمت از بدن در معرض دید همگان قرار دارد و آثار باقی مانده از کتک مشخصاً به چشم می‌آید. اما زنی مطرح کرد: «پس از آن که جای

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۵۱

جراحات شدیدی بر صورتم باقی ماند، شوهرم گفت روبنده بزن و بیرون برو» (نشان). اما گذشته از آن، به نظر می‌رسد که مردان اهمیت خاصی به مشخص بودن آثار جراحات نمی‌دهند و در حین کتک زدن زنان سعی نمی‌کنند اثر جراحی بر صورت زن باقی نگذارند.

با وجود این که به طور معمول زنان به دادگاه و پزشک قانونی مراجعه نمی‌کنند، معدود زنانی اظهار داشتند که پس از کتک خوردن به مراجع قانونی مراجعه کرده‌اند و با توجه به نظر پزشک قانونی و دادگاه، برای آن‌ها ۱۰ ماه طول درمان، سیصد هزار تومان دیه، ۱۵ روز یا یک ماه زندانی شدن شوهر در نظر گرفته شد.

خشونت جنسی: در بررسی‌های مربوط به خشونت، پرس‌وجو در مورد مسائل جنسی یکی از پیچیده‌ترین مقولات است. زیرا گمان بر این است که این مقوله خصوصی‌ترین قسمت زندگی خانوادگی است. از آن جا که این بررسی در مورد زنان کتک خورده بود و با توجه به مکان مصاحبه (مرکزی عمومی) سؤال خاصی نیز در این مورد از زنان نشد. با وجود این، مسائل جنسی در بسیاری از مشکلات خانوادگی دخالت دارد و زنان مورد بررسی نیز، زمانی که می‌کوشیدند دلیل کتک خوردن را توضیح دهند، بدون پرسشی از جانب گروه تحقیق، به راحتی این مسائل را مطرح می‌کردند. می‌توان احتمال داد که بودن در یک مرکز مشاوره و انتقال اقتدار مرکز به پژوهشگران در این امر دخیل بود. از سوی دیگر، شاید بتوان در نظر گرفت که این مطلب برخلاف بررسی‌های غربی‌ها، در حیطه کاملاً خصوصی خانواده قرار نمی‌گیرد.

آنچه که از سخنان این زنان درک شد، این بود که ناراحتی‌های مربوط به روابط جنسی، به خودی خود، در مقوله خشونت جنسی یا تجاوز جنسی قرار نمی‌گیرد. بلکه شیوه‌ای است که شوهران آن‌ها اعمال می‌کنند و زنان باید خود را با این شیوه انطباق دهند.

مهم‌ترین مشکل ناشی از مسائل جنسی، به امتناع زن از برقراری رابطه در

شب اول زناشویی یا تا مدت‌ها بعد از ازدواج مربوط می‌شد. در چنین وضعیتی، نه تنها مرد به باکره بودن دختر مشکوک می‌شد و او را کتک می‌زد، بلکه اطرافیان نیز به کمک مرد می‌آمدند، به او حق می‌دادند و حتی دختر را هم کتک می‌زدند تا به برقراری رابطه جنسی رضایت دهد. در غیر این صورت، با استفاده از زور و به کمک شوهر، دست و پای دختر را می‌بستند و او را وادار به برقراری رابطه جنسی می‌کردند.

□ در ۱۷ سالگی شوهر کردم. اما نوع تربیتم طوری بود که بسیار چشم و گوش بسته بودم و از هیچ چیز اطلاعی نداشتم. به سبب ترس از رابطه جنسی، تا پانزده روز از این کار جلوگیری کردم و از همه کتک خوردم. حتی مادرم هم کتکم می‌زد و می‌گفت آبروی ما را برده‌ای. بعد یک‌بار شوهرم با کمک مادرش دست و پای مرا به تخت بستند و شوهرم با من رابطه برقرار کرد (ویدا).

□ از رابطه جنسی می‌ترسیدم. چندین بار به سختی کتک خوردم تا یک‌بار که در خانه بودیم، شوهرم اول مرا کتک زد. بعد مرا تا کمر زیر کمدهای که در اتاق بود، انداخت. نمی‌توانستم تکان بخورم و احساس خفگی شدید می‌کردم. او در این حالت با من رابطه برقرار کرد. (...)

□ بعد از ازدواج من و شوهر و مادر شوهرم در یک اتاق می‌خوابیدیم. من زمان ازدواج خیلی بچه بودم. خودم هم نمی‌دانم چند سالم بود. از بودن مادر شوهرم در اتاق خجالت می‌کشیدم. شوهرم مرا کتک می‌زد. وحشیانه هم کتک می‌زد. یک شب هم تا صبح مرا در بالکن حبس کرد و نگذاشت داخل اتاق شوم، تا بعد رضایت دادم (اقدس).

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۵۳

گذشته از خشونت جنسی ناشی از امتناع زن، با موارد دیگری ناشی از شک و حسادت مرد هم مواجه شدیم.

☐ شوهرم به من خیلی مشکوک است. نه فقط همیشه مرا کتک می‌زند، بلکه بارها با میل گرد و برس شست‌وشوی توالت به من تجاوز کرده است (نشان).

بنابراین، امتناع زن نه تنها باعث ایجاد خشونت می‌شود، بلکه رفتار نامتعارف مرد در برقراری ارتباط هم باعث خشونت می‌گردد. رفتار غیرطبیعی جنسی مرد مانند:

☐ چهار پنج روز بعد از ازدواج، اولین کتک را از شوهرم خوردم. چون از او می‌ترسیدم. برای برقراری ارتباط عربده می‌کشد، فریاد می‌زند، سرش را به دیوار می‌کوبد و بعد نزد من می‌آید» (سلیمه).

اما ناتوانی جنسی مرد نیز باعث کتک خوردن زن می‌شود:

☐ شوهرم قبل از من دو زن داشت که هرکدام یکی دو ماه با او زندگی کردند و طلاق گرفتند. او از لحاظ جنسی ناتوان است و به همین سبب بسیار بد دهنی می‌کند و مرا کتک می‌زند (صغری).

☐ دعوای ما اکثراً بر سر مسائل جنسی است. چهار سال است که ازدواج کرده‌ایم. اما شوهرم نسبت به من بی‌تفاوت است و مرا هم کتک می‌زند (مهتاب).

در مورد مسائل ناشی از روابط جنسی، نکته قابل ذکر این است که با وجود

آن که زنان در مورد درخواست‌های غیرمتعارف همسر خود واکنش خاصی نشان نمی‌دهند و بیشتر گمان می‌برند که باید خود را با این شرایط انطباق دهند، بازتاب مسائل جنسی مرد در خارج از خانه نیز به زنان انتقال می‌یابد و برای آن‌ها مشکل به وجود می‌آورد. زیرا مردانی که به برقراری رابطه مشروع یا نامشروع، با زنان دیگر تمایل دارند، همسر خود را کتک می‌زنند:

□ دوازده ساله بودم که مرا شوهر دادند. شوهرم بیست و پنج ساله بود و همیشه زن‌بازی می‌کرد. آن قدر سر این مسئله کتک خوردم و ناراحتی کشیدم که خودم در ۱۸ سالگی برای او زن دوم گرفتم. با وجود این، هم ما را کتک می‌زد و هم با زن همسایه روی هم ریخته بود(بتول).

□ شوهرم از همان اول مرا کتک می‌زد. اما پس از جراح شدن دیگر همه کار کرد. دختربازی، خانم‌بازی، خانم خانه آوردن و همیشه کتک زدن(ثریا).

□ شوهرم خیلی خوش‌قیافه است و همیشه با زن‌های دیگر رابطه دارد. به من می‌گوید همهٔ مردها با زن‌های دیگر رابطه دارند؛ اما به زن خودشان نمی‌گویند. من ساده هستم و به تو می‌گویم (زهرا).

این زن خود را در کتک‌های شوهر بدین معنا مقصر می‌دانست که می‌گفت من مشکوک هستم و پاپی او می‌شوم.

رابطهٔ مرد با زنان دیگر یکی از مشکلات حاد زنان است؛ زیرا آن‌ها به طور دائم در مورد رابطهٔ شوهر خود با زن دیگر، در شک و تردید قرار دارند. اما حتی در مواردی که مطمئن هستند شوهرانشان به آن‌ها خیانت می‌کنند، از ترس کتک خوردن بیشتر از بیان آن و شکایت و گله از این وضع خودداری می‌ورزند.

□ شوهرم با زن دیگری رابطه دارد. هر وقت اعتراض کنم، کتک مفصلی می خورم (مهسا).

این زن دارای افسردگی بسیار شدید بود و تحت درمان قرار داشت.

□ شوهرم با شناسنامه من زن دیگری را به یک هتل در مشهد برده بود. وقتی که فهمیدم، به منکرات زنگ زدم. آن‌ها به هتل رفتند. اما چون آن دو صیغه نامه داشتند، آزادشان کردند. اما سعی کردم شوهرم چیزی از این ماجرا نفهمد. چون نه فقط کتکم می زد، بلکه طلاقم هم می داد (سکینه).

اطلاعاتی که در مورد رابطه جنسی به دست آمد، تأییدکننده روابط خشونت آمیز دیگر بود. زیرا خشونت‌های جنسی زمانی صورت می‌گیرد که زن وظایف خود را در مورد درخواست‌ها و توقعات مرد انجام نمی‌دهد یا از برقراری رابطه ممانعت می‌کند یا از رفتار غیرطبیعی شوهر ناراحت می‌شود. در هر دو صورت، زن به دلیل تجاوز از حیطة وظیفه خود مورد خشونت (بدنی و جنسی) قرار می‌گیرد.

از طرف دیگر، مردان برای روابط جنسی خود با دیگران و آزادی‌هایی که در این نوع رابطه برای خود در نظر می‌گیرند، زنان را کتک می‌زنند تا بدین طریق، حقوق خود را در خانواده اثبات کنند. گویی برقراری روابط با زنان دیگر حق مردان است و اگر زنی به آن اعتراض کند، برای حفظ سلسله مراتب باید از خشونت مدد جست.

در مورد خشونت‌های جنسی هم اصل حاکم بر خشونت بدنی، یعنی وادار کردن زن به انجام دادن رفتار مطابق میل شوهر و در عین حال حفظ حقوق سلسله مراتبی شوهر اعمال می‌شود.

انواع دیگر خشونت: زنان گذشته از آن که از شوهران خود کتک می خوردند، به طور دائم نیز تحت خشونت روانی دشنام و ناسزا قرار داشتند. آن‌ها، چه در جمع و چه در تنهایی، دشنام می شنیدند. گذشته از دشنام‌های متداول، بعضی از زنان به سبب ویژگی فرهنگی خود یا افزایش سن نیز دشنام‌های خاصی می شنوند. مانند: «دهاتی گوش و چشم بسته»، «ترک...» یا «عجوزه و عفریته» که معمولاً یا در اعتراض زن به رفتاری بود که به چشم او مناسب نمی آمد یا در مورد برقرار کردن رابطه با زنان دیگر و به معنای طرد کردن قیافه ظاهری زن بود.

۲۵ زن مطرح کردند که نه تنها خود دشنام می شنوند، بلکه دشنام‌ها شامل کلیه اعضای خانواده آن‌ها نیز می شود. همچنین تهدید به قتل یک یا کلیه اعضای خانواده زن نیز وجود داشت.

در زمینه خشونت اقتصادی، تنها ۵ زن مطرح کردند که شوهر پس از آن که آن‌ها را کتک می زند، تا مدتی از پرداخت خرجی خانه خودداری می کند. اما برای بسیار از زنان خشونت اقتصادی بدین معنا اصلاً مطرح نمی شد. زیرا اظهار می داشتند که شوهر نه تنها پولی برای مخارج خانه نمی دهد که از طریق قطع آن، آن‌ها را تنبیه کند، بلکه برعکس می کوشد درآمدهای زن را هم به خود اختصاص دهد.

زنانی نیز مطرح کردند با آن که در حین مشاجره، شوهر آن‌ها را به حبس کردن در خانه تهدید می کند، این عمل تهدیدی غیر عملی است. زیرا اصلاً با دیگران معاشرت نمی کنند و جایی برای رفتن ندارند تا شوهر در اثر حبس، به نوعی تنبیه دست بزند. بنابراین اصولاً در خانه حبس هستند. تنها یک مورد حاد حبس مشاهده شد که مرد به صورت افراطی زن را مجبور به ماندن در خانه کرده بود. به طوری که او حق بیرون رفتن از خانه نداشت و شوهر شناسنامه او را پاره کرده بود. برای این زن، با وجود آن که بیمار بود و باید به پزشک مراجعه می کرد، دفترچه بیمه نمی گرفت و از هر نوع حضور او در جامعه جلوگیری می کرد (سهیلا). با وجود این، این زن در غیبت شوهرش، که به مأموریت اداری

رفته بود، به مرکز مشاوره برای مشورت مراجعه کرده بود. اما زنان دیگری بودند که اظهار می‌کردند برای جلوگیری از خشونت شوهرانمان خود را در مکانی مانند زیرزمین حبس می‌کنیم و در را می‌بندیم تا او نتواند ما را کتک بزند. به نظر می‌رسد حبس، که نوعی انزوای اجتماعی به وجود می‌آورد، نه از جانب مردان چندان کاربردی دارد و به خصوص در حالت اجاره اتاق و کرایه‌نشینی امکان‌پذیر نیست و نه از جانب زنان (به خصوص آن‌هایی که دارای خانواده نیستند) معنا و مفهومی دارد. زیرا اکثر اوقات تنها بیرون رفتن زن از خانه، جز در حالتی که شاغل باشد، معنا و مفهومی ندارد. معاشرت با دوستان معمولاً وجود ندارد و اگر خانواده هم نباشد، دیگر دلیلی برای حبس زن و ممانعت از برخوردهای اجتماعی دیده نمی‌شود.

۶- ساختارهای اجتماعی و خشونت خانوادگی

بعضی از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی با وجود قبول رابطه میان جامعه و خانواده، دلایل خشونت را بیشتر در عوامل فردی مانند سن ازدواج، تأثیر عوامل اقتصادی (بیکاری) بر افراد، میزان درآمد، تحصیل، نوع شغل و وجود ویژگی‌هایی چون پرخاشگری در مردان یا حاملگی در زنان و در نهایت، تحت تأثیر عواملی مانند استفاده از مخدرها می‌دانند.

جامعه‌شناسان دیگر، گذشته از پذیرش این عوامل، معتقدند تا زمانی که ساختارهای جامعه براساس برتری مردان نسبت به زنان شکل گرفته باشد و در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و اماکن شغلی، مردان دارای موقعیتی برتر باشند، بازتاب سلسله مراتب اجتماعی در خانواده نیز دیده خواهد شد و مردان در روابط خانوادگی خود را محق به استفاده از خشونت خواهند دانست. زنان نیز، با آن که تحمل کتک خوردن برایشان آسان نیست، این وضعیت را طبیعی می‌دانند و واکنش خاصی در برابر آن نشان نمی‌دهند.

در جامعه، نگرش‌هایی وجود دارد که ازدواج و خانواده و تقسیم نقش را

برای افراد تعیین می‌کنند. یکی از این نگرش‌ها، اهمیت دادن به ازدواج و تشکیل خانواده است. زیرا با وجود آنکه زنان و مردان می‌توانند نقش‌های گوناگونی در جامعه ایفا کنند، هنوز زن کامل و مرد کامل از طریق ازدواج و تشکیل خانواده به وجود می‌آیند. مردان مجرد تا حدودی بیشتر از زنان مجرد (یا مطلقه) پذیرفته می‌شوند. اما کمال مطلوب برای یک دختر، ازدواج و کسب نقش همسری و مادری است. در عین حال، زندگی در خانواده و ادامه زندگی خانوادگی نیز ضروری است؛ تا جایی که باید با تلاش و کوشش فراوان، خانواده را حفظ کرد. اما از طرف دیگر، زنان و مردان در خانواده موقعیتی نابرابر دارند. دختران جوان از طریق عقد ازدواج، بسیاری از حقوق اجتماعی را که در صورت ازدواج نکردن به دست می‌آورند، به شوهران خود واگذار می‌کنند و اولین قدم در ازدواج، تعیین سلسله مراتب خانوادگی است: «ریاست خانواده از خصایص شوهر است» (ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی). تفویض مقام ریاست به مرد، که بازتاب آن در جامعه نیز دیده می‌شود، به مردان نوعی اقتدار مردانه می‌بخشد که از لحاظ قانونی و اجتماعی به او مشروعیت می‌دهد که اقتدار خود را در خانواده حفظ کند. اما از آن جا که در واقعیت، بسیاری از مردان از نظر سن، دانش، موقعیت شغلی، موقعیت خانوادگی، اعتبار شغلی و خانوادگی و درآمد، الزاماً بالاتر از همسر خود نیستند و قابلیت قرار گرفتن در سلسله مراتب بالای خانوادگی را ندارند، می‌توانند از اعمال خشونت برای حفظ اقتدار خود استفاده کنند. به علاوه، هم قانون و هم نگرش اجتماعی، این حق را به مرد می‌دهند که بر رفتار و کردار همسر خود نظارت کند. مانند "انتخاب مسکن" یا "منع کردن زن از انجام دادن حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد" (ماده ۱۱۱۴ و ۱۱۱۷ قانون مدنی). تبعات این قوانین در زندگی اجتماعی ابعاد گسترده‌ای می‌یابد که حتی ممکن است با قانون نیز در تضاد باشد و بر این اساس، مردان به خود حق بدهند بر کلیه رفتار همسرانشان نظارت داشته باشند و در واقع، با او مانند کودکی برخورد کنند که باید تربیت شود. بدین ترتیب،

مردان از سپردن پول به زنان خودداری می‌کنند و تنها مخارج روزانه را به او می‌دهند. حتی دستمزد زن را نیز خود تحویل می‌گیرند و تنها برای مخارج ضروری پولی در اختیار او می‌گذارند؛ زنان را با دلایلی چون بیان تأثیر نامطلوب معاشرت خانوادگی، از دیدار اقوام نزدیک منع می‌کنند و... در نتیجه، هم بر اساس قانون و هم بر اساس نگرش اجتماعی، زنان باید پس از ازدواج در خانه همسر بار دیگر تربیت شوند و هنجارهای خانوادگی شوهر را فراگیرند. یکی از این هنجارها، که برای حفظ سلسله مراتب به وجود می‌آید، پذیرش اقتدار مرد بر زن است.

از طرف دیگر، همان‌گونه که تصویر ذهنی مرد از خود، به وجود آورنده تصویر مردانگی و محق بودن اوست، زنان نیز تصویری ذهنی از خود به دست می‌آورند و می‌پذیرند که در زندگی خانوادگی، مرد تصمیم‌گیرنده است و آنها تحت سرپرستی او قرار دارند، احتمال بروز اشتباه از جانب آنها وجود دارد و به عهده مرد است که این رفتارهای اشتباه را تصحیح کند. چنین تصویر ذهنی منفی زن از خود، همراه با نبود امکانات اقتصادی، سبب وابستگی او به مرد می‌شود، برتری وی را در خانواده قبول می‌کند، خود را مقصر می‌داند و خشونت خانوادگی را در حکم جزیی از زندگی تحمل می‌کند.

برای شناخت ساختارهای اجتماعی مؤثر در قبول خشونت، که باعث تحمل شرایط زندگی یا حتی نادیده گرفتن وضعیت نامناسب آن می‌شود، در این بررسی بر نکات زیر تأکید شد:

۱. چگونگی جامعه‌پذیری دختران و پسران در خانواده جهت یاب (پدری) خود. از این طریق، تنها بر روند فراگیری خشونت در خانواده‌های پدری تأکید شد تا تصویری نیز از حقوق و وظایف افراد در خانواده به دست آید.
۲. واکنش سازمان‌های قانونی جامعه (نیروی انتظامی، پزشکی قانونی و دادگاه‌ها) نسبت به مسئله خشونت خانوادگی. این سازمان‌ها برای محافظت اعضای جامعه در برابر مشکلاتی که برای آنها به وجود می‌آید، ایجاد شده‌اند.

اما ظاهراً برای رسیدگی به مشکلات ناشی از زندگی خانوادگی، به حمایت‌های قانونی بیشتری نیاز است. زیرا پس از داوری و حل مشکل میان دو فرد غریبه، ارتباط آن‌ها با یکدیگر از بین خواهد رفت. در صورتی که مشکل خشونت خانوادگی، پس از داوری و حل مشکل بدین صورت جلوه‌گر می‌شود که مرد (متهم) بار دیگر به خانواده باز می‌گردد و امکان انجام دادن همان رفتار ناپسند وجود دارد.

۳. نگاهی به مراکز مشاوره، که در سال‌های اخیر در ایران به وجود آمده‌اند، نشان دهنده نحوه برخورد این مراکز با مشکل زنان است. این مراکز دارای ضمانت قانونی و اجرایی نیستند. اما از طریق پیشنهادها و راهنمایی‌های خود، می‌کوشند مشکل زنان را حل کنند.

۴. چگونگی حمایت خانواده زن، از مشکلی که برای او به وجود آمده است، را نیز در این مبحث بررسی می‌کنیم. زیرا خانواده‌ها در مورد زندگی دارای نگرشی هستند که از شرایط اجتماعی تأثیر بسیار می‌پذیرد. این تأثیرپذیری، هم در مورد امکانات عینی و اقتصادی خانواده و هم در مورد نگرش‌های خانواده نسبت به زندگی دختران وجود دارد.

جامعه‌پذیری در خانواده جهت یاب: روند جامعه‌پذیری در خانواده‌های جهت یاب باعث آشنایی افراد با هنجارها، ارزش‌ها و نقش‌های اجتماعی و فراگیری رفتار مناسب اجتماعی می‌شود. به طور معمول، روند جامعه‌پذیری در جوامع، بر اساس جامعه‌پذیری جنسیتی صورت می‌گیرد. یعنی دختر و پسر به صورت متفاوت، برای قبول نقش‌های زنانگی و مردانگی در جامعه و خانواده‌ای که خود بعدها تشکیل خواهند داد، جامعه‌پذیر می‌شوند.

گذشته از جامعه‌پذیری جنسیتی، در صورت وجود خشونت در خانواده، که منظور از آن کلیه اشکال خشونت مانند خشونت مرد نسبت به زن یا برعکس و خشونت والدین نسبت به فرزندان و خشونت خواهران و برادران نسبت به یکدیگر است، یادگیری بروز رفتار خشونت‌آمیز برای حل تعارضات خانوادگی

نیز در خود خانواده صورت می‌گیرد.

با وجود آن که به طور مداوم بر وجود صمیمیت در خانواده تأکید می‌شود، به دلایلی ویژه، که می‌توان وجود افراد در سنین گوناگون و با جنسیت‌های متفاوت را یکی از این دلایل دانست، امکان ظهور تنش و اختلاف در آن، از هر جای دیگر بیشتر است. زیرا با توجه به تفاوت‌های سنی و جنسی، این گروه که علایق متفاوتی دارند، اوقات فراوانی را با یکدیگر می‌گذرانند و امکان دارد که فعالیت‌های مورد علاقه هر فرد با دیگری تداخل پیدا کند و سبب نازاحتی دیگری شود. در عین حال، افراد خانواده به دلیل دارا بودن احساس صمیمیت نسبت به یکدیگر، خود را مجاز به دخالت و اعمال نفوذ در کارهای هم می‌دانند. به علاوه، باید توجه داشت که برخلاف اکثر گروه‌ها، خانواده گروهی است که عضویت در آن غیرارادی یا تا حدودی غیرارادی است. به این ترتیب، فرزندان، و در مواردی زن و مرد، شخصاً تمایلی به عضویت در گروه ندارند. در عین حال، خارج شدن از گروه نیز تقریباً برای فرزندان غیرممکن و برای والدین نیز بسیار مشکل است.

بدین ترتیب، در اثر مشاهده تنش‌هایی که در خانواده از طریق خشونت حل می‌شود، فرزندان فرامی‌گیرند که از همین روش برای حل تنش‌های خانوادگی خود نیز استفاده کنند. در این میان، طبیعتاً دختران با توجه به حالات فرودستی و تحمل و داشتن حق کمتر در خانواده، و پسران با توجه به ویژگی‌های خاص مردانه‌ای مانند برتری داشتن نسبت به سایر اعضا، تحت نظارت قرار دادن دیگران و بیان امیال و آرزوهای خود بدون توجه به فرد دیگر، جامعه پذیر خواهند شد.

جامعه پذیری زنان در خانواده جهت یاب: زنانی که مورد پرسش قرار گرفتند، هم در سنین متفاوت ازدواج کرده بودند و هم در حال حاضر در رده‌های سنی متفاوتی قرار داشتند. برای بعضی از آنها، خاطرات خانه پدری مربوط به سال‌های خیلی قبل بود. در حالی که برای عده‌ای دیگر، این خاطرات هنوز تازه به نظر

۱۶۲ خشونت خانوادگی

می‌رسید. برخی با دادن توضیحات مبهم، گفتند که چیزی به خاطر ندارند و عده‌ای نیز به وضوح، بیان کردند که در خانواده پدری، زندگی بهتری داشتند. اما تنها یک چهارم از این زنان در دوره کودکی هرگز از والدین خود کتک نخورده بودند.

جدول شماره ۲۲: فراوانی و درصد زنان برحسب تجربیات خشونت در خانواده جهت یاب

تجربه خشونت	فراوانی	درصد
کتک زدن پدر	۹	۱۷/۰
کتک خوردن از مادر	۱۴	۲۶/۰
کتک خوردن از پدر و مادر	۱۰	۱۹/۰
کتک خوردن از سایر اعضا	۳	۶/۰
به خاطر ندارم	۴	۷/۵
مورد ندارد	۱۰	۲۴/۵
جمع	۵۳	۱۰۰

گذشته از مواردی که زن از پدر و مادر و خواهران و برادران کتک می‌خورد (۱۳ مورد)، بر رفتار خشونت‌آمیز مادر بیشتر از رفتار خشونت‌آمیز پدر تأکید شد (۱۴ مورد در برابر ۹ مورد). این امر از این نظر طبیعی تلقی می‌شود که معمولاً مادر مسئول رسیدگی به تربیت کودکان است و بیشتر از پدر با آنها تماس دارد. در نتیجه، طبق گفته این زنان، زندگی در خانواده پدری سرشار از کشمکش و تعارض بود.

شرایط زندگی، این زنان را به کتک خوردن از همه عادت داده است. اما می‌توان در تعارضات میان خواهران و برادران، هر دو بعد کتک خوردن و کتک زدن و در واقع نوعی تمرین را در نظر گرفت.

ما زندگی پُر از مشاجره‌ای داشتیم. قبل از ازدواج، پدرم، مادرم و ما

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۶۳

را کتک می زد. ما خواهر و برادرها هم همیشه با هم کتک کاری داشتیم. من به دلیل جو بد خانوادگی، زود شوهر کردم. (سارا-الف)

زن دیگری که با خرسندی از کتک های همسر خود صحبت می کرد، اظهار داشت:

▣ دیگر پوستم کلفت شده است. در خانه پدرم، دائماً با همه کتک کاری داشتم. رابطه همه ما با هم بد و بسیار بد بود. همیشه از برادرهایم کتک خورده ام (رؤبا).

▣ در خانه از همه کتک خورده ام: پدرم، مادرم، خواهرم، برادرم و بعدها هم از شوهرم. (مهری)

▣ پدرم به من اجازه درس خواندن نمی داد. نمی گذاشت کار هم بکنم. شوهرم هم به من اجازه کار کردن نمی دهد. همه جا کتک خورده ام؛ هم در خانه پدری که پدر و خواهر و برادرهایم مرا می زدند و هم در خانه شوهر (اکرم که در ۱۵ سالگی ازدواج کرده است).

زنان در مورد خانواده جهت یاب خود نوعی تقسیم نقش در نظر داشتند که با نگرش های عمومی جامعه همخوان بود. مرد در خانواده، وظیفه رسیدگی مالی به افراد خانواده را دارد و برای انجام دادن فعالیت های دلخواه خود آزاد است. مادر، نه تنها وظیفه رسیدگی به امور خانه و تربیت فرزندان را دارد، بلکه فعالیت های بیشتر باید در جهت برآوردن نیازهای ضروری سایرین باشد. بدین ترتیب، رفتارهای پدر توجیه می شود. اما از دید فرزندان، مشکلاتی که زندگی خانوادگی برای مادران به وجود می آورد، توجیهی برای رفتار بد مادر نیست. در نتیجه، زنانی که در چنین خانواده هایی زندگی کرده بودند، رفتار مادر را، که امکان داشت ناشی از شرایط متعدد باشد، به مثابه عاملی اثرگذار در زندگی نامناسب فعلی خود مطرح می کردند.

■ با وجود این که پدرم دوتا زن گرفته بود، همیشه رفاه خانواده ما را تأمین می کرد. مادرم بعد از ازدواج دوم پدرم، با او بد شد. من از مادر و خواهرم متنفرم. خواهرم به شوهرم تهمت سیاسی زد تا به زندان بیفتد. پدرم مرد خانواده نبود. درست است که ما را دوست داشت، اما همیشه با زن های دیگر بود. خانه جدا گرفته بود و برای خودش زندگی می کرد. یک بار که به خانه اش رفتم، زن خیلی خوشگلی آنجا بود. ما را با هم آشنا کرد و گفت این را تازه صیغه کرده ام (ساناز).

■ مادرم عاشق مرد دیگری شد و ما را ترک کرد. پدرم زن دیگری گرفت که او هم پدرم را ترک کرد. من در خانواده خودم محبت ندیدم. همیشه از مادرم کتک خوردم (نیکو).

آزادی مردان برای انجام دادن رفتار دلخواه، در صورتی که نقش اقتصادی خود را ایفا کنند، چندان به چشم دختران ناپسند نیست که رها کردن خانواده از جانب مادر، عملی نابخشودنی در نظر گرفته می شود. در عین حال، رفتار ناپسند پدر با مادر نیز به چشم آن ها چندان غیرطبیعی نمی آید و معمولاً فرد مقصر در زندگی، مادر است.

■ بچگی بسیار بسیار سختی داشتم که نمی توانم بگویم. از مادرم هم همیشه کتک می خوردم. پدر و مادرم هم دائماً با هم کتک کاری می کردند (مهتاب).

■ مادرم خیلی بد بود. همیشه مرا کتک می زد. او را به زور به پدرم شوهر داده بودند. اما پدرم مرد خوبی بود. مادرم آب جوش روی سرم می ریخت و از من بدش می آمد. در ده سالگی مرا به یک

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۶۵

مرد ۶۰ ساله شوهر دادند که مثل دیوانه‌ها کتک می‌زد. اگر به خانه مادرم می‌رفتم، راهم نمی‌داد و مجبور می‌شدم برگردم. مادرم می‌گفت شوهر باید زن را کتک بزند (سکینه).

□ در خانه پدرم از همه کتک می‌خوردم. در سیزده سالگی شوهرم دادند. بر سر مسائل زناشویی مشکلاتی داشتم. شوهرم جلو چشم همه مرا می‌زد و فحش می‌داد. من مادرم را مسئول می‌دانم. چون چیزی در مورد مسائل زناشویی به من یاد نداد (شاکری).

در گفتار این زنان، نوعی مقصر یا بد جلوه دادن مادر به چشم می‌خورد. حتی واژگانی که برای شماتت پدر و مادر به کار می‌بردند، دارای بار منفی و مثبت بود. مانند:

□ مادرم بسیار مستبد بود. پدرم هم پدر خوبی نبود. آن‌ها همیشه ما را تحقیر می‌کردند (زهرا).

مادران نه تنها با دختران رفتار خشونت‌آمیزی داشتند، بلکه اعتراض این زنان متوجه وجود نابرابری در رفتار مادر نسبت به دختر و پسر بود. در جامعه‌ای که مردان در همه موارد از حقوق بیشتری برخوردارند، طبیعی است که رفتار مادر با فرزندان بر اساس نابرابری جنسیتی صورت بگیرد. با آن‌که این نابرابری روال زندگی اجتماعی است، به احتمال زیاد، در دوره کودکی بر دختران تأثیر منفی دارد. زیرا آن‌ها قادر به درک رفتار مادر نیستند و حتی در نمی‌یابند که خود نیز روزی در نقش همسر - مادر، رفتار مشابهی در پیش خواهند گرفت. آنچه آن‌ها درک می‌کنند و پس از گذشت سال‌ها بیان می‌دارند، تفاوت گذاشتن مادر بین فرزندان دختر و پسر است.

□ مادرم بین ما فرق می‌گذاشت و پسرها را بیشتر دوست داشت. همیشه به پسرها گوشت و مرغ می‌داد. اما غذای ما، غذای

معمولی بود (ساناز).

▣ پدرم که فوت کرد، مادرم اصلاً به من محبت نمی‌کرد. او پسرهایش را بیشتر از ما (دخترها) دوست داشت. کمبود محبت‌های مادر و کتک زدن‌هایش مرا وادار به ازدواج کرد (سمیه)

▣ مادرم پسرهایش را خیلی بیشتر از من دوست داشت. عاقبت هم هر دو پسرش معتاد شدند (نیکو).

▣ من یک‌بار از شوهرم طلاق گرفتم و به منزل مادرم رفتم. اما چون با پسرش (برادرم) نمی‌ساختم، مادرم مرا بیرون کرد. مادرم خودخواه‌ترین و بی‌محبت‌ترین زن دنیاست. پسرهایش را دوست دارد و به ما دخترها اصلاً توجهی نمی‌کند (بتول).

از دید زنانی که در زندگی زناشویی با خشونت روبه‌رو بودند، مادران نه تنها بیشتر از پدران مورد نفرت قرار داشتند، بلکه گناه ازدواج ناموفق دختران نیز بر دوش آنها بود. به علاوه، هم تفاوت قایل شدن مادر میان دختر و پسر آنها را به ازدواج سوق داده بود و هم گله داشتند که مادرشان در رویارویی با مشکلات زندگی (قهر و طلاق) از آنها حمایت نمی‌کند. در نتیجه، نه تنها مادر خود را مقصر می‌دانستند، بلکه در مورد رفتار بد شوهران هم، زنان خانواده شوهر (مادر شوهر و خواهر شوهر) را مقصر جلوه می‌دادند و حتی گمان می‌بردند که خانواده شوهر از وضعیت بد زندگی آنها خوشحال می‌شوند.

زنان در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که امکانات اجتماعی و خانوادگی به مردان داده شده است و در سلسله مراتب اجتماعی و خانوادگی نیز معمولاً زنان فرودست‌ترند. بنابراین، یکی از راه‌های دست‌یابی به موقعیت در سلسله مراتب خانوادگی، برقراری پیوند با مردان است. از آن‌جا که مردان، به دلیل جنسیت خود به هر حال مقام ممتازی در خانواده دارند، زنان از طریق پیوند خونی با پسران (یا برادران) خود، عضوی از یک گروه به حساب می‌آیند که

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۶۷

اعضای آن با یکدیگر همبستگی زیادی دارند. بدین طریق، مادر برای حفظ موقعیت خود با پسر، که بعد از پدر دارای مقامی در خانواده می‌شود، رفتار دیگری در پیش می‌گیرد. دختر خانواده الزاماً به گروه خانوادگی دیگری وارد می‌شود و در آن جا، مقام فرودستی را اشغال می‌کند. بنابراین، با آن که مادران کلیه فرزندان خود را دوست دارند، باید به همبستگی میان مادران و پسران با توجه به مقام بالایی که پسر پس از تشکیل خانواده کسب خواهد کرد، اهمیت بیشتری داد.

از آن جا که دختر به گروه دیگری می‌پیوندد، جامعه پذیری او در خانه پدری نیز دربرگیرنده وظایف همسری و فرمان برداری از همسر و قبول برتری مرد است. از جانب دیگر، در خانواده شوهر نیز همبستگی میان مادر (یا خواهر) و پسر وجود دارد و عروس فرد غریبه‌ای است که از طریق پیوند غیر خونی وارد گروه می‌شود. در نتیجه، باید خود را با هنجارها و رفتارهای گروه هماهنگ سازد. برای ایجاد این هماهنگی، نه تنها مرد می‌کوشد رفتار همسر خود را تصحیح کند، بلکه مادر و خواهر او نیز برای حفظ سلسله مراتب اقتداری گروه، که خود نیز به تبع پیوند خونی در آن مقامی دارند، تلاش می‌کنند رفتار صحیح را به عروس آموزش دهند و احتمال دارد که در این راه حتی بیشتر از شوهر، رفتار تازه وارد را محدود کنند.

زنان سالمند، که در جوانی تحت اقتدار مردانه بودند، از طریق پیوندهای خونی و خانوادگی، در سلسله مراتب خانوادگی مقامی کسب می‌کنند و در این گروه، دارای موقعیتی می‌شوند. همبستگی آنها با گروه خانواده بالا می‌رود و برای حفظ سلسله مراتب خانوادگی، سعی می‌کنند عروس خانواده را با معیارهای مردانه حاکم بر موقعیت خانوادگی تطبیق دهند. زنان مورد بررسی نیز در چرخه این گونه روابط قرار داشتند. آنها براساس نگرش‌های اجتماعی و خانوادگی برای پدران خود حقوق بیشتری قایل بودند و تنبیه پدر، جزئی از این

حقوق بود. در صورتی که تنبیه مادر، باعث ابراز تنفر از او می شد. این زنان، با آن که مادران خود را به بی توجهی نسبت به خود محکوم می ساختند، عملاً در زندگی از شوهران خشن خود حمایت می کردند و دلیل رفتار خشونت آمیز او را، تقصیر اعضای مؤنث خانواده شوهر می دانستند.

بنابراین، می توان گفت که زنان در مقام اعضای فرودست و تحت ستم در گروه خانواده، حافظ منافع مردسالاری اند. وابستگی زنان سالمند به پسران خود و تلاش برای حفظ موقعیت آن ها در سلسله مراتب خانوادگی، نشان دهنده تلاش آن ها برای ادامه همان شیوه زندگی است که خود زمانی زیر سلطه آن بودند. از طرف دیگر، زنان جوان یا میان سال نیز با مقصر جلوه دادن مادران خود یا مادران همسرانشان و حتی با احساس گناه شخصی در مورد رفتار ناپسند خود، می کوشند مرد را به سبب داشتن رفتار ناپسند و خشونت آمیز، تبرئه کنند و گناه این رفتار را به گردن زنان خانواده بیندازند.

جامعه پذیری مردان: در مورد چگونگی روابط خانوادگی مردان، از زنان سؤال شد. بنا به گفته زنان وضعیت خانواده پدری نیمی از مردان خانواده کامل (پدر، مادر و فرزندان) و نیمی دیگر از مردان خانواده ناقص (فوت یکی از والدین یا طلاق) بود.

جدول شماره ۲۳: شرایط زندگی خانوادگی مردان

درصد	فراوانی	شرایط زندگی خانواده پدری مردان
۴۹	۲۶	خانواده کامل (زندگی پدر و مادر با یکدیگر)
۷/۵	۴	خانواده طلاق
۲۱	۱۱	فوت پدر
۵/۵	۳	فوت مادر
۱۳	۷	فوت پدر و مادر
۴	۲	اطلاعی ندارم
۱۰۰	۵۳	جمع

طبق اطلاعاتی که زنان از وضعیت خانوادگی شوهران خود داشتند، شرایط حاکم بر آن خانواده‌ها چندان مطلوب نبود. زیرا آن‌ها خانواده شوهران خود را از نظر اقتصادی و فرهنگی پایین‌تر از خانواده خود می‌دانستند. حتی اگر وضعیت اقتصادی هر دو خانواده مشابه بود، باز هم معتقد بودند که در خانواده پدری شوهران آنان، بدهنی، فحاشی و روابط آشفته میان اعضای خانواده حاکم بود. در مورد چگونگی روابط خانواده شوهر، در زمان کودکی و نوجوانی او، گذشته از زنانی که اطلاعی از این نوع روابط خانوادگی شوهر خود نداشتند، بقیه بر کتک خوردن پسر از پدر و مادر تأکید می‌کردند. اگر هم پسر در اثر فوت پدر و مادر نزد اقوام دیگر بزرگ شده بود، اذعان می‌داشتند که از این اقوام هم کتک خورده است.

جدول شماره ۲۴: توزیع فراوانی و درصد خشونت در خانواده جهت یاب شوهر بر حسب فرد عامل خشونت

فرد عامل خشونت	فراوانی	درصد
پدر	۲۰	۳۱/۸
پدر و مادر	۱۸	۳۳/۹
فقط مادر	۲	۳/۸
اطلاعی ندارد	۱۳	۲۴/۵
جمع	۵۳	۱۰۰/۰

با آن که پسران در خانواده، تحت خشونت پدر و مادر هستند، نکته قابل ذکر این است که آن‌ها پس از رسیدن به سن بلوغ، خود تبدیل به عامل خشونت می‌شوند و در مورد والدین و خواهران و برادران کوچک‌تر (یا بزرگ‌تر) خود دست به خشونت می‌زنند یا آن‌طور که ادعا می‌شود، همه بددهن هستند، به یکدیگر دشنام می‌دهند و با هم کتک‌کاری می‌کنند. شش زن شاهد بودند که شوهرانشان، پدر و مادر خود را کتک زده‌اند.

از آن‌جا که خشونت بدنی به عامل جنس و اقتدار بدنی بستگی دارد، بسیار طبیعی است که پس از رسیدن پسر به سن بلوغ و کسب قدرت بیشتر بدنی، او نیز به رفتار خشونت‌آمیز با اعضای خانواده خود دست بزند و حتی در این راه تا حدودی نیز مشروعیت کسب کند.

▣ با مردی که در مغازه پدرم شاگرد بود، ازدواج کردم. یک هفته بعد از ازدواج کتک خوردم. اعضای خانواده شوهرم همیشه با هم دعوا دارند (زیبا).

▣ خانواده شوهرم بددهن هستند. همه با هم کتک‌کاری می‌کنند. برادر شوهرهایم هم زن‌هایشان را کتک می‌زنند (سارا - ب).

▣ پدر شوهرم در بیمارستان روانی بستری است. برادر شوهرم هم روانی است. او سوءظن دارد و شکاک است. پدر شوهرم یک‌بار

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۷۱

زنش را از طبقه دوم به پایین پرت کرد (نیکو).

□ شوهرم از ۱۲ سالگی مجبور شد کار کند. برای همین عقده‌ای و روانی است (زری).

□ خانواده شوهرم در شهرستان بودند. در پانزده سالگی پدرش او را از خانه بیرون کرد. تک و تنها به تهران آمد و معتاد شد. در حال حاضر هم پدر و مادر شوهرم در دو طبقه مجزا از یکدیگر زندگی می‌کنند (رفعت).

شاید بتوان گفت که تمایلی پنهان وجود دارد که زنان، موقعیت خانوادگی خود را بهتر از مردان بدانند و بر آشفته بودن روابط خانوادگی شوهران خود تأکید کنند. با وجود این، زنان از فراگیری رفتار خشونت‌آمیز، چه در خانواده پدری و چه در خانواده شوهران خود نام برده‌اند. پسران خانواده در کودکی از همه کتک خورده و بی‌محبتی دیده‌اند. اما در بزرگسالی به فرد مقتدری تبدیل شده‌اند که برای پیشبرد مقاصد خود، نه تنها از جملات زشت و دشنام استفاده می‌کنند، بلکه از اعمال خشونت، نسبت به خواهران و برادران و پدر و مادر خود نیز ابایی ندارند.

طبیعتاً در چنین خانواده‌ای، نمی‌توان از مردان انتظار داشت که برای حل مشکلات خانوادگی خود از روش دیگری به غیر از خشونت استفاده کنند. اما نکته‌ای که مهم است و باید به آن توجه کرد، فراگیری خشونت زنان و مردان در خانواده پدری است که در خانواده فرزند یاب نیز بازتاب یافته است. ادامه خشونت سبب انتقال رفتار به نسل جدید می‌شود. به نوعی که می‌توان با توجه به نظریه گردش خشونت و خود جاودانی ساختن خشونت، انتظار داشت خانواده‌ای که فرزندان این زنان تشکیل می‌دهند نیز، سرشار از خشونت باشد. وضعیت زندگی فعلی زنان: طبیعتاً کلیه افرادی که به مراکز مشاوره مراجعه می‌کنند، دارای مشکلاتی هستند. اما زنان معمولاً تحت عنوان عناوین کلی به مراکز

مراجعه می‌کنند و مشکلات خاص خود را بیان نمی‌دارند. مثلاً عده زیادی برای حل مشکل روانی یا اجتماعی فرزندان خود به مرکز می‌آیند که طبیعتاً این مشکل ناشی از زندگی در خانواده‌های آشفته است. عده دیگری برای یافتن راه‌های گرفتن خرجی از مرد یا از میان بردن شک او و ... به مرکز مراجعه می‌کنند. طبق اطلاعاتی که این زنان در حین مصاحبه به طور ضمنی ابراز می‌کردند، زندگی در این خانواده‌ها اکثراً غیرقابل تحمل بود و حداقل یکی از اعضای خانواده مشکلات حاد روانی - اجتماعی یا جسمانی داشت که باید تحت درمان قرار می‌گرفت.

زنان متعددی دارای حالات افسردگی بسیار شدید بودند. به علاوه، ۶ زن نیز در زمان مراجعه تحت درمان دارویی قرار داشتند. چند نفر هم نفرت از شوهر را به صورت حاد مطرح کردند و حتی اشکال غیرطبیعی نفرت نیز مشاهده شد. زنی که از شوهرش نفرت داشت، می‌گفت: «پس از آن که شوهرم درخواست طلاق کرد و من موافقت نکردم، کتک‌ها افزایش یافت و شدیدتر شد. من می‌خواهم شوهرم را بکشم. دخترم هم می‌خواهد پدرش را بکشد. فکر می‌کنم اگر شوهرم را بکشم و به دست دولت کشته شوم، بهتر از آن است که به دست شوهرم کشته شوم.» کتک‌هایی که این زن می‌خورد، با وجود ابراز تنفر از شوهر، به سبب عدم تمایل به طلاق بود. در مقابل، زنانی هم بودند که شوهرانشان را خیلی دوست داشتند. از میان زنان مراجعه کننده، سه نفر دست به خودکشی زده بودند. اما در این کار به موفقیتی دست نیافته بودند.

نوع رفتار دیگری که در زنان جلب توجه می‌کرد، حالات کاملاً معمولی یا حتی تعریف چگونگی کتک خوردن همراه با خنده بود. در عین حال، زنان حالات بی تفاوتی خود را با عباراتی نظیر «این قدر کتک خورده‌ام که پوستم کلفت شده است» یا «از بچگی کتک خورده‌ام؛ دیگر برایم فرقی ندارد»، بیان می‌کردند.

شوهران این زنان به مراتب مشکلات بیشتری داشتند. گذشته از مشکل

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۷۳

اعتیاد و مشکلاتی که زنان تحت عنوان روانی بودن مرد مطرح کردند، می‌توان به شک و سوءظن بیش از حد، چه در حالت حسادت به زن یا مراقبت از او، اشاره کرد. مردانی هم بودند که به گفته همسرانشان: «گوشه گیرند و با هیچ کس حرف نمی‌زنند». ناتوانی‌های جنسی و نفرت از زن و فرزند نیز در میان مردان مشاهده شد.

ترکیب چنین پدر و مادری، نه تنها باعث ایجاد محیطی سرشار از تنش و نارضایتی برای خود آنها می‌شود، بلکه این رفتار و شرایط خانوادگی در فرزندان نیز انعکاس می‌یابد. زنانی که برای مشکل فرزندان خود مراجعه کرده بودند، به چنین مسائلی اشاره کردند: پسر ۱۷ ساله‌ای گمان می‌برد که فرزند سرراهی است. دختری که هرگز نمی‌خندد. پسر نوجوانی تا حد افراط دچار وسواس شده است. به علاوه، گوشه‌گیری، افسردگی، عصیبت و پرخاشگری در میان کودکان در همه رده‌های سنی دیده می‌شد. اما مشکل اصلی فرزندان معتاد بودند که مادران آنها برای جست و جوی راهی جهت ترک اعتیاد به مرکز مراجعه کرده بودند. بعضی از آنها به سبب اعتیاد زندانی بودند و برخی دیگر دله‌زدایی می‌کردند یا از خانه فرار کرده بودند.

اما مشکلی که از لابه‌لای گفتار زنان نمود پیدا کرد و به چشم خود آنها مشکل خاصی نمی‌آمد، جبهه‌گیری بچه‌ها به نفع یکی از طرفین بود:

- ▣ دختر کوچکم طرف من است و دختر بزرگم طرف پدرش (مینو).
- ▣ دخترها با شوهرم هستند؛ پسر من است (زهرا).
- ▣ بچه‌هایم با این که طرف من هستند، از ادامه این زندگی خسته شده‌اند. اما من به خاطر آنها حاضر به تحمل همه چیز هستم و نمی‌خواهم طلاق بگیرم. پسر من گوشه‌گیر است و با هیچ کس حرف نمی‌زند. به من می‌گوید مادر بس است دیگر؛ طلاق بگیر. خسته شده‌ایم (مهسا).

بدین ترتیب، در این خانواده‌ها مجموعه‌ای از نابسامانی‌ها به چشم می‌خورد. فرزندان، علاوه بر آن که دارای نابهنجاری‌های رفتاری هستند، همیشه در جریان دعوی پدر و مادر، به خصوص اگر به کمک مادر بروند، کتک خواهند خورد. بدین سبب در بسیاری موارد، از دخالت در دعوا خودداری و به مشاهده اکتفا می‌کنند. زندگی در خانواده‌ای چنین آشفته، طبیعتاً دارای تبعاتی خواهد بود. آنچه که در آینده در خانواده این فرزندان رخ خواهد داد، فعلاً نامشخص است. اما زمانی که به زندگی گذشته زن و مرد نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که آن‌ها نیز در خانواده‌های نابسامان و آشفته رشد کرده‌اند و به سختی می‌توانیم امیدوار باشیم که زندگی آینده فرزندان آن‌ها از نوع دیگری باشد. در چنین خانواده آشفته‌ای، یکی از راه‌حل‌هایی که برای کمک به فرزند به فکر پدر و مادر می‌رسد، نمونه زیر است: زنی که به سبب اعتیاد شوهر (و کتک‌های او) به مرکز مشاوره آمده بود، از اعتیاد پسرش نیز شکایت داشت: «هم شوهرم معتاد است و هم پسر. فکر کردیم دختری را برایش عقد کنیم، خوب می‌شود. بعد از عقد، هنوز دختر را به خانه نیاورده‌ام. پدر و مادر او اصرار دارند که هر چه زودتر تکلیفش را معلوم کنیم» (خدیجه).

موارد عدم تعادل روانی مرد و زن نیز در این خانواده‌ها به وضوح دیده می‌شود. حتی اگر نسبت لغت روانی مناسب نباشد، می‌توان از رفتار نامتعارف نام برد: «من صیغه شوهر فعلی خودم شدم که زن و دو تا بچه داشت. بعد حامله شدم. رفته بودیم آستارا. ناگهان تصمیم گرفتم به شوروی فرار کنم. از مرز هم رد شدم. اما آن جا مرا گرفتند. چون چادرم به سیم خاردار گیر کرده بود و پاره شده بود، فهمیدند که فراری هستم. مرا به ایران تحویل دادند. چهار ماه حبس بودم و خانواده‌ام مرا طرد کردند. بعد ازدواج کردیم (پروین).

مردی که به احتمال قوی دارای مشکلات روانی زیادی است، به همسر خود پیشنهاد کرده بود: «بیا پدرت را بکشیم تا من قیمومیت خانواده شما را داشته باشم. بعداً یک بار گفت: بیا از دست پدرت شکایت کنیم، دو میلیون پول بگیریم

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۷۵

و برویم خوش بگذرانیم. من اطلاعی ندارم. اما خودش می‌گوید یکی از مسئولان بنیاد را کشته است. توی ماشینش اسلحه دارد، معتاد هم هست (نشان). زنی هم به سبب هوس‌بازی شوهرش، برای او زن دوم گرفته بود و طبق گفته خودش، شوهرش در مقابل چشمان او با زن دوم هم‌خوابگی می‌کرد (بتول).

وضعیت زندگی این خانواده‌ها، که تا حد زیادی از تصور خانواده‌ی مطلوب و هنجار و منطق اجتماعی به دور است، زمینه‌ساز تشکیل خانواده‌های آشفته‌ای خواهد شد. اما به نظر می‌رسد که برای زنان، این روابط چندان هم خارج از هنجار موجود در اطراف آن‌ها نیست. زیرا مسائلی که آن‌ها داوطلبانه بیان می‌کردند، در جامعه‌شناسی در رده‌ی مسائلی قرار می‌گیرد که کاملاً خصوصی است و معمولاً دست‌یابی به آن دشوار است. این فرض در صورتی صحیح است که واقعاً این رفتارها در محدوده‌های خصوصی و در خلوت صورت‌گیرد و نمونه‌ی مشابهی برای آن وجود نداشته باشد. اما اگر در محیط زندگی با نمونه‌هایی روبه‌رو باشند، به تدریج نابهنجاری به هنجار تبدیل می‌شود و زنان از بیان آن ابایی نخواهند داشت. از طرف دیگر می‌توان به این نتیجه رسید که مشکلات زندگی این زنان تا آن اندازه زیاد است که مصاحبه (که به ترتیبی اقتدار مرکز هم بر آن اثر داشت)، اعتماد این زنان را جلب کرده و برای حل مشکل خود، بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، با مصاحبه‌گر صحبت و درد دل کرده‌اند.

نظارت و حمایت سازمان‌ها: خانواده، به منزله گروهی از افراد، که دارای روابط صمیمانه و رویاروی هستند، بازتابی از شرایط اجتماعی است. هنجارها، ارزش‌ها، نقش‌های اجتماعی و مشروعیت اجتماعی نیز بر خانواده تأثیر می‌گذارد و نوع روابط میان افراد را شکل می‌دهد. اگر در جامعه‌ای ساختار سازمان‌های گوناگون، به ترتیبی باشد که امکانات اجتماعی را به مردان جامعه محدود کند و زنان را از آن دور نگه دارد، بازتاب این روابط در خانواده نیز دیده می‌شود.

در اکثر جوامع (از جمله ایران)، سازمان‌های گوناگون، از مدرسه گرفته تا اماکن شغلی، به نوعی سازمان یافته‌اند که با جهان بینی نابرابری جنسیتی بیشتر از برابری جنسی سنخیت دارند. بدین ترتیب، در مورد مسائل خانوادگی و تنش‌های درون خانواده نیز معمولاً از اعضای فرودست (زنان و کودکان) حمایت کمتری می‌کنند. در حالی که امروزه دولت‌ها موظف به ارائه خدمات لازم به خانواده‌ها هستند و حتی بر طبق مقاله نامه‌های گوناگون، باید از افرادی که حقوق کمتری دارند، حمایت کنند. حمایت از دگرگونی در هنجارها و نگرش‌های نامطلوب، حمایت قانونی از افراد است. به این سبب، ابتدا به سازمان‌هایی که امکان حمایت از زنان کتک خورده را دارند (نیروی انتظامی، پزشک قانونی و دادگاه‌ها) نگاهی می‌اندازیم و در مورد مراجعه زنان به این سازمان‌ها و پاسخی که دریافت می‌دارند، بحث می‌کنیم. سپس مراکز مشاوره مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، از حمایت خانواده در مورد این زنان نام می‌بریم.

سازمان‌های نظارتی: یکی از راه‌های ممانعت از کتک خوردن زنان، مراجعه به سازمان‌هایی است که در این زمینه مسئولیتی دارند. برای مثال، در اثر نزاع میان زن و مرد، نهاد مقتدری مانند کلانتری، دخالت می‌کند و از آن جا که کتک زدن جرمی عمومی است، می‌کوشد از آن جلوگیری کند. پزشک قانونی نیز مرجعی است که می‌تواند با توجه به شدت صدمات، حد و میزان آن را مشخص کند تا دادگاه و قاضی، با توجه به روند خشونت در خانواده، تصمیم مناسب را اتخاذ کنند.

از میان زنانی که از شوهر خود کتک خورده بودند، بیش از نیمی هیچ وقت به هیچ مرکز قانونی مراجعه نکرده بودند. از میان ۲۳ نفری نیز که به اماکن گوناگون مراجعه کرده بودند، ۸ زن به کلانتری مراجعه و از شوهر خود شکایت کرده بودند. ۶ زن نیز به کلانتری و دادگاه و ۵ نفر فقط به دادگاه مراجعه کرده بودند. دو زن فقط به پزشکی قانونی رفته بودند و دو نفر ادعا می‌کردند که به همه جا مراجعه کرده‌اند.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۷۷

جدول شماره ۲۵: فراوانی و درصد مراجعه زنان به مراکز قانونی

مراکز	فراوانی	درصد
فقط کلانتری	۸	۱۵/۱
کلانتری و دادگاه	۶	۱۱/۳
فقط دادگاه	۵	۹/۴
فقط پزشکی قانونی	۲	۳/۸
همه جا (کنیه مراکز)	۲	۳/۸
اصلاً مراجعه نکرده‌ام	۳۰	۵۶/۶
جمع	۵۳	۱۰۰

با توجه به تعداد زیاد مراجعه کننده به کلانتری، باید توضیح داد که معمولاً مراجعه به کلانتری در اثر دخالت افراد دیگری مانند همسایگان و اقوام زن صورت می‌گیرد و از دید آن‌ها، شدت دعوی زن و شوهر بیش از حدی است که بتوانند آن را اداره کنند.

■ یک‌بار همسایه‌ها ما را به کلانتری بردند. ولی در آنجا هیچ کاری نکردند. او را به دادسرا فرستادند و سه روز جریمه و زندانی‌اش کردند. همشهری‌هایش قباله گذاشتند، بیرون آمد و پیگیری نشد (سکینه).

■ یک‌بار که مرا به شدت با چوب کتک می‌زد، همسایه‌ها از سروصدای ما خبردار شدند و به کلانتری خبر دادند. ما را به کلانتری بردند. بعد از این جریان به دادگاه رفتم و تقاضای طلاق کردم. ولی طلاق نگرفتم و دوباره زندگی کردم (اعظم).

گذشته از مواردی که به دلیل کتک‌کاری زن و شوهر، دیگران به کلانتری خبر داده بودند، زنانی نیز خود به کلانتری مراجعه کرده بودند. دلایل مراجعه بسیار متفاوت بود:

□ به دلیل کتک‌هایی که به من می‌زد، چند بار به کلانتری رفتم و از او شکایت کردم. در دادگاه هم محکوم شد (لیلا).

□ شکایت کردم؛ ولی پیگیری نکردم. چون کتک زیادی زده بود، شکایت کردم. ولی چون می‌خواستم زندگی کنم، دیگر پیگیری نکردم. فقط از صورتم، که خیلی داغان شده بود، عکس گرفتم که مدرکی داشته باشم (زهرا).

□ یک‌بار رفتیم کلانتری. آن جا به او گفتند آدم زن را این جور کتک می‌زند؟ گفت: شما عصبانی بشوید، زنتان را نمی‌زنید؟ آدم وقتی عصبانی می‌شود، زن را که نوازش نمی‌کند! خندیدند و گفتند جرم دارد. بعد رفتیم دادسرا. گفتند پانزده روز به زندان برو. گفت اگر بروم، وقتی برگردم، تو را می‌کشم. من هم ترسیدم و رضایت دادم (ویدا).

حتی اگر زنی در قضیه کتک خوردن از شوهر برنده شود، به سبب ترس از رفتار بد آتی شوهر رضایت می‌دهد. اما مواردی هم وجود دارد که در کلانتری به کار زن و شوهرها رسیدگی نمی‌شود:

□ یک‌بار رفتم کلانتری از شوهرم شکایت کنم. نگهبان دم در گفت اگر شکایت کنی، آن قدر تو را این طرف و آن طرف می‌فرستند که خسته شوی. پشیمان شدم و برگشتم (نازنین).

□ مرا کتک می‌زد و نمی‌گذاشت شکایت کنم. چند بار که بحث و درگیری شد و بچه‌ام را نداد، یک‌بار رفتم کلانتری. اما آن‌ها حرفم را نمی‌فهمیدند. از کلانتری که بیرون آمدم، آن قدر دنبالم آمد تا مرا برگرداند (پروین)

□ یک‌بار به علت ناراحتی چشم (پارگی چشم) به پزشکی قانونی

رفتم. آن جا مأموری دادند تا او را به پاسگاه ببریم. ورقه پزشکی قانونی در پاسگاه گم شد(!). یک بار دیگر هم که دستم شکسته بود، رفتیم دادسرا. همه می گفتند رضایت بده تا آزاد شود. حتی قاضی هم می گفت رضایت بده. چون شوهرم گفته بود اگر رضایت ندهد، از زندان که بیرون بیایم، زخم را می کشم. من هم رضایت دادم. پرده گوش یک پسر، به دلیل سیلی هایی که پدرش به او زده، پاره شده است و ضعف شنوایی دارد. پسر دیگر هم عصبی و ناسازگار است. چون در زمان حاملگی، شوهرم روی شکم می نشست تا بچه سقط شود. گذشته از آن که از شوهرم کتک می خورم، هر دو پسرم نیز مرا کتک می زنند. اما خودم تقاضای طلاق نمی کنم. چون اگر شخصاً تقاضای طلاق کنم، شوهرم چیزی از خانه و زندگی به من نمی دهد. در صورتی که من حق خودم را می خواهم (رقیه).

معمولاً مراجعه زنان به کلانتری، جهت یافتن راه حلی برای قطع کتک است. این راه حل از طریق تهدید یا نصیحت مأموران کلانتری و مسئولان دادگاه به دست می آید. در مواردی نیز که شرایط زندگی سخت می شود، زنان برای رهایی از دست مرد، به عناوین دیگری به کلانتری مراجعه می کنند و مخصوصاً اگر مرد معتاد باشد، از این اعتیاد برای فرستادن او به زندان به طور پنهانی استفاده می کنند.

■ شوهرم را که معتاد بود، یواشکی لو دادم تا برای ترک اعتیاد ببرند (مهری).

■ به مرکز بازپروری خبر دادم. برای ترک اعتیاد و داشتن مواد مخدر، دو سال زندان بود (خدیجه).

اما کتک خوردن تنها دلیل مراجعه زنان به کلانتری نیست و روابط نامشروع

نیز در این حیطة قرار دارد.

□ یکبار از شوهرم به کلاتری شکایت کردم که با دختر خاله‌اش رابطه دارد. ولی در دادگاه زیر بار نرفت و این موضوع را قبول نکرد(نجمه).

امکان دارد که مرد نیز به دلیل برقراری رابطه نامشروع، از زن خود شکایت کند.

□ دو بار شوهرم از من به کلاتری شکایت کرد که رابطه نامشروع دارم و به او خیانت می‌کنم. بعد از آن، برادرهایم از دست شوهرم شکایت کردند. وقتی در محل تحقیق کردند، همه همسایگان از من تعریف کردند. دادگاه هم به جرم تهمت زدن، برای او شش ماه زندان برید. دو روز بازداشتگاه و پنج روز هم در زندان قصر ماند که من رضایت دادم و آزاد شد(سهیلا).

زنانی که به کلاتری شکایت می‌کنند و شوهرانشان در دادگاه محکوم می‌شوند، یا شخصاً رضایت می‌دهند یا مرد از راه‌هایی که برای زن ناشناخته است، به حکم دادگاه تن می‌دهد.

□ یکبار از شوهرم شکایت کردم. به صد ضربه شلاق و پرداخت نفقه محکوم شد. ولی با پارتی بازی برایش قرار منع تعقیب صادر کردند. باز با وساطت اطرافیان آشتی کردیم (مرجان).

□ به دادگاه مراجعه کردم ولی شوهرم با این که پول داشت، طوری وانمود می‌کرد که چیزی ندارد. دادگاه هم نتوانست از او نفقه بگیرد. قرار شد ماهی چهار هزار تومان به من بدهد که از خیرش گذشتم (رویا).

در میان زنانی که با آنها مصاحبه شد، زنانی هم به ظاهر مصمم به طلاق بودند. اما به دلیل اصرار اطرافیان یا سرگردانی در دادگاه، یا آشتی کرده بودند یا در حالت بلاتکلیفی به سر می‌برند.

■ تا به حال سه بار تقاضای طلاق کرده‌ام. ولی بچه‌ام را به من نمی‌دهند. به خاطر دخترم حاضرم دوباره با او زندگی کنم (حمیده).

این زن همیشه به طلاق فکر می‌کند و به همین دلیل نیز برای تصمیم‌گیری نهایی به مرکز مراجعه کرده بود.

■ یک بار سال ۷۴ تقاضای طلاق دادم که با وساطت فامیل دوباره برگشتم. بار دوم هم امسال تقاضای طلاق دادم. یک وکیل دولتی هم گرفتم. ولی باز هم با وساطت فامیل قرار شد با هم زندگی کنیم. وضعیت زندگی من از ابتدا بد بود. وقتی دخترم سه‌ساله بود، یک شب که خیلی گریه کرده بود، پدرش یک چادر دور گردنش گره زد و صندلی زیر پایش گذاشت تا خفه‌اش کند. شوهرم به دلیل چاقوکشی روی من و برادرم به یک ماه زندان محکوم شد. با وجود این، اطرافیان برای آشتی دادن ما وساطت کردند (اکرم).

■ همه جا رفته‌ام: سه چهار بار کلاتری و پزشکی قانونی. سه سال هم هست که مرتب به دادگاه می‌روم تا طلاق بگیرم. ۹ ماه است که به حالت قهر در خانه پدرم زندگی می‌کنم. در طول این سه سال موفق به گرفتن طلاق نشده‌ام و برای مشاوره به مرکز آمده‌ام. وکیل مرکز پیشنهاد کرده است که با وارد شدن از طریق نفقه از

شوهرم شکایت کنم تا بتوانم طلاق بگیرم (فاطمه).

بنابراین، حتی آنهایی که تمایل به جدایی دارند، در دادگاه‌ها راهی پیدا نمی‌کنند. زیرا سازمان‌های ایران دارای ساختی پدرسالارانه هستند و بر اساس حقانیت مردان شکل گرفته‌اند. به علاوه، معمولاً زنان به دلیل ناآگاهی از حقوق و مزایایی که برای آن‌ها موجود است، راه حلی برای مشکلات خود نمی‌شناسند و درصد زیادی هرگز به هیچ مرکز قانونی مراجعه نکرده‌اند. آن‌ها نیز که مراجعه کرده‌اند، در نهایت با این واقعیت روبه‌رو شده‌اند که اگر شوهر "پارتی بازی" نکند و خود را از زندان نرهاند، به دلیل نبود سازمان‌های حمایتی از زنان، با تهدید شوهر به تشدید کتک یا قتل مواجه می‌شوند. در نتیجه، صلاح خود را در این می‌یابند که رضایت بدهند و تنها به شنیدن نصایح یا تهدیدات قاضی در مورد رفتار مرد اکتفا کنند و امیدوار باشند که وجود این عامل باعث هراس مرد از ادامه کارهایش شود. از طرف دیگر، این زنان به سبب ناآگاهی، واقعاً نمی‌دانند که چگونه مشکل خود را با مسئولان سازمان‌ها در میان نهند. در ساختار سازمان‌های ایران، این نکته بسیار مهم است. مشکلات زنان در زندگی خانوادگی، به دلیل تدوین مردانه قانون، اصولاً جنبه قانونی ندارد. بیان ناقص و دسترسی نداشتن به وکیل یا شاهد حقوقی نیز باعث می‌شود که زنان، درخواست‌های خود را به صورتی گنگ و نامفهوم به کلانتری یا دادگاه ارائه دهند. در صورتی که دادگاه براساس قواعد مردانه حاکم بر قانون، تنها می‌تواند در صورت ندادن نفقه یا ضرب و جرح واقعی زن، مرد را محکوم کند که این محکومیت هم سودی برای زن ندارد.

در قوانین ایران، به موجب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی "مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد، زن خود را طلاق دهد." با آن که طلاق باید در دادگاه صورت گیرد، با وجود رفتن به دادگاه، قاضی نمی‌تواند از مرد دلیل و مدرکی برای سوء رفتار یا عدم رسیدگی همسرش مطالبه کند. در نتیجه، اگر با وجود پند و نصیحت و

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۸۳

وساطت اطرافیان، مرد به طلاق اصرار ورزد، امکان طلاق برای او وجود دارد. اما طبق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی "در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود."

نکته‌ای که در این زمینه وجود دارد، ارائه مدرک و دلیل برای عسر و حرج است. بدین معنی که زندگی با مرد تا آن اندازه مشقت‌بار است که ادامه زندگی میسر نیست. از آن جا که اثبات چنین امری برای زن بسیار مشکل است، در نتیجه، زنان برای طلاق گرفتن، معمولاً مجبور به بخشیدن تمام حقوق مالی خود به همسرشان می‌شوند.

به این ترتیب، با وجود نبود آگاهی عمومی، باور زنان کاملاً صحیح است. فقط اگر طلاق به درخواست شوهر باشد و تقصیری متوجه زن نگردد، امکان دادن کلیه حقوق به زن وجود دارد. اما از آنجا که بیشتر مردان به طلاق دادن همسر خود تمایل دارند، می‌کوشند از طریق آزار و اذیت او کاری کنند که زن شخصاً تقاضای طلاق کند تا از هیچ حقی برخوردار نشود (کار، ۱۳۷۸: ۳۴۵ - ۳۴۲)

ذکر این نکته ضروری است که در صورت شکایت زن مبنی بر توقیف مرد، واکنش مأموران کلاتری در آزاد کردن او با سپردن وثیقه و سپس احضار به دادسرا و تعیین تکلیف از طریق دادسراست. بنابراین، با توجه به جملاتی که زنان از قول مأموران کلاتری و مسئولان دادگاه‌ها نقل می‌کنند، می‌توان به وجود جو حاکم مرد سالاری در این سازمان‌ها پی برد. برای مثال، زنی که خود برای طلاق شکایت به دادگاه برده بود، با این گفتار قاضی به شوهر خود روبه‌رو شد: «اگر من به جای تو بودم، حتماً این زن را طلاق می‌دادم و یک زن جوان‌تر می‌گرفتم!» (سارا- الف) و در موارد دیگر، قاضی با تأکید بر اصول تمکین و نفقه،

بدون انجام دادن فعالیتی خاص، زن و شوهر را روانه می‌کند. این امر به ویژه در وضعیتی که شدت خشونت، به جراحات مشخص و تعیین شده از طرف پزشکی قانونی نمی‌رسد، مطرح می‌گردد. زیرا بدون باقی ماندن آثار جرم، زن دلیلی برای اثبات کتک خوردن ندارد.

اما در شرایطی که زنان دلیل عسر و حرج ارائه می‌دهند و تقاضای طلاق می‌کنند، به دلیل بسیاری از تأملاتی که در مورد طلاق دارند، به خصوص با توجه به نبود حمایت‌های لازم، بعد از طلاق در بسیاری موارد پیگیری صورت نمی‌گیرد.

■ برای شکایت از شوهرم و درخواست طلاق، چند بار دادگاه رفتم. اولین بار، چون درد زیادی داشتم، به پزشکی قانونی رفتم. ۱۰ ماه طول درمان و سیصد هزار تومان غرامت تعیین کردند و دیه هم بریدند. بار دوم برای این که بهزیستی بداند از نظر روحی و روانی چه جور آدمی هستم، به پزشکی قانونی رفتم. دادگاه هم برای شوهرم احضاریه فرستاد. اما او نرفت. پس از کوشش فراوان برای ارائه دلیل عسر و حرج، چون شوهرم به دادگاه نرفت، از عصبانیت من کاسته شد و با وساطت دیگران قضیه خاتمه پیدا کرد (نشان).

رابطه سازمان‌های قانونی با زنان، نه تنها از طریق قوانین بر تبعیض میان زن و مرد بنا شده است، بلکه نشان دهنده بی‌قدرتی زن در برخورد با این سازمان‌های مردانه است که به طور ضمنی، حتی در مواردی با یادآوری رعایت حال زنان، از مردان دفاع می‌کنند. یکی از دلایلی که سبب می‌شود این سازمان‌ها قادر به دفاع از زنان در برابر مشکلات خانوادگی نباشند، ساختار مردانه آنهاست. اما مواردی نیز وجود دارد که نیروی انتظامی، پزشک قانونی و حتی قاضی، با توجه

به نبود امکانات برای زندگی زن بعد از جدایی یا حتی محکومیت شوهر، برای آشتی دادن زن و شوهر کوشش می‌کنند. البته این طرز تفکر، که گمان می‌برند اگر به محکومیت مرد رأی دهند، مشکلاتی که برای زن به وجود می‌آید بسیار زیادتر از مشکلات فعلی اوست، صحیح است. پس شاید بتوان با تهدید مرد، ضمانت گرفتن از او، بحث و گفت‌وگو و راه‌های منطقی دیگر، زن و شوهر را آشتی داد. بنابراین، می‌توان در نظر گرفت که بسیاری از افراد دخیل در این مراکز، با توجه به منافع زن در شرایط فعلی جامعه، پیشنهاد آشتی می‌دهند. اما از طرف دیگر، راه حل پیشنهادی آن‌ها، تنها تحمل وضعیتی است که چه در مورد افراد و چه در مورد جامعه، بازتاب‌های منفی دارد. این مراکز زمانی می‌توانند وظایف خود را به خوبی انجام دهند که دولت نیز به وضعیت افراد فرودست خانواده توجه بیشتری مبذول دارد و با در نظر گرفتن واحد خانواده، برای ایجاد مراکز حمایتی دیگر از خانواده بکوشد. زیرا طلاق الزاماً بهترین راه برای حل مشکلات زنان نیست. اما زنان و شوهرانی که هرگز از حمایت‌های متعدد برخوردار نبوده‌اند، نمی‌توانند راه دیگری برای حل مشکلات خود بیابند. در نتیجه، تنها دو امکان پیش روی آنهاست: تحمل یا طلاق. زمانی که این دو امکان در برابر هم قرار گیرد، با توجه به آینده مبهم پس از طلاق، معمولاً نگاه متوجه تحمل می‌شود.

آنچه که ضروری است و دولت هم باید عهده‌دار آن گردد، حمایت از خانواده در شرایطی است که فردی به رفتار نامناسب دست می‌زند. این نوع حمایت، بیش از آن که به زندانی شدن فرد مجرم بینجامد، باید از طریق راه‌های حمایتی دیگر (که در بخش پیشنهادها ارائه خواهد شد) پس از طلاق و جدایی، از زنان و فرزندان آن‌ها پشتیبانی کند.

مراکز مشاوره و حمایت‌های آن‌ها از زنان: مراجعه به مراکز مشاوره خانواده را، که در سال‌های اخیر به همت بخش دولتی یا خصوصی به وجود آمده‌اند، می‌توان حمایت از اعضای ضعیف خانواده دانست. بعضی از زنان مورد بررسی، برای

اولین بار به مرکز آمده بودند و عده‌ای نیز از مدت‌ها قبل به مراکز مشاوره یا افراد متخصص در زمینه امور خانوادگی مراجعه کرده بودند.

یکی از مشکلات این مراکز این است که برای مشاوره خانوادگی، حضور زن و مرد هر دو لازم است. با توجه به تعداد بسیار زیاد زنانی که به تنهایی به مراکز می‌آمدند (البته با حضور زوج‌های عصبانی و عده محدودی از مردان هم مواجه شدیم)، معمولاً مشاوره تنها در مورد زن صورت می‌گیرد و در نهایت، از او خواسته می‌شود از هر راهی که می‌تواند، همسر خود را نیز برای مشاوره به مرکز بیاورد.

سیاست کلی مراکز مشاوره هم بر حل مشکل خانوادگی متمرکز شده است. در نتیجه، پیشنهادهاى آنها تنها به زنان مربوط می‌شود و از آنجا که امکان مشاوره خانوادگی عملاً وجود ندارد، مشاوران به اجبار پیشنهادهایی برای تغییر رفتار، تحمل، گفت‌وگو با شوهر یا تفکر در مورد مشخص کردن فرد مقصر ارائه می‌دهند.

گذشته از مرکزی که زنان به آن مراجعه کرده بودند، برای پیدا کردن راه حلی جهت ادامه زندگی یا جدایی، به مراکز مشاوره، خویشاوندان و روان‌شناسان نیز روی آورده بودند.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۸۷

جدول شماره ۲۶: تعداد و درصد افرادی که مورد مشاوره قرار گرفتند

مراکز	فراوانی	درصد
مشاوره	۲۷	۵۰/۹
روانشناسی و خویشاوندان	۱۸	۳۴/۰
فقط خویشاوندان	۵	۹/۴
بدون پاسخ	۳	۵/۷
جمع	۵۳	۱۰۰

گذشته از ۵ نفری که روان‌شناس و مشاور خانواده آشکارا به آن‌ها پیشنهاد طلاق و جدایی داده بودند، ۴۳ نفر از پیشنهاد بحث و گفت‌وگو نام بردند و ۵ نفر دیگر قادر به بیان مطلب خاصی در مورد مشاوره با دیگران نبودند. باید توجه داشت که اکثر افراد مسئول، با توجه به مشکلاتی که پس از جدایی برای زنان به وجود می‌آید، از دادن پیشنهاد طلاق خودداری می‌کنند و تنها در شرایطی که ادامه زندگی واقعاً برای زن تحمل‌ناپذیر باشد، چنین پیشنهادی می‌دهند. اما حتی این دسته از زنان نیز نتوانستند یا نخواستند با وجود تمام مشکلات خانوادگی، طلاق بگیرند. بنابراین به نظر می‌رسد که دادن چنین پیشنهادی، بدون حمایت‌های بعدی از زنان، چندان فایده‌ای نداشته باشد. اما آن‌ها که راه‌های دیگری ارائه می‌دهند نیز، اجباراً به دلیل آن که تنها با زن روبه‌رو می‌شوند و همچنین به سبب وجود نگرش‌های اجتماعی حاکم بر سازمان‌ها، توصیه می‌کنند که تنها زن (که در این میان قربانی است) روش زندگی خود را تغییر دهد.

■ از همان اول ازدواجمان شوهرم مرا کتک می‌زد. من فکر می‌کنم که چون حرف زور قبول نمی‌کنم، خودم هم مقصر هستم. مشاور به من برای تحمل این وضعیت راهنمایی‌هایی کرد که باعث تغییر رفتار من هم شد. مردها توقعاتی دارند که زن‌ها باید آن‌ها را

برآورده کنند. وگرنه اختلاف پیش می‌آید و مرد زن را کتک می‌زند. از وقتی که من تغییر رفتار داده‌ام، وضعمان خیلی بهتر شده است (سمیه).

■ مشاور می‌گفت مرد ایرانی این طوری است دیگر! اگر با او صحبت کنی، شاید خوب بشود. من هم قبول کردم (زری).

با توجه به شرایط محیطی - اجتماعی و مشکلاتی که برای زنان وجود دارد، مشاوران (که احتمالاً در مورد پدیده خشونت طرز فکر خنثی دارند و آن را جزیی از زندگی خانوادگی می‌دانند)، نمی‌توانند پیشنهاد دیگری به زنان ارائه دهند. زیرا برای محافظت از زن در برابر آزار جسمانی شوهر، دارای قدرت و امکاناتی نیستند. نکته دیگر هم این است که اصولاً مراجعه زنان به مراکز یا مشاوران، به دلیل کتک خوردن نیست و این موضوع پس از اعلام بروز مشکل اصلی به طور ضمنی و حاشیه‌ای مطرح می‌شود.

در مباحث پایانی خواهیم دید که برای این زنان، ارائه راه حل طلاق و جدایی مقبول نیست. بلکه آن‌ها نیازمند حمایت و پشتیبانی هستند تا بتوانند به شکلی قابل قبول، به زندگی ادامه دهند یا اگر تصمیم به طلاق گرفتند، در بسیاری از جنبه‌ها از آن‌ها پشتیبانی شود. در صورتی که مشاور و مددجو، هر دو گرفتار قیدوبندهایی هستند که الزاماً باید از میان برداشته شود. مشاور باید دارای امکانات و حقوق بیشتر برای بهره‌گیری از کمک سازمان‌های گوناگون جهت حمایت از فرد آسیب دیده باشد و زنان نیز باید از لحاظ اجتماعی، قانونی و اقتصادی مورد حمایت قرار گیرند.

حمایت و نگرش خانواده: خشونت خانوادگی آن چنان به چشم افراد طبیعی می‌آید که حتی خانواده زن نیز از او حمایت کافی به عمل نمی‌آورند. با توجه به گفته بسیاری از زنان، که خشونت جزیی از زندگی خانواده پدری آن‌ها بود، نمی‌توان از چنین والدینی انتظار حمایت در مقابل خشونت داشت. اما از طرف دیگر،

آن‌هایی که در خانواده خود خشونت نداشتند نیز به طور معمول درگیر نگرش‌های حاکم بر جامعه هستند و این عمل را باعث طلاق و جدایی زن نمی‌دانند.

معمولاً حمایت خانواده در جهت آشتی دادن زن و شوهر و گرفتن تعهد از مرد برای دست برداشتن از رفتار ناپسند است. این تعهد در مواردی در برابر بزرگان خانواده داده می‌شود، در مواردی با تهدید مردان خانواده زن همراه است و در مواردی با گرفتن تعهدهای مالی خاتمه می‌یابد. این نوعی از حمایت است که مانند تعهد در حیطة عمومی (دادگاه) در حیطة خصوصی صورت می‌گیرد. از آن جا که حیطة عمومی قادر به ضمانت اجرایی این تعهد نیست، باید در نظر داشت که در این مورد از حیطة خصوصی نیز کاری ساخته نیست.

آنچه که خانواده‌ها را به سوی آشتی سوق می‌دهد، دو عامل است:

۱. پدیده خشونت چندان غیر طبیعی نیست و فقط از خشونت‌های سنگین نباید استفاده کرد.

۲. بد دانستن طلاق و ادامه زندگی به هر قیمت.

گذشته از زنانی که اصولاً دارای خانواده‌ای حمایت‌کننده نیستند، بسیاری دیگر می‌گفتند:

■ شوهرم از خانواده من خیلی می‌ترسد. بارها از دست او قهر کردم و پیش پدرم رفتم. اما پدر و برادرهایم ما را مجبور کردند آشتی کنیم (شراره).

■ کسی را ندارم که پیش او بروم. مادرم می‌گوید مرد باید زن را بزند! (سکینه).

کسانی که مکانی برای رفتن نداشتند، می‌گفتند:

■ من کار که می‌کردم، همه پولم را به شوهرم می‌دادم. بعد یک بار پولم را به او ندادم و دعوا شد. شوهرم مرا از خانه بیرون کرد. من

که جایی نداشتم بروم، در خیابان منتظر ماندم. اما او به سراغم نیامد. بعد از مدتی پنهانی از پنجره نگاه کردم. راحت نشسته بود و تلویزیون تماشا می کرد (زهره).

□ کجا بروم؟ خانه پدری که همیشه از همه کتک می خوردم. با خواهر و برادرهایم هم که جنگ و دعوا داشتم. حالا هم با هیچ کدام شان رابطه ندارم (مهتاب).

□ جایی ندارم که بروم. وقتی که قهر می کنم، می روم بیرون و بعد از مدتی خودم برمی گردم (نازنین).

در نمونه مورد بررسی، هفت زن از همسر اول خود طلاق گرفته بودند و نزد والدین زندگی می کردند. اما:

□ از شوهر اولم که طلاق گرفتم، به منزل پدرم رفتم. خیاطی می کردم و درآمد بد نبود. اما خانواده ام شرایط را طوری مشکل کردند که شش ماه بعد از طلاق، مجبور به ازدواج دوم شدم (سارا - ب).

□ بعد از طلاق پیش مادرم رفتم. چون با پسرش نمی ساختم، مرا شوهر داد و بیرون کرد. بعد سر اختلاف با بچه های شوهرم، یک بار روی من آب جوش ریخت و مرا سوزاند (بتول).

□ سال ۷۲، به دلیل اعتیاد شوهرم، از او طلاق غیابی گرفتم. اما چون پدرم از من حمایت نمی کرد، مجبور شدم رجوع کنم (رفعت).

□ از شوهر اولم که معتاد بود، طلاق گرفتم. مدتی منزل پدرم بودم و دو خواستگار داشتم؛ یک ایرانی معتاد و یک افغانی. پدر و مادرم مرا مجبور به انتخاب کردند. چون از اعتیاد می ترسیدم، صیغه مرد افغانی شدم. از این هم دائم کتک می خورم (مهری).

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۹۱

باید توجه داشت که اصولاً زنان زیادی (۲۴ نفر) هیچ وقت از خانه قهر و آن را ترک نکرده بودند. در ضمن ۴ مرد هم پس از مشاجره، خانه را ترک می‌کردند و مدتی به خانه نمی‌آمدند. دلیل قهر ۳۵ زن باقی مانده نیز فرونشاندن آتش غضب بود تا پس از مدتی، در اثر دخالت اطرافیان و آشنایان دوباره آشتی کنند. تمایل زنان به ادامه زندگی بسیار زیاد بود. احتمالاً این زنان، به دلایل متعدد، از تغییر وضعیت رویگردانانند و داشتن شوهر خشن را بهتر از مطلقه بودن می‌دانند.

حمایت‌های دیگر: گذشته از مراکز رسمی و خانواده‌ها، زنان در اثر مشکلاتی که داشتند، به افراد متعدد دیگری مراجعه می‌کردند. این افراد، به دلیل نداشتن موقعیتی رسمی در یک سازمان، معمولاً پیشنهادهایی ارائه می‌دادند و تصمیم‌گیری را به عهده خود زن می‌گذاشتند. از افرادی که زنان به آنها مراجعه کردند، می‌توان از روان‌شناس و روان‌پزشک نام برد. مراجعه به فالگیر برای پیش‌بینی آینده، مراجعه به روحانیان محل و پرس‌وجو از آنها، استخاره کردن و عمل برطبق آن نیز از راه‌هایی بود که زنان برای مشکلات خانوادگی خود در نظر می‌گرفتند.

با توجه به باقی ماندن مشکل و مراجعه زنان به مرکز مشاوره، باید گفت که کلیه راه حل‌های پیشنهادی (در صورت مؤثر بودن) در کوتاه مدت مشکل را حل می‌کردند و مراجعه زنان نشان دهنده این امر بود که حتی با وجود تغییر رفتار، تحمل، مدارا، صحبت و ... نه مشکلات دیگر آنها حل شده است و نه از شوهران خود کمتر کتک می‌خورند.

در این بررسی، ما با نوعی حمایت شخصی زنان از خود در مورد خشونت روبه‌رو شدیم. هرچند که مصاحبه تنها با زنانی صورت گرفت که براساس پرسش مستقیم اذعان داشتند که از شوهران خود کتک می‌خورند، در حین مصاحبه مشخص شد که به تریبی، کتک خوردن نزد آنها درجه‌بندی یا فراموش شده است. زیرا برخی زنان از کتک خوردن در سال‌های اخیر نام بردند

و گفتند: « شوهرم دست بزن نداشت. تازگی‌ها این‌طور شده است» و بعد مشخص می‌شد زمانی که فرزند ۱۸ ساله آن‌ها در سنین پایین بود، به دلیل گریه او کتک شدیدی خورده بودند.

شاید بتوان برای حق مرد در مورد کتک زدن یا نزدن زن، درجه‌ای در نظر گرفت. احتمالاً منظور این زنان از کتک، خشونت در حد زیاد بود یا همان‌طور که یکی از زنان اظهار داشت: «توسری و هل دادن که همیشه بود. اما حالا شدیدتر شده است». بنابراین، رفتارهایی مانند هل دادن، پرت کردن، سیلی، کشیدن مو و... در رده رفتار طبیعی و سبک قرار می‌گیرند. البته این درجه‌بندی به صورت مقایسه با دیگران نیز شکل می‌گیرد:

□ یک‌بار شوهرم به دهانم کوبید و دهانم خون آمد. یک‌بار مرا از پله‌ها به پایین پرت کرد. آن قدر موهایم را می‌کشد تا دسته‌ای از آن‌ها کنده شود. چند بار سر و صورتم را خونین و مالین کرده است. یک‌بار هم به قصد کشتن از او کتک خوردم. حالا دو سال و خرده‌ای است که مرا به کشتن با برق تهدید می‌کند. البته شوهرم خیلی هم کتکم نمی‌زند و پیش‌خیلی‌های دیگر پادشاه است! (شهلا).

□ مشکل اصلی من بد دهنی شوهرم است. او خیلی هم دست بزن ندارد. تنها یک‌بار هلم داد که دستم شکست. یک‌بار هم دنده‌ام ضرب دید. یک‌بار هم با لگد به استخوان پایم زد که استخوان پا صدمه دید. چاقو هم برایم پرت می‌کند. اما همیشه فحش‌های رکیک می‌دهد (صغری).

□ اولین کتک را ده پانزده روز بعد از ازدواج خوردم و در خیابان، خانه اقوام و... کتک خورده‌ام. برای گرفتن گواهی، به پزشک قانونی مراجعه کردم. من خیلی حساس هستم. شوهرم آدم خوبی است

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۹۳

و مهربان و باگذشت و باعاطفه است. مشاور گفته است شاید تو هم در رفتار او مقصر باشی. برای همین، سعی می‌کنم مشکل خود را در رابطه خانوادگی پیدا کنم (سارا- الف).

با توجه به این که ابتدا، کتک خوردن از شوهر را همین زنان مطرح کرده بودند، چنین پاسخ‌هایی را تنها می‌توان سازوکارهای دفاعی در جامعه‌ای دانست که خشونت خانوادگی در تمام شئون آن وجود دارد. ساختار خشونت‌آمیز جامعه، که تجلی آن در قوانین و کلاتری‌ها مشاهده می‌گردد، سلسله مراتبی را در جامعه نهادینه می‌کند که در آن، کلیه حقوق و مزایا به گروه خاصی تعلق دارد و بقیه از آن دور نگه داشته می‌شوند. بدین ترتیب، مراکز قانونی (کلاتری، پزشکی قانونی و دادگاه‌ها)، حتی اگر به کمک رسانی و حمایت از زنان تمایل داشته باشند، به سبب درگیر بودن در قوانین و ساختار خود نمی‌توانند کمکی به آن‌ها ارائه دهند. به علاوه، مراکز مشاوره نیز امکان کمک رسانی ندارند و خانواده‌ها نیز دختران خود را محق نمی‌دانند. در نتیجه، زنان نیز با توجه به مشاهدات خود، اجباراً نوعی سازوکار دفاعی خاص به وجود می‌آورند که طبق آن یا رفتار خشونت‌آمیز شوهر تعدیل می‌شود یا زنان خود یا خانواده شوهر را در بروز چنین رفتاری مقصر می‌دانند.

مراکز قانونی، در بهترین وضعیت، با فرد مجرم (مرد خشن) طبق قوانین جاری در جامعه رفتار می‌کنند. اما این نکته کاملاً از نظر دور مانده است که مرد محکوم، پس از طی دوران محکومیت به گروهی برمی‌گردد که در آن روابط به دور از چشم دیگران، خصوصی و برطبق نظریه‌های موجود، عاطفی است. در آن مکان، مردی که حقوق حقه خود را از دست رفته می‌داند، بار دیگر می‌کوشد سلسله مراتب از بین رفته در خانه را برقرار کند.

آنچه که در مورد سازمان‌های حمایتی مهم است، از یک طرف پیگیری مسئله و از جانب دیگر، روشن کردن جرم در خانواده است. تقبیح رفتار

خشونت آمیز باید از همه طرف صورت گیرد. به ترتیبی که هم زنان رفتار خشونت آمیز را درک کنند و هم مردان از چنین رفتاری در خانواده شخصاً آگاه گردند.

۷- وضعیت کنونی و تصمیم‌گیری برای آینده

در این نوشتار، شرایط زندگی زنان مورد بررسی، ویژگی آماری آنها، روند شکل‌گیری خشونت و واکنش آنها، طبقه‌بندی خشونت، جامعه‌پذیری و مراجعه به سازمان‌های گوناگون مورد بررسی قرار گرفت. از یک تا بیست سال زندگی توأم با خشونت، آغاز خشونت از اوایل ازدواج و مراجعه اندک زنان به مراکز قانونی حمایتی و نتیجه خاصی نگرفتن، از موارد ویژه این بررسی بود. در حال حاضر، عده‌ای از زنانی که برای رفع یکی از مشکلات خانوادگی، مانند مشکلات رفتاری فرزندان یا خرجی ندادن شوهر به مرکز مشاوره مراجعه کرده بودند، نه برای رسیدگی به مشکلات خود از طریق قانونی، توان کافی دارند و نه تمایلی به حل مشکل نشان می‌دهند.

نگرش زنان به زندگی خود: بعضی از زنانی که به مراکز مراجعه کرده بودند، با آن که متأهل بودند، در زمان مراجعه با همسران خود در یک مکان زندگی نمی‌کردند. تعدادی در حال قهر به خانه پدری یا اقوام دیگر رفته بودند. معدودی را شوهران از خانه بیرون کرده بودند و بقیه با همسر و فرزندان در یک خانه زندگی می‌کردند.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۹۵

جدول شماره ۲۷: فراوانی و درصد زنان بر حسب مکان زندگی در زمان مصاحبه

مکان زندگی	فراوانی	درصد
در خانه با همسر و فرزندان	۳۸	۷۱/۶
در خانه پدری	۱۱	۲۰/۸
نزد اقوام دیگر	۱	۱/۵
در خانه با فرزندان بدون همسر	۳	۵/۷
جمع	۵۳	۱۰۰

از پانزده زنی که به حالت قهر در خانه پدری یا اقوام دیگر بودند، تنها یک زن کاملاً مصمم به طلاق بود. اما تصمیم او به رفتار شوهرش مربوط نمی شد. زیرا مطرح کرد که هفت سال عاشق فرد دیگری بود و به سبب مخالفت پدر با ازدواج با آن مرد، اجباراً با شوهر فعلی خود ازدواج کرد. اما هرگز شوهرش را دوست نداشت و همیشه در فکر آن مرد بود که در حال حاضر در کانادا زندگی می کند و قصد دارد مدارکی برای دعوت او به کانادا، ارسال دارد. او نیز می خواهد از همسر خود طلاق بگیرد و به خارج از کشور برود. اما قصد دارد مهریه خود را نیز از شوهرش بگیرد (شراره). اما بقیه اظهار می داشتند که مشغول فکر کردن در مورد جدایی هستیم و در صورت تغییر رفتار شوهر، تمایل خود را به آشتی با او پنهان نمی کردند. عده ای نیز مطرح کردند که قهر آن هانه برای جدایی، که جزیی از روال زندگی خانوادگی آنهاست.

گذشته از مکانی که زنان در آن زندگی می کردند، احساسی که نسبت به زندگی آینده خود داشتند، مغشوش و درهم بود. تنها ۱۲ زن ابراز کردند که آینده خود را برای زندگی خانوادگی بسیار خوب و مطلوب می بینند. بقیه اظهارات متفاوتی داشتند که حداقل نشان می داد رسیدن به زندگی مطلوب مد نظرشان نیست.

جدول شماره ۲۸: توزیع زنان برحسب نگرش و احساس آن‌ها نسبت به آینده

نگرش نسبت به آینده	درصد	فراوانی
اصلاً فکر نمی‌کنم	۱۸	۳۴/۰
نامشخص	۱۶	۳۰/۲
تیره و تاریک	۷	۱۳/۰
بسیار خوب	۱۲	۲۳
جمع	۵۳	۱۰۰

نگاه مثبت زنان به آینده، بیشتر تحت تأثیر مشاوره مراکز و امید آن‌ها به این مراکز بود. کمترین که مطرح می‌کردند که پس از به کار بستن راهنمایی‌های مشاوران مراکز، وضعیت زندگی آن‌ها بهتر شده است. زیرا در رفتار خود تغییراتی به وجود آورده‌اند و در مورد پاره‌ای از مسائل با شوهران خود گفت‌وگو می‌کنند.

در سؤال مشخص در مورد طلاق، با دو نوع واکنش زنان روبه‌رو شدیم. عده‌ای به مشکلات بعدی ناشی از طلاق اشاره می‌کردند و تحمل وضع موجود (شناخته شده) را بهتر از وضع مبهم (ناشناخته) آینده می‌دانستند. آن‌ها با آن که از زندگی خود رضایت چندانی نداشتند، بیشتر در حالت تسلیم و رضا به سر می‌بردند. دسته دوم زنانی بودند که حتی از شنیدن نام طلاق نیز دچار هراس و وحشت بیش از حد می‌شدند و معتقد بودند که «خدا آن روز را نیاورد!» (اقدس). این زنان دارای حالت تسلیم و بی‌تفاوتی نبودند؛ بلکه سعی می‌کردند به هر طریق، زندگی خود را حفظ کنند. مهم‌ترین دلایل آن‌ها برای این امر، رایج نبودن طلاق در میان آن‌ها، بدنامی مربوط به طلاق و نبود سایه پدر بر سر بچه‌ها ذکر می‌کردند. با اندکی توجه و دقت متوجه خواهیم شد که با آن که زنان در مورد طلاق دو نوع واکنش می‌دادند که شامل رضایت و تسلیم به وضع موجود یا هراس از هر نوع تغییر وضعیت زندگی بود، دلایل مشابهی داشتند و شاید تنها تفاوت، در خلق و خوی آن‌ها بود.

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۹۷

دلایل تحمل زنان: زنانی که زندگی خانوادگی خود را تحمل می‌کردند، در بسیاری موارد از حمایت‌های خانوادگی برخوردار نبودند. بدون توجه به واکنش آنها، باید گفت که نبود مکانی فیزیکی برای زندگی، حتی آنها را به فکر طلاق هم نمی‌انداخت.

■ من که جایی برای قهر کردن ندارم. هر وقت هم که دعویمان می‌شود و قهر می‌کنم، بعد از مدتی خودم برمی‌گردم. اصلاً نمی‌توانم فکر طلاق را هم بکنم (نازنین).

■ قبل از ازدواج پرستار بودم و در آمریکا کار می‌کردم. مسیحی بودم و به خاطر شوهرم مسلمان شدم. خانواده من با این کار مخالف بودند و طردم کردند. آنها دیگر با من معاشرت نمی‌کنند.

شوهرم می‌خواست از طریق من ویزای آمریکا بگیرد که نشد. الان هم با زن دیگری رابطه دارد و خودش می‌گوید که از من متنفر است. بارها مرا از خانه بیرون کرده است. اما به خاطر بچه‌ام دوباره برگشتم (حمیده).

■ خانواده پدری آشفته‌ای دارم و پدرم همیشه دنبال زنان دیگر است. هیچ‌کسی را ندارم که کمکم کند (ساناز).

این امر در مورد زنانی که دارای خانواده هستند، اما معتقدند کسی کمکشان نمی‌کند نیز، صدق می‌کند. برای مثال، می‌توان به نمونه‌هایی مراجعه کرد که در آنها، اکثر زنان ازدواج دوم خود را به دلیل حمایت نکردن خانواده دانسته‌اند. امکان دارد عدم حمایت خانواده به دلایل مادی باشد. زیرا بعضی والدین قادر به پرداخت مخارج دختر مطلقه و احتمالاً فرزند یا فرزندان او نیستند. این امکان نیز وجود دارد که نپذیرفتن دختری که از شوهر خود جدا شده است، به سبب طرز فکر اعضای خانواده باشد که معتقدند دختر باید در زیر سایه یک مرد

زندگی کند. اگر عدم حمایت خانواده، در شرایطی باشد که زن هم درآمدی ندارد، طبیعتاً وضعیت نامناسب تشدید خواهد شد. بنابراین، زنان گمان می‌کنند که پس از جدایی، از نظر اقتصادی با مشکل مواجه خواهند شد. در مرحله اول، استدلال این زنان قانع کننده به نظر می‌رسد. اما با دقت بیشتر، به خاطر می‌آوریم که در نمونه مورد بررسی، ۴۴٪ زنان شاغل و خود دارای درآمد بودند و معمولاً شوهران درآمد آن‌ها را نیز طلب می‌کردند.

□ با آن که شاغلم، تمام درآمد خود را به شوهرم می‌دهم. اگر درآمد داشتم که طلاق می‌گرفتم (زری).

مشکل دیگر این زنان، خسیس بودن شوهران و ندادن خرجی بود. با توجه به این امر که مردان تمایلی به تحمل هزینه و مخارج ندارند و در حدود نیمی از زنان درآمد داشتند، باید مسئله اقتصادی را به نوعی دیگر توجیه کرد. زیرا به نظر می‌رسد که در صورت جدایی، امکان زندگی این زنان با سطحی پایین‌تر، وجود دارد. به اضافه این که عده زنانی که در سنین کار بودند، کم نبود و امکان یافتن کاری برای تأمین مخارج زندگی وجود داشت. با وجود این، زنان به جدایی تمایلی نداشتند.

باید یک‌بار دیگر تأکید کرد که دلیل مراجعه زنان به مراکز، رفتار خشونت‌آمیز شوهر در خانواده نیست و مسائل و مشکلات دیگری وجود دارد. آیا نمی‌توان در مورد دلایل تحمل این زنان، به سود و هزینه ناشی از رفتار خشونت‌آمیز مرد اشاره کرد که سبب بقای زندگی خانوادگی می‌شود و تعادلی ایجاد می‌کند که هر چند مسائل اقتصادی در آن نقشی دارند، مهم‌ترین عامل به شمار نمی‌روند و نگرش‌های رایج جامعه نیز بر ایجاد آن‌ها تأثیر دارد؟

شرایط اجتماعی، موقعیتی به وجود آورده‌اند که نه تنها دختر باید حتماً ازدواج کند و شوهری داشته باشد، بلکه این امر با شدت بیشتری در مورد زن مطلقه نیز صدق می‌کند. به نظر می‌رسد زنان بر این باورند که در صورت طلاق

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۱۹۹

از شوهر خود، دچار ننگ و بدنامی طلاق می‌شوند که صورت‌های گوناگونی بروز می‌کند. برای مثال، مردان به خود اجازه می‌دهند به آن‌ها پیشنهادهایی، شرعی یا غیرشرعی، بکنند. امکان دارد این پیشنهادها از طرف افراد نزدیک خانواده یا افراد دورتر ارائه گردد. در عین حال، اکثر اوقات زن طلاق گرفته تهدیدی برای سایر اعضای خانواده‌ها به حساب می‌آید و حتی خویشاوندان نزدیک نیز تمایلی به معاشرت با این زنان نشان نمی‌دهند.

امکان زندگی مستقل برای زنان بسیار کم است و به اجبار، باید دوباره به محیط خانواده برگردند و تحت کنترل قرار گیرند تا ازدواج مجددی صورت گیرد. با توجه به این که اغلب دورنمای ازدواج مجدد نیز مشابه ازدواج اول است، بیشتر زنان برای این که ننگ طلاق دامنه‌شان را نگیرد، زندگی توأم با خشونت خود را تحمل می‌کنند.

مشابه بودن شرایط ازدواج نیز پدیده‌ای است که این زنان، چه به سبب تربیت خانوادگی و چه از طریق مشاهده زندگی دوستان و آشنایان، از آن آگاه می‌شوند. در نتیجه، از طریق جامعه‌پذیری اولیه و ثانویه بدیل دیگری برای زندگی خانوادگی نمی‌شناسند و این بدین معناست که کتک خوردن از جانب مرد، باید از روش‌های متعدد توجیه شود تا زن گمان برد که در این ارتباط متقابل، او نیز سودی کسب می‌کند. طبیعتاً سودی که زن کسب می‌کند، داشتن عنوان زن شوهردار است که در برابر تحقیرهای اجتماعی، مانند حایل عمل می‌کند.

■ می‌خواهم زندگی کنم (زیبا).

■ هدف زندگی است، طلاق نیست. (سارا-ب).

بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که یک سلسله توجیهات از جانب زنان برای ادامه زندگی ارائه می‌شود که تبیین‌های متفاوتی نیز دارد. اما مهم این است که

زنان در این گروه از موقعیت خود به مثابه یک موجود انسانی دارای حقوق برابر با دیگران و دارای حقوق فردی، درکی ندارند و خود را خانوادگی - گروهی در نظر می‌گیرند. رفتار این زنان، نه تنها مربوط به خود آنهاست، بلکه برای گروهی که در آن زندگی می‌کنند نیز، نتایجی به بار می‌آورد. بدین معنا که عده زیادی از زنان می‌گفتند در خانواده ما طلاق رسم نیست. ما را با شیوه تربیت «پیراهن سفید و کفن سفید» بزرگ کرده‌اند.

در این نوع استدلال، وابستگی گروهی بیشتر از زندگی فردی دیده می‌شود. زنان از طریق پیوند ازدواج، از گروهی به گروه دیگر وارد می‌شوند؛ اما وابستگی‌های گروهی خود را حفظ می‌کنند و قادر نیستند برای بهبود شرایط خود به عملی فردی دست بزنند.

■ اگر طلاق بگیرم، مادرم می‌میرد! (نازنین).

■ به خاطر مادرم که مریض است، تحمل می‌کنم (زهرا).

همین استدلال به سبب وابستگی به گروه خانواده و به خصوص فرزندان، به شکل دیگری مطرح می‌شود و زنان به دلیل داشتن فرزند از طلاق خودداری می‌کنند.

■ نمی‌خواهم بچه‌هایم بی‌پدر شوند (نیکو).

■ به خاطر بچه‌ها به زندگی ادامه می‌دهم (مهسا).

شوهر این زن با زن دیگری رابطه دارد و این مسئله بیشتر از هر امر دیگری او را ناراحت می‌کند.

تحمل زندگی به خاطر بچه‌ها، انواع گوناگون دارد. حتی در مواردی که مشکل اصلی، تنفر مرد از بچه‌هاست نیز، زنان تمایل دارند به خاطر بچه‌ها به

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۲۰۱

زندگی ادامه دهند. برای مثال، اکرم رفتار شوهر خود را که حاضر نیست برای درمان فرزند مبتلا به تالاسمی خود پول خرج کند، چنین توجیه می‌کند که به سبب ناتوانی از پرداخت هزینه بیماری فرزندم، به اجبار طلاق نمی‌گیرم. یعنی تا زمانی که فرزندان کوچک هستند و در خانه زندگی می‌کنند، یکی از دلایل تحمل شرایط بد زندگی به شمار می‌آیند. اما مواردی نیز ذکر شد که خود فرزندان از این نوع زندگی خسته شده بودند و به مادر پیشنهاد طلاق می‌کردند. نکته مهم آن است که آنچه در پی تحمل زندگی به خاطر فرزندان حاصل می‌شود، خانواده‌هایی آشفته است که بزرگ‌ترین مشکل آن‌ها نه تنها وجود نشانه‌های بیماری در زن (و مرد) بلکه فرزندان است که دارای نابهنجاری‌های آشکار (و پنهان) رفتاری شده‌اند. طبیعتاً زندگی در چنین خانواده آشفته‌ای برای فرزندان مشکلاتی به وجود می‌آورد و متأسفانه با خروج فرزندان از این زندگی و تشکیل خانواده جدید، به افراد دیگر هم منتقل می‌شود.

دلیل دیگری که زنان در توجیه ادامه زندگی مطرح می‌کردند، مقصر دانستن و رفتار بد خود بود:

□ چون لجبازی می‌کردم، کتک می‌خوردم. دیگر لج بازی نمی‌کنم و آینده را بسیار خوب می‌بینم (زهرا).

بدین ترتیب، زنان می‌کوشند رفتار خود را تغییر دهند تا زندگی، با تمام مشکلاتی که دارد، پابرجا بماند. اخلاق بد (روانی بودن) مرد نیز ویژگی (ذاتی) غیرقابل تغییر او به حساب می‌آید و به صورت «سرنوشت این بود؛ تقدیر چنین بود و...» توجیه می‌شود. گذشته از زنانی که می‌کوشیدند زندگی خود را عادی جلوه دهند، زنانی نیز مطرح می‌کردند اگر خود تقاضای طلاق کنند، چیزی به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد. در نتیجه، مرد باید تقاضا کند تا آن‌ها نیز از اموال زندگی سهمی داشته باشند. با وجود این، به نظر می‌رسد که حتی این امر نیز

توجهی برای ادامه زندگی است. زیرا در نمونه مورد بررسی، مردانی وجود داشتند که تقاضای طلاق کرده بودند. اما زنانشان به شدت با تقاضا مخالفت می‌کردند:

■ شوهرم تقاضای طلاق کرده است. می‌خواهم او را بکشم (سلیمه).
■ با آن که جدا از شوهر و در آپارتمان شخصی خود با فرزندانم زندگی می‌کنم و از خانواده با فرهنگی هستم و خودم هم لیسانس شیمی دارم، یک‌بار شوهرم مرا به دلیل آن که با درخواست طلاق موافقت نمی‌کنم، در خیابان چاقو زده است. او مرتب زن صیغه می‌کند (ساناز).

توضیحی که امکان دارد در این زمینه وجود جبر اجتماعی برای تحمل خشونت را توجیه کند، ساختار اجتماعی است که از خانواده جهت یاب آغاز می‌شود و دختران را در موقعیتی فرودست‌تر از پسران قرار می‌دهد. روش‌های متفاوت جامعه پذیری در مورد دختران و پسران با ازدواج آن‌ها در خانواده فرزند یاب بسیار زود شروع می‌شود و بار دیگر زنان درک می‌کنند که در سلسله مراتب خانوادگی، موقعیتی فرودست دارند. جامعه اطراف آن‌ها نیز موقعیت زن را با توجه به همسر او در نظر می‌گیرند و زن بدون شوهر، در موقعیتی خطرناک یا نامشخص قرار می‌گیرد. به طوری که نظارت و کنترل خانوادگی و همسایگی بر او، بیشتر از یک دختر جوان حس می‌شود. سازمان‌های دولتی و مراکز مشاوره نیز با توجه به قوانین خود و حتی با در نظر گرفتن این موضوع که پس از طلاق دیگر امکاناتی برای این زنان وجود ندارد، می‌کوشند روابط خانوادگی آن‌ها را «مشروع» جلوه دهند و در نتیجه، تحمل و صبر را پیشنهاد می‌کنند.

این زنان برای ادامه زندگی، ناچارند تفسیرهای گوناگونی ارائه دهند تا قادر به حفظ موجودیت خود باشند. برخی از این تفسیرها شبیه برانگیز است. اما

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۲۰۳

آنچه در پس آنها وجود دارد، حمایت نکردن جامعه، چه از لحاظ نگرش، چه از نظر قانون و چه از لحاظ اقتصادی است. طلاق به خودی خود مرحله‌ای بحرانی در زندگی هر انسانی است و از زمان تصمیم‌گیری تا زمان به پایان رسیدن، مشکلات متعددی برای افراد به وجود می‌آورد. تصمیم به جدایی هرگز تصمیم آسانی نیست. اما در این مرحله بحرانی، زنان چشم‌انداز زندگی آتی بدون هر نوع حمایتی را نیز مشاهده می‌کنند. معمولاً ابراز می‌شود که طلاق، نه تنها یک مرحله بحرانی است، بلکه بحران پس از آن نیز وجود دارد که در این دوره هم باید حمایت‌های لازم از افراد مطلقه به عمل آید تا بتوانند زندگی خود را به شکل مطلوب درآورند. اما نبود حمایت و طبیعی دانستن این روابط، دست به دست هم داده‌اند و اجباراً زنان را وادار به تحمل نوعی زندگی می‌کنند که نه برای خود آنها و نه برای شوهرانشان مطلوب است و مضار فراوانی برای فرزندان نیز دارد.

قصد ما، تأکید بر پایان بخشیدن به زندگی و ترویج طلاق نیست؛ بلکه به نظر می‌رسد این امر مهم‌تر است که اگر این زنان حاضر به تحمل این شرایط هستند، باید حمایت‌های لازم در زمان حال از آنها به عمل آید.

۸- نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بررسی وضعیت زنان کتک خورده مشخص کرد که خشونت خانوادگی (همسر آزاری) در برگیرنده طیف گسترده‌ای از افراد با ویژگی‌های متفاوت اجتماعی - اقتصادی است. خانواده‌های که خشونت در آن‌ها رواج داشت، با توجه به عواملی مانند سواد، درآمد و نوع شغل، تفاوت‌های فراوانی داشتند. در میان زنان هم با افراد بی سواد و کم سواد خانه‌دار یا دارای مشاغل پایین و زنان دیپلمه و لیسانسیه روبه‌رو بودیم. این زنان، در صورت شاغل بودن، در مشاغل میانی جامعه و بیشتر در سطوح معلمی و کارمندی فعالیت می‌کردند. مردان خشن از بی سواد و کارگر تا دیپلمه و لیسانسیه و مهندس (فوق لیسانس) و پزشک متخصص بودند که با توجه به سطح سواد خود، مشاغل میانی و معتبری داشتند.

از نظر درآمد، درآمد مردان به مراتب بیشتر از زنان بود. با توجه به مشاغل آزاد درآمد زایی مانند داشتن نمایشگاه اتومبیل یا انجام دادن کارهای ساختمانی، بسیاری از مردان بدون داشتن تحصیلات بالا، درآمد زیادی داشتند. خصوصیات دیگر فردی مانند پرخاشگری عمومی، اعتیاد به مواد مخدر یا مصرف مشروبات الکلی در مردان و خانه‌دار یا شاغل بودن زنان و حاملگی آن‌ها نشان دهنده ارتباط خاصی با خشونت خانوادگی نبود. اعتیاد تنها زمانی مسئله ساز می‌گردد و به بروز خشونت منجر می‌شد که فرد معتاد می‌کوشید از طریق فروش اسباب‌های خانه یا استفاده از درآمد خود، به مواد دسترسی پیدا کند.

سن ازدواج زنان و مردان را می‌توان در ردیف ازدواج در سنین پایین، ازدواج در سنین متداول و ازدواج در سنین بالا رده‌بندی کرد. اما این مسئله هم در بروز خشونت اثر چندانی نداشت. تفاوت‌هایی هم در نوع همسرگزینی، از ازدواج کاملاً سنتی از طریق خواستگاری (بدون آشنایی قبلی دختر و پسر)، ازدواج‌های خانوادگی و ازدواج با میل و انتخاب شخصی مشاهده شد. شروع

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۲۰۵

خشونت، از قبل از ازدواج، در روزهای اول، هفته‌های اول و چند سال بعد بود. با توجه به این که عوامل فردی یا طبقاتی در ظهور خشونت دخالت مشخصی ندارند، به سختی می‌توان الگوی مرد خشن یا زن قربانی یا حتی وضعیت طبقاتی را، که به بروز خشونت منجر می‌شود، رسم کرد. زیرا پیچیدگی خشونت خانوادگی بیش از آن است که بتوان آن را تنها با عواملی مانند سواد و درآمد کم یا تنش‌های ناشی از محیط بر افراد، تعیین کرد. در ایجاد خشونت، عوامل متعددی دخالت دارند که آن‌ها را در پی می‌آوریم. با آن که این عوامل به طور مجزا بیان می‌شوند، باید توجه داشت که بر هم تأثیر می‌گذارند و همدیگر را تقویت نیز می‌کنند.

نگرش‌های اجتماعی در مورد خشونت:

- ▣ برخی از موقعیت‌های اجتماعی یا خانوادگی، امکان استفاده از خشونت را به افراد می‌دهد.
- ▣ استفاده از خشونت در جهت نظارت بر رفتار دیگری (تربیت)، مجاز است.
- ▣ اگر خشونت خیلی شدید نباشد، جامعه آن را می‌پذیرد.
- ▣ آشنا نبودن با راه‌های دیگر حل تعارضات خانوادگی، سبب استفاده از خشونت می‌شود.
- ▣ قربانی در ایجاد خشونت مقصر قلمداد می‌شود.

نگرش‌های اجتماعی جامعه، که بازتاب آن را در تفکرات افراد و وجود قوانین مشاهده می‌کنیم، با آن که به نوعی تنظیم شده است که شاید خشونت را تبلیغ نکند، با قرار دادن افراد در برخی موقعیت‌های اجتماعی و خانوادگی، اجازه استفاده از خشونت را به دارندگان این موقعیت‌ها می‌دهد. این امر،

هنگامی که خشونت برای تربیت دیگری (کودکان و نوجوانان) یا نظارت بر رفتار دیگری جهت اصلاح او باشد، موجه تر است.

در قوانین و نگرش‌های اجتماعی ما، مرد مسئول و سرپرست خانواده است و می‌تواند در مورد بسیاری از فعالیت‌ها و رفتارهای همسر خود دخالت کند. مانند حق انتخاب شغل که در صورت ازدواج، طبق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی، شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند. در مورد صحیح یا غلط بودن این ماده قانونی بحث نمی‌کنیم؛ اما متذکر می‌شویم که این اجازه به زن داده نشده است که شوهر خود را از مشاغل خاصی باز دارد.

در قانون، تعیین حق مسکن با مرد است. همچنین مسافرت زنان شوهردار نیز باید با اجازه همسر صورت گیرد. با آن که در برخی موارد، از طریق در نظر گرفتن امتیازاتی در ضمن عقد، تعدیلی در این محدودیت‌ها رخ می‌دهد، مهم حقوق بیشتر مرد در قانون و در نگرش اجتماعی است که او را رسماً سرپرست زن می‌دانند تا جایی که حق دارد بر رفتار زن نظارت کند. اگر این نظارت از حد متعارف خارج نشود، مورد قبول جامعه و مردم است. اما اگر در اثر افراط در آن، تضادی در خانواده پدید آید، از آنجا که هیچ راه حل مناسبی برای کاهش یا از میان بردن این تضاد توصیه نمی‌شود، شوهر با توجه به شرایط محیطی و تجربیات خود از خانه پدری، به خشونت روی می‌آورد. مسئله این است که تحمل خشونت تا بدان اندازه است که جامعه فرد قربانی را مقصر می‌داند و خود او نیز این امر را می‌پذیرد.

نگرش نسبت به مردان:

- در جامعه، مردان در مقایسه با زنان، موقعیت و پایگاه اجتماعی بالاتری دارند.
- در خانواده، مردان دارای حقوق ویژه‌ای هستند.
- خشونت، نوعی رفتار مردانه است.
- بعضی از خصوصیات اخلاقی مردان غیرقابل تغییر است و زن باید آن را تحمل کند.

نگرش اجتماعی به مردان، به گونه‌ای سامان یافته است که آن‌ها را در مقایسه با زنان، چه در جامعه و چه در خانواده، دارای پایگاه اجتماعی بالاتری می‌سازد. مردان، به سبب امکانات بیشتری که دارند، درآمد بیشتری که کسب می‌کنند و نان‌آور خانواده شناخته می‌شوند، در سلسله مراتب خانوادگی در مقام بالاتری قرار می‌گیرند. به علاوه، برخی از الگوهای رفتاری نیز در مقوله ویژگی‌های مردانه طبقه‌بندی می‌شود که یکی از آن‌ها، الگوی مرد خشن است که می‌تواند برای پیش‌برد مقاصد خود، از خشونت استفاده کند. الگوی دیگر، پذیرفتن مردان به همان صورتی است که هستند. پس باید آن‌ها را، با تمام خصوصیات مثبت و منفی، پذیرفت و نباید درخواست کرد که رفتار خود را تغییر بدهند. زیرا این خصوصیات یا ذاتی است یا اکتسابی، در هر صورت وجود دارد و آن‌ها که در خانواده مقام و پایگاه بالایی ندارند، باید آن را تحمل کنند.

به این ترتیب، خشونت نوعی رفتار مردانه است که در محدوده خانواده اعمال می‌شود و در ازای آن، زن حق مقابله به مثل ندارد. بلکه باید راهی بیابد که خود را آماج این خشونت‌ها قرار ندهد. از طرف دیگر، چون در مورد این رفتار شرم اجتماعی وجود ندارد، نه مردان برای تغییر رفتار تلاش می‌کنند و نه ضرورت تغییر این الگو به یک الگوی مردانه دیگر احساس می‌شود.

نگرش نسبت به زنان:

- موقعیت زنان در خانواده، پایین‌تر از مردان است.
- زنان باید تحت سرپرستی مرد قرار گیرند.
- اعتبار اجتماعی برای زن، از طریق وابستگی او به مرد حاصل می‌شود.
- زنان باید خود را با خصوصیات اخلاقی و درخواست‌های شوهران منطبق سازند یا در جهت خواست آن‌ها تغییر رفتار دهند.

قوانین و نگرش عمومی اجتماعی در کشور ما، پایگاه و موقعیت اجتماعی زنان را پایین‌تر از مردان می‌داند. زنان به خودی خود داری اعتبار اجتماعی نیستند. زیرا اعتبار اجتماعی آن‌ها از طریق وابستگی به مرد حاصل می‌شود. بدین ترتیب، زن سرپرست و مسئول خانواده نیست. اگر هم مجرد یا مطلقه باشد، حتی در صورت داشتن شغل، با موانع و مشکلات بسیاری روبه‌رو خواهد شد. در صورتی که تنها بودن سایه یک مرد بر سر او، مشکلات را حل می‌کند و در این میان باید توجه داشت که منظور ما از مشکلات، تنها مسائل اقتصادی نیست. زیرا گاه نگرش‌های منفی اجتماعی، به مراتب شدیدتر از مسائل اقتصادی عمل می‌کنند.

از آنجا که مقام و موقعیت زن در خانواده، پایین‌تر از مرد است و او برای ادامه زندگی به مرد وابسته است، با توجه به روند طولانی جامعه‌پذیری اولیه و ثانویه، که اطاعت و فرمان برداری را به زن آموزش می‌دهد، اگر مشکلی تحت عنوان کتک خوردن پیش بیاید، خود او باید برای رفع آن بکوشد. اما او در اثر مراجعه به سازمان‌های گوناگون یا استمداد از افراد خانواده خود آموخته است که ساختارها و روابط اجتماعی ما چنان شکل گرفته‌اند که برای مردان حقوق بیشتری قایل می‌شوند و او را محق می‌دانند. بنابراین، تنها راه برای کاهش عوارض منفی خشونت، یا تحمل یا تغییر رفتار است که معمولاً این مورد به نتیجه نمی‌رسد.

نگرش نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده:

- ▣ ازدواج به خودی خود مهم است.
- ▣ در خانواده، مرد مسئول مسائل اقتصادی و زن مسئول فراهم آوردن امکاناتی برای رفاه و آسایش دیگران است.
- ▣ تعارضات خانوادگی طبیعی است.
- ▣ خانواده مکانی خصوصی و دور از دخالت دیگران است.

در جامعه ایران، نگرش عمومی بر اهمیت ازدواج تأکید می‌کند. از آنجا که چنین تصور می‌شود هر فردی سرانجام باید ازدواج کند، معیارهای همسرگزینی بیشتر در مورد خود ازدواج است، نه فرد خاصی که باید با او ازدواج کند. بدین ترتیب، زنان در مواردی به دلیل وضعیت زندگی در خانواده پدری یا سنجش برخی معیارهای خواستگاران، ازدواج می‌کنند و حتی در صورت مشاهده رفتار خشونت‌بار در قبل از ازدواج نیز، آن را طبیعی می‌انگارند و زندگی را با تعارض‌های فراوان و جروبحث بسیار آغاز می‌کنند.

در خانواده، وظیفه زن و مرد کاملاً روشن است و اگر هر یک نقش خود را به خوبی ایفا کنند، تعارضی به وجود نمی‌آید. اما مشکل زمانی رخ می‌نماید که رفتار زن مطابق تصورات مرد نیست و او برای پایان بخشیدن به این وضعیت، به رفتار خشونت‌آمیز دست می‌زند. از آنجا که خانواده محیطی خصوصی است، افراد دیگر تا حد امکان از دخالت در روابط خانوادگی می‌پرهیزند و والدین زن، تنها در هنگام شدت یافتن خشونت، به تقبیح رفتار خشونت‌آمیز مرد دست می‌زنند.

شرایط اجتماعی موجود در ایران:

- ▣ ناتوانی سازمان‌های رسمی برای کمک رسانی.
- ▣ ساختار مردانه سازمان‌های رسمی.

■ نبود حمایت‌های اقتصادی و اجتماعی.

■ ناآگاهی زنان از امکانات (ضعف اطلاع رسانی).

علاوه بر نگرش‌های فوق، که وظایف زن، مرد، و ویژگی خانواده و هنجارهای خشونت را مطرح می‌کند، شرایط اجتماعی نیز که خود از ساختار جامعه تأثیر پذیرفته است، از هر نوع کمک رسانی تا حد زیادی جلوگیری می‌کند. امکان دارد عدم مراجعه به سازمان‌های رسمی، به سبب ناآگاهی از کمک‌های موجود باشد. در عین حال، کسانی هم که به این مراکز مراجعه می‌کنند، تجربیات موفقیت‌آمیزی به دست نمی‌آورند. زیرا ساختار مردانه سازمان‌های رسمی، در حکم مانعی برای درک مسائل و مشکلات زنان عمل می‌کند. زنان نیز قادر به بیان مشکلات خود نیستند. زیرا در چارچوب‌های قانونی، کمتر به مشکلات خاص زنان پرداخته شده است. به علاوه، نبود امکانات اقتصادی پس از جدایی، که هم زنان و هم مسئولان به آن اشراف دارند، از هر نوع تصمیم‌گیری، که تأمین‌کننده منافع زن باشد، جلوگیری می‌کند. در نتیجه، به دلیل جبر اقتصادی و توجه به مشکلات و مسائلی که برای زن مطلقه در جامعه ما به وجود می‌آید، زنان به تحمل یا تغییر رفتار تشویق می‌شوند. در حالی که اگر هم این تمهیدات مؤثر افتند، تأثیر کوتاه مدتی دارند و در نوع روابط خانوادگی، تغییر چندانی ایجاد نمی‌کنند.

ویژگی‌های خشونت خانوادگی در ایران را می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد.

خشونت خانوادگی در ایران اگر شدید نباشد به عنوان رفتاری مجاز و بیشتر تحت "تربیت" تا رفتار نابهنجار در نظر گرفته می‌شود. خشونت مجاز است خشونت در خانواده‌های ایرانی به صورت پدیده‌ای طبیعی در نظر گرفته می‌شود. طبیعی بدین معنا که در میان بسیاری از خانواده‌ها چنین رفتاری مشاهده می‌شود و به عنوان یکی از ویژگی‌های مردانه یا جزیی از طبیعت مردانه در نظر گرفته می‌شود. خشونت طبیعی است.

خشونت خانوادگی در ایران فقط در محدوده‌های خصوصی رخ نمی‌دهد، بلکه در محدوده‌های عمومی نیز به کرات مشاهده می‌شود و دیگران عکس العمل خاصی - گذشته از نفی شدت آن - ارائه نمی‌دهند بنابراین با وجود آن که آمار و اطلاعات و واقعیات در مورد این پدیده پوشیده و پنهان است، اما انجام رفتار خشن آشکارا و بدون تقبیح خاصی صورت می‌گیرد. خشونت آشکار است.

به دلیل مجاز بودن، طبیعی بودن و آشکار بودن خشونت، نه نظارت خاصی به این رفتار صورت می‌گیرد و نه حمایت خاصی به قربانی‌های خشونت خانوادگی ارائه می‌شود. و مسئولین دولتی، سازمان‌های نظارتی و حمایتی و افراد جامعه توجه خاصی به این پدیده نمی‌کنند. در مجاورت بی توجهی به خشونت، نگرش‌ها، باورها به مقصر دانستن قربانی و درخواست تغییر رفتار یا تحمل را تأکید دارند. در نتیجه می‌توان ادعا کرد که جامعه با نگرش‌ها و باورهای خود، زنان را مجبور به تحمل خشونت می‌کند و یا به عبارت دیگر در جامعه ایران "جبر اجتماعی برای تحمل خشونت" وجود دارد.

خشونت خانوادگی مشکلی است که باید به آن، به دلیل نتایج و تأثیر منفی‌ای که بر افراد جامعه دارد، رسیدگی شود. همان‌گونه که در تحلیل‌ها مشخص شد، خشونت را تنها یک عامل به وجود نمی‌آورد. بلکه ساختار کلی جامعه در تمام سازمان‌ها و نگرش تحمل خشونت در ایجاد آن دخالت دارند.

برای کاهش خشونت و از میان بردن آن، باید در زمینه‌های متفاوت فردی، اجتماعی و قانونی، اقدامات لازم به عمل آید و دولت مسئولیت این کار را به عهده بگیرد. در موارد قانونی، که تغییراتی در قانون ضرورت می‌یابد، باید فعالیت‌های متعددی انجام گیرد و توجه به این پدیده جلب گردد. زیرا باید تصمیم گرفت که اقدامات پیشگیری برای ممانعت از بروز خشونت مناسب‌تر است یا صبر کردن برای مشاهده نتایج حاصل از خشونت خانوادگی و سپس درمان مشکلات ناشی از آن؟

نخستین قدم در راه مبارزه با خشونت خانوادگی، آموزش دادن به کلیه افراد

جامعه است. زیرا حقوق انسانی و اجتماعی باید به آنها تفهیم شود. در جوامع امروزی و بنا بر قوانین اساسی هر کشور، کلیه افراد بدون توجه به ویژگی‌های سنی، جنسی، نژادی، قومی و... حقوق یکسانی دارند. هیچ فردی اجازه ندارد به سبب ارتباطات خانوادگی، اعضای خانواده را از حقوق انسانی خویش محروم سازد. در عین حال، باید به قربانی‌های خشونت تفهیم شود که در یک رابطه خشونت‌بار، فرد عامل خشونت مرتکب عمل خلاف شده است. زیرا در بسیاری موارد، قربانی‌ها خود را مقصر می‌دانند و عامل گناه در نظر می‌گیرند. بنابراین، بدون توجه به رفتاری که قربانی انجام داده و سبب ایجاد تنش در خانواده شده است، هیچ فردی نباید برای از بین بردن تنش، به خشونت دست بزند.

این آموزش را، که به مداومت نیاز دارد، کلیه سازمان‌های تحت نظارت دولت مانند مدارس، رسانه‌های جمعی و به خصوص تلویزیون و سازمان‌های دیگری که با قربانی‌ها در تماس‌اند، باید انجام دهند.

در نگرش‌های اجتماعی، به نحوی که اولاً جامعه خشونت را تحمل نکند و در ثانی افراد در خشونت‌های خانوادگی خود را مسئول احساس کنند، باید تغییراتی به وجود بیاید. تغییر در نگرش جامعه و نمایش قبح رفتار خشونت‌آمیز، از فعالیت‌های سازمان‌های دولتی است که باید با مداومت و کوشش نشان داده شود. در عین حال، افرادی که با قربانی‌ها ارتباط دارند، باید در مورد خشونت حساس باشند و برای دفاع از قربانی، امکاناتی به آنها داده شود. افرادی مانند مدیران مدارس، معلمان، مشاوران، مددکاران، پزشکان، پرستاران، نیروی انتظامی و کلیه افرادی که موارد مشکوک خشونت بدنی را مشاهده می‌کنند، باید مسئولانه عامل خشونت را شناسایی و پیگیری کنند.

نظارت اجتماعی نیروهای نظارتی و افراد معمولی جامعه از دگرگونی در نگرش جامعه و حساس شدن افراد حاصل می‌شود. فعال کردن مدارس برای دادن آگاهی به دانش‌آموزان که چه خود قربانی خشونت باشند و چه خشونت

نتایج بررسی زنان کتک خورده ۲۱۳

در خانواده آنها وجود داشته باشد، سبب کاهش و از میان بردن این پدیده خواهد شد.

ایجاد بنگاه‌ها و خانه‌های امن برای کسانی که تحت خشونت‌های شدید خانوادگی قرار دارند، سبب می‌شود که آنها از طریق جدا شدن از محیط خشونت‌بار زندگی خود، امکان تصمیم‌گیری بدون ترس و واهمه را در مورد آینده خود داشته باشند.

کاریابی برای زنانی که در وضعیت خشونت‌بار به سر می‌برند و دادن اولویت استخدام به آنها یا وادار کردن شوهر برای تأمین هزینه‌های زندگی همسر مطلقه خود، از اهم وظایف سازمان‌های مسئول کمک رسانی است.

قربانی‌های خشوتی که جراحی به آنها وارد می‌آید، باید بدون ایجاد مشکلات، تحت درمان قرار گیرند و هزینه درمان را نیز فرد مجرم باید پرداخت کند. به علاوه، قانون باید با جرایم مربوط به خشونت خانوادگی، برخورد متفاوتی داشته باشد. زیرا با فرد مجرمی که پس از گذراندن دوره محکومیت کوتاه مدت خود دوباره به نزد قربانی باز می‌گردد، نمی‌توان مانند مجرمان دیگر رفتار کرد. یکی از راه‌های برخورد متفاوت با آنها، مجازات مجرم بلافاصله پس از انجام دادن عمل خلاف است که با تسریع در تشکیل دادگاه عملی می‌شود.

ضروری است که فرد خشن، پس از مجازات تا مدتی تحت نظر مددکاران و مشاوران قرار گیرد تا در صورت بروز رفتار خشونت‌آمیز، به مجازات سنگین‌تری محکوم گردد. بهتر است علاوه بر مجازات‌های قانونی، برای فرد مجرم جریمه‌های نقدی نیز در نظر گرفته و به قربانی پرداخت شود. در صورت استتکاف قربانی از پذیرش این جریمه، دولت می‌تواند آن را برای سایر قربانی‌ها هزینه کند.

از آنجا که معمولاً زنان قربانی خشونت، به دلایل متعدد در دادگاه‌ها رضایت می‌دهند و از گناه همسران خود می‌گذرند، باید امکان رضایت دادن از قربانی‌ها

گرفته شود و جرم و مجازات آن باقی بماند. علاوه بر مجازات‌هایی مانند حبس یا جریمه نقدی، باید دانست که افراد خشن، در بسیاری موارد نیازمند درمان‌اند و باید راه‌های درمانی نیز برای آن‌ها در نظر گرفت.

ایجاد برخی دگرگونی‌های اساسی در قوانین، به ویژه دادن حقوق بیشتری در امر طلاق به زنان، دادن حق سرپرستی و نگهداری از کودکان و... ضروری است. زیرا به احتمال زیاد، مردانی که همسران خود را کتک می‌زنند، از کتک زدن فرزندان خود نیز ابایی ندارند.

در این میان، نکته بسیار مهم آن است که تمام این اقدامات، زمانی به نتیجه خواهد رسید که به نتایج منفی خشونت برای فرد و جامعه عقیده داشته باشیم و بخواهیم از طریق کمک‌رسانی به افراد و خانواده‌ها، به خانواده‌مطلوب دسترسی یابیم. در غیر این صورت، با خانواده‌هایی مواجه خواهیم شد که زندگی اعضای آن‌ها به دلیل داشتن روابط مطلوب و صمیمانه، که در اثر جبر اجتماعی و اقتصادی برای زندگی فیزیکی در یک مکان است. وجود چنین خانواده‌هایی نه تنها مطلوب نیست، بلکه امکان دارد مشکلاتی نیز برای جامعه به وجود آورد.

منابع و کتابشناسی

منابع مورد استفاده و منابع دیگری که مستقیم یا غیرمستقیم به مسأله خشونت پرداخته‌اند.

- ابوت. پاملا و کتر والاس (۱۳۷۶). درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی. ترجمه مریه خراسانی و حمید احمدی. تهران: دنیای مادر.

- اعزازی، شهلا (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی خانواده. تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.

- اعزازی، شهلا (۱۳۷۷)، «خشونت خانوادگی بازتاب ساختار اجتماعی». زنان، سال هفتم، شماره ۵۰، صفحات ۳۹-۵۱.

- اعزازی، شهلا (۱۳۷۹). «مسئله زنان در ایران: هویت خانوادگی در برابر هویت فردی». زنان، سال نهم، شماره ۶۹، «صفحات ۶۰-۵۶»

- اعزازی، شهلا (۱۳۷۹). «واقعیت پنهان، خشونت خانوادگی». فرزانه، دوره پنجم، شماره ۱۰۵، صفحات ۷۹-۵۵.

- توکلی، نیره (۱۳۷۹). «جامعه‌شناسی خشونت در خانواده»، جنس دوم، نوشین احمدی خراسانی (گردآورنده)، جلد ششم و هفتم، تهران: نشر توسعه. (صفحات ۱۸۸-۱۷۸)

- خشونت و جامعه (۱۳۷۸). مجموعه مقاله‌ها به اهتمام اصغر افتخاری. تهران: نشر سفیر.

- روی، ماریا (۱۳۷۷)، زنان کتک‌خورده، ترجمه مهدی قرچه‌داغی، تهران: نشر علمی.

- عبادی، شیرین (۱۳۷۱). حقوق کودک. تهران: روشنگران.

- قوانین و مقررات مربوط به خانواده (۱۳۷۷). تدوین جهانگیر منصور، تهران: نشر دوران.

- کار، مهرانگیز (۱۳۷۷). «بررسی خشونت علیه زنان در قوانین ایران». جنس دوم، نوشین احمدی خراسان (گردآورنده)، جلد اول، تهران: نشر توسعه (صفحات ۶۲-۵۶)

- کار، مهرانگیز (۱۳۷۸). رفع تبعیض از زنان، تهران: پروین.

- کار، مهرانگیز (۱۳۷۹). پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران، تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.

- کانون پشتیبانی از زنان در کردستان (عراق). (۱۳۷۹)، ترجمه پروین محمودویسی، جنس دوم،

نوشین احمدی خراسانی (گردآورنده)، جلد ششم و هفتم، تهران: نشر توسعه. (صفحات

۱۸۹-۱۹۶)

- گولومبوک، سوزان و زابین فیوش. (۱۳۷۷). رشد جنسیت، ترجمه مهرناز شهرآرای. تهران: ققنوس.

1. Bandura, A. (1973). *Aggression: A sociological learning analysis*. Cliffs, NJ: Prentice Hall.Engelwood
2. Baron, R.A. (1977). *Human Aggression*. New York: Plenum.
3. Barry, K. (1983). *Sexuelle versklavung von Frauen*. Berlin: Sub rosa Frauenverlag.
4. Becker - Schmidt, R. & Bilden, H. (1995). *Impulse fuer die Qualitative Sizialforschung aus der Frauenforschung*, in: *handbuch Qualitative Sozialforschung*. (pp. 23-30), Wainheim: Psychologische Verlags Union.
5. Belsky, J. (1980). *Child maltreatment: An ecological integration*. *American Psychologist*, 35, (4), p. 320-335.
6. Blood, R.O. & Wolfe, D.M. (1960). *Husbands and wives: the dynamics of married living*. New York: Free Press.
7. BMfF. (1994). *Gegen Gewalt an Kindern handeln*. Wien: BMfF.
8. Bowker, L.H. (1983). *Beating Wife*. Lexington, MA: Lexington Books.
9. Bowker, L.H., Arbitel, M. & Mcfferron, J.R. (1988). *On the relationship between wife beating and child abuse in K. Yllo & M. Bogard (Ed.) Feminist perspectives on wife abuse* (pp. 158-174), Beverly Hills, CA: Sage.
10. Burgess, A. W. & Holmstorm, L.L. (1974), *Rape trauma syndrom* *American Journal of Psychiatry*, 131, pp. 980-986.

11. Burgess, A.W. & Holmstorm, L.L. (1976). Rape: Crisis and recovery .
Bowies MD: Brady Publishing.
12. Burgess, L. R. & Draper, P. (1989). The explanation of family violence: The
role of biological, behaviorial, and cultural selection. in: L. Ohlin & M. Torny
(Ed.). Family violence (pp. 59-116). Chicago: The University of Chicago
Press.
13. Coser, L. A. (1967). Continuities in the study of social conflict. New York.
Free Press.
14. Deschner, J. P. (1984). the hitig habit: Anger control of battering couples.
New York: Free Press.
15. Dobash R. E. & Dobash, R.P. (1979). Violence against wives. New York:
Free Press.
16. Dobash, R. E. & Dobash, R.P. (1988). Research as social action. The
struggle of battered women, in K. Yllo (Ed.) , Feminist perspectives on wife
abuse (pp. 51-74). Beverly Hills, CA: Sage.
17. Dutton, D. G. (1985). An ecological nested theory of male violence toward
intimates. International Journal of Women Studies, 8 (4), pp. 404-413.
18. Elmer, E. (1977). A follow-up study of traumatized children. Pediatrics, 59,
pp. 273-279.
19. Finkelhor, D. (1988). Stopping family violence, Research for the coming
decade. Beverly Hills: Sage.
20. Galtung, J. (1975). Strukturelle Gewalt. Beitrage zur friedens- und
Konfliktforschung. Reinbeck: Rowohlt.
21. Gelles, R.J. (1974). The violent home: A study of physical aggression
between husbands and wives. Beverly Hills, CA: Sage.

22. Gelles, R.J. (1987 a). Family violence. Beverly Hills, CA: Sage.
23. Gelles, R.J. (1987b). The violent home. Beverly Hills, CA: Sage.
24. Gelles, R.J. (1990). Methodological issues in the study of family violence. in M.A. Straus & R. J. Gelles (Ed.), Physical violence in American families (pp. 17-28). New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
25. Gelles, R.J. & Straus, M.A. (1979). Deteminants of violence in the family: Toward a theoretical integration. in W. R. Burr, R. Hill, F. I. Nye & I.L. Reiss (Ed.). Contemporary theories about the family (pp. 549-581). New York: Free Press.
26. Gelles, R.J. & Straus, M.A. (1988). Intimate violence. The causes and consequences of abuse in the american family, New York: Simon & Schuster.
27. Gil, D. (1971) Violence against children : physical child abuse in the United States. Cambridge, MA: Harvard University Press.
28. Godenzi, A. (1994). Gewalt im sozialen Nahraum. Basel und Frankfurt am Main: Helbing & Lichtenhahn.
29. Goode, W. (1971). Force and violence in the family. Journal of Marriage and the Family 33. (pp. 624-636).
30. Gottfredson, D. M. (1981). Psychologische Einflüsse auf die Kriminologie. in H. J. Schneider (Ed.) Auswirkungen auf die Kriminologie (pp. 29-44). Zurich: Kindler.
31. Green, E. , Hebron, S. & Woodward, D. (1987). Women, leisure and social control, in J. Hammer & M. Maynard (Ed.), Women, violence and social control (pp. 75-92). Atlantic Highland, NJ: Humanities Press International.
32. Groth, A. N. , Burgess, A. W. & Holmstorm, L.L. (1977). Rape , power

and sexuality. *American Journal of Psychiatry*, 134. pp. 1239-1243.

33. Groth, A.N. Birnbaum. H.J. (1979). *Men who rape. The psychology of the offender*. New York: Plenum Press.
34. Hagemann-White, C. (1981). *Hilfe für mishandelte Frauen. Wissenschaftliche Begleitforschung des Berliner Frauen Hauses. Schriftenreihe des BM für Jugend, Familie und Gesundheit. Band 124*. Berlin.
35. Hotaling, G.T. & Sugarman, D. (1986). An analysis of riskmakers in husband to wife violence: The current state of knowledge. *Violence and Victims*, Vol. 1 No. 2, pp. 101-124.
36. Hirshi, T. (1969). *Causes of delinquency*. Berkeley: University of California Press.
37. Kempe, H. C., et al. (1962). The battered child syndrom. *Journal of American Medical Association*, Vol. 181, No. 1. pp. 17-24.
38. Martin, D. (1976). *Battered wives*. San Francisco: Gilde.
39. Martin, D. (1985 a). Domestic violence: A sociological perspective. In D. J. Sonkin, D. Martin & L. E. Walker (Ed.), *The male batterer*, (pp. 1-32). New York : Springer.
40. Martin, D. (1985 b). The male batterer: An overview. In D. J. Sonkin, D. Martin & L. E. Walker (Ed.), *The male batterer*, (pp. 33-58). New York: Springer.
41. Megargee E. I. (1982). Psychological determinants and Correlates of criminal violence. In M. Wolfgang & N. Weiner (Ed.), *criminal violence* (pp. 81-170). Beverly Hills, CA: Sage.
42. Meiselman, K. C. (1978). *Incest*. San Francisco: Jossey-Bass.

43. Pagelow, M. D. (1984). Family violence, New York: Praeger.
44. Parsons, T. & Bales, R.F. (1956). Family, socialization and interaction process. Glencoe, IL: Free Press.
45. Russel, D.E.H. (1982). Rape in marriage. New York: Collier books.
46. Star, R. H. (1982). A research-based approach to the prediction of child abuse. in R.H. Star (Ed.), Child abuse prediction: policy implications. (pp. 105-134). cambridge, MA: Balinger.
47. Steinmetz, S.K. (1977). The cycle of violence: Assertive, aggressive and abuse family interaction. New York: Praeger.
48. Steinmetz, S.K. (1987). Family violence. Past, present and future. In M. sussman & S.K. Steinmetz (Ed.), Handbook of marriage and the family (pp. 725-765). New York: Plenum Press.
49. Straus, M.A. (1973). A general system theory approach to a theory of violence between family members. Social Science Information. 12, pp. 105-125.
50. Straus, M.A. (1976). Sexual inequality, cultural norms and wife-beating. Victimology, 1. pp. 54-76.
51. Straus, M. A. (1980 a). Stress and child abuse. in C.H. Kempe & R.E. Helfer (Ed.). The battered child (pp. 86-103). Chicago, IL: University of Chicago Press.
52. Straus, M.A. (1980 b). A sociological perspective on the causes of family violence. In M.R. Green (Ed.), Violence and the family (pp. 7-31). Boulder, CO: Westview Press.
53. Straus, M.A. (1990). The conflict tactics scales and its critics: An evaluation and new data on validity and reliability . In M.A. Straus & R.J. Gelles (Ed.),

منابع و کتابشناسی ۲۲۱

- Physical violence in American families (pp. 49-73). New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
54. Straus, M.A. & Gelles, R.J. (1988). How violent are American families . In G. Hotaling et al (Ed.). Family abuse and its consequences (pp. 14-36). Newbury Park. CA: Sage.
55. Straus, M.A., Gelles, R.J. & Steinmetz, S.K. (1980). Behind closed doors: violence in the American family. Nerbury Park, CA: Sage.
56. Walker, L. E. (1979). The battered women. New York: Harper & Row.
57. Yllo, K. (1983 a). Sexual equality and violence against wives in American States. Journal of Comparative Family Studies, 14 (1), pp. 67-86.
58. Yllo, K. (1983 b). Using a feminist approach in quantitative research. In D. Finkelhor et al. (Ed.), The dark side of families (pp. 277-288). Beverly Hills, CA: Sage.
59. Yllo, K. & Straus, M.A. (1990). Patriarchy and violence against wives: The impact of structural and normative factors. In M.A. Straus & R. J. Gelles (Ed.), Physical violence in American families (pp. 383-399). New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.

نشر سالی منتشر کرده است:

باد و نقد آثار صادق هدایت / پروبردار بوش	یاد بیدار
شعر / مهین خدیوی	کاج‌های زرد
شعر / حافظ موسوی	سطرهای پنهانی
شعر / بهار زهادوست	شعر بی‌هوازی
شعر / احمد رضا احمدی	عاشقی بود که صبحگاه دیر...
شعر / شمس لنگرودی	نت‌هایی برای بلبل چوبی
شعر / قدسی قاضی‌نور	مثل یک حباب آبی
شعر / گراناز موسوی	پابرهنه تا صبح
شعر / علی فنبری	نقطه پشت فعل خراب یا...
شعر / ناصر نجفی - بنفشه حجازی	یک منظومه آواره و...
شعر / کیانوش فرید	زنی به طعم خاک
شعر / صفورا نیری	دورتر از تولد هفده ستاره
شعر / عمران صلاحی	هزار و یک آینه
شعر / هوشنگ چالنگی	زنگوله تنبل
گزیده اشعار می‌چیو مادو / ترجمه احمد پوری	خواب پروانه‌ها
رمان / آرون‌دانی روی ترجمه گیتا گرکانی	خدای چیزهای کوچک
داستان / میترا داور	خوب شد به دنیا آمدی
داستان / فریده خردمند	سیلویا، سیلویا
داستان / حواد مجابی	قصه روشن
گردآوری: استیو ماس / ترجمه گیتا گرکانی	کوتاهترین داستان‌های جهان
نقد / شیرین دخت دقیق‌بان	زنانه با پروین
کودک / گیتا گرکانی	حلزون‌ها و پروانه‌ها
مندل / ترجمه عبدالرضا دزفولی	ایدز
گردآورنده / رضا رضازاده لنگرودی	یاد پاینده

نشر سالی منتشر می‌کند:

عاشقانه‌ها

مهین خدیوی - کسرا عنقایی / برگزیده بیست سال شعر عاشقانه ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۷۷)

شاهزاده گمنام

امینه باکروان / ترجمه حسین کسمایی

داستان ناگهان / مجموعه داستان‌های کوتاه جهان

گردآورنده رابرت شاپارد. جیمز تاماس / ترجمه اسدالله امرایی

Family Violence
"Battered Women"

Shahla Ezazi



Sali publisher's

tehran 2002

Family Violence

" Batterab Women "

Shahla Ezazi

Sali publisher's
Tehran 2002



۱۶۰۰ تومان